

# احوال و آثار عین القضاة

ابوالمعالی عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن بن علی

المیانجی الہمدانی

دکتر رحیم فرمنش



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

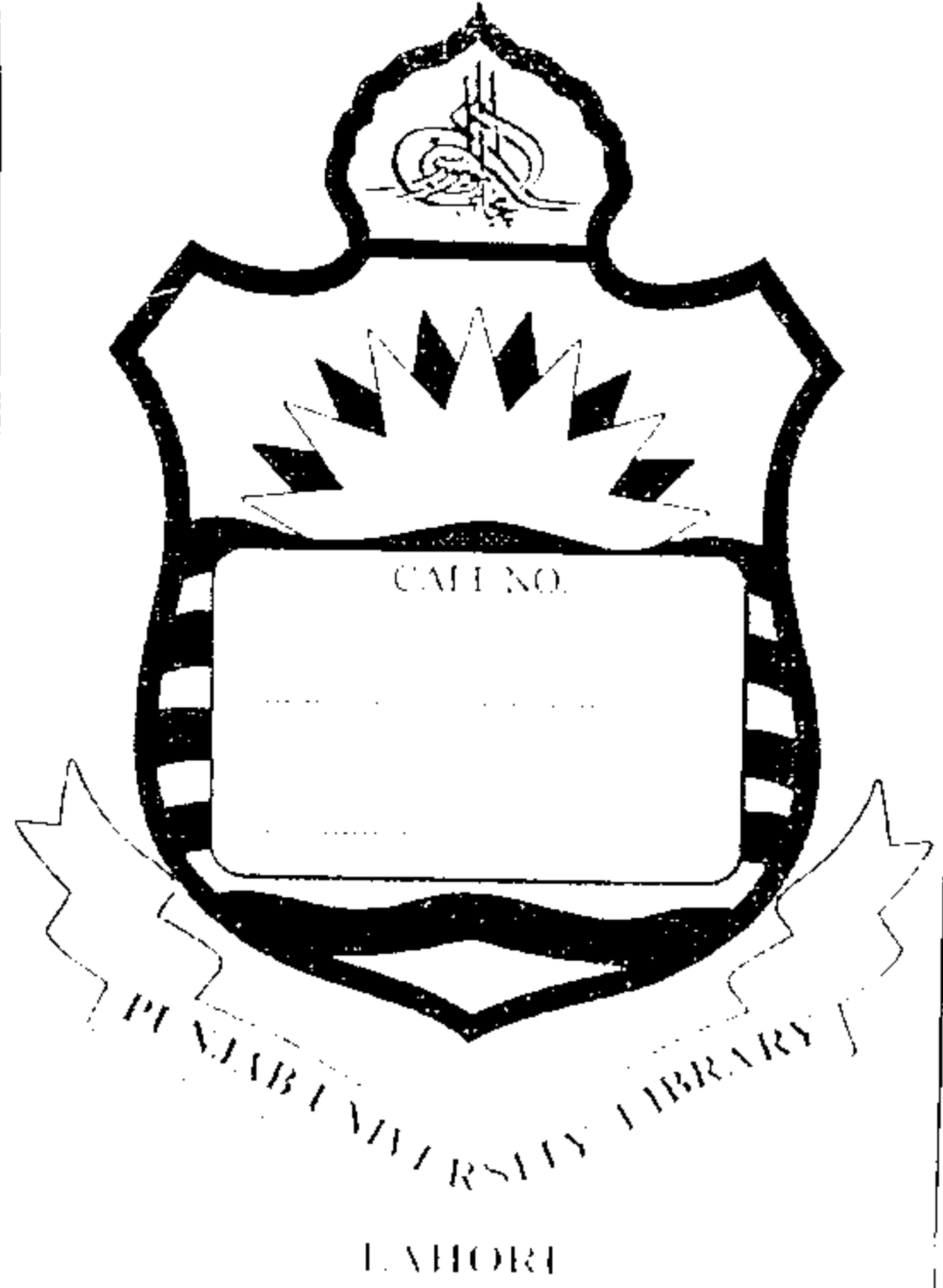


Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

ذخیرہ پروفیسر محمد اقبال مجددی  
جو 2014ء میں پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو  
ہدیہ کیا گیا۔



اخوال و آثار

عین القضاة

ابو المعالی عبد اللہ بن محمد بن علی بن الحسن بن علی



المیاجی ہمدانی

تالیف

ڈاکٹر رحیم فریش

۲۱۰

130484

## بنام خداوند بخشنده مهربان

### دیباچه

کار تحقیق در احوال و آثار ابن القضاة ابوالمعالی عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیائنجی الہمدانی با اینکہ در اسفند ماہ سال ۱۳۳۴ پایان یافته و کتاب حاضر آمادہ طبع گردیدہ بود ولی بعلمت عدم توفیق نگارندہ تا ماہ ماہ سال ۱۳۳۷ آغاز چاپ آن بعمدہ تعویق افتاد .

و چون برای نخستین بار است کہ چنین تحقیق مستقل و مبسوطی در بارہ شرح حال و آثار ابن القضاة بعمل آمدہ و بخصوص کہ افزودن دو باب مجموعہ اشعار و احادیث باخر کتاب زینتی بدان بخشیدہ است بنابراین میل باطنی این بندہ وعدہ ای از ارباب فضل و دانش کہ شفاہت و کتباً اظہار علاقت نمودہ اند بر این بود کہ ہر چہ زودتر بنویسہم و در دسترس ادب دوستان قرار گیرد اما توفیق زودتر از این رفیق حال نشد و در ضمن چاپ رسالہ اربعہ در سال ۱۳۳۷ بود بعداً عملی شود بر این کتاب پیشی گرفت بفعل اللہ ما شاء اللہ و بحمدہ ما یرید .

باری بر اہل ادب و عرفان پوشیدہ نیست کہ ابن القضاة یکی از اعظام و اکابر صوفیہ بودہ و دارای تالیفات ہی نظیری می باشد و عموم نویسندگان او را در ذکاء و فضل یگانہ روزگار دانستہ اند .

وی درخاندان فضل و ادب پا بعرضه وجود نهاد و قبل از رسیدن بسن بلوغ در ادب و نحو و صرف و فقه و کلام و حدیث و اصول و حساب و منطق و تاریخ سر آمد عصر خود گردید و چون از علوم ظاهری و عادی پرداخت متوجه صوفیه شده و در حدود سنه ۵۰۷ رساله خود را در تصوف برشته تحریر در آورد و سپس در اندک مدتی بمقام خاص الخاص رسیده و محسود مخالفین و اهل ظاهر گردید تا اینکه در سال ۵۲۵ هجری مطابق با ۱۱۳۱ میلادی در سن ۳۳ سالگی منصوروار بدار آویخته شد.

در حقیقت باید گفت که این صوفی عالی مقام و دومین قربانی عرفانی که بایستی ویرا از هر لحاظ پیشوای عرفای زمان بعد دانست آن طوری که شایسته مقام اوست احوال و آثارش شناخته نگردیده و مجهول القدر مانده است و در واقع خواسته خود او نیز چنین بوده است :

ای برده دلم بغمزه جان نیزببر      بردی دل و جان نام و نشان نیزببر  
گر هیچ اثر بماند از من بجهان      تاخیر روا مدار آن نیزببر  
نگارنده پس از بررسی مطالب کتب و تذکره ها دریافت که نوشته های آنها  
اغلب ناقص و یا نقل از یکدیگر بوده و بخصوص که در شرح حال فقط بذکر  
قسمتهای مهم از زندگی عین القضاة اکتفا کرده و از بحث و تحقیق بیشتی صرف  
نظر نموده اند و حتی بعضی از نویسندگان اشتباهاتی را در باره شرح حال و آثار وی  
مرتکب شده اند که عده ای نیز همان اشتباهات را عیناً در کتب خود نقل نموده اند.  
بنابر این ناگزیر جهت حل این مشکل تصمیم گرفت که در تحقیق شرح

## ج

حال و آثار ماخذ عمده کتب و رسالات خود عین القضاة را قرار داده و از مطالب کتب و تذکره هادر درجه دوم استفاده نماید .

در ضمن باید دانست که عین القضاة در نوشته های خود اشاره بزندگانی خصوصی و خانوادگی خویش نکرده بلکه در همه آثارش بشرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی و حکمت و تصوف پرداخته است مع هذا تاجائی که امکان داشت نسبت بروشنگری احوال و آثار وی و همچنین نقد مطالب کتب و تذکره ها استفاده گردید .

متأسفانه آثاری هم که از عین القضاة بدست آمده نسخه ها اعم از چاپی و خطی اغلب دارای اغلاط فراوانی است و بخصوص که نساخ بیشتر اشعار و احادیث را بطور غیر مقرر رسم کرده اند .

و بدین سبب در بدو امر استفاده از این آثار شکل و بلکه محال مینمود و ساعات متوالی در باره خواندن مطالب هر يك از صفحات آن نوشته ها صرف وقت میشد:

ای دل چو بجست و جوی و خواری و نیاز

وز زاری و بیداری شبانه روز

دست طلبت پپای وصلش نرسد

جان میان و خون میخور و سر در میباز

ولی بنده از طلب دست بر نداشت و هر چه مشکل را بزرگتر می دید

همان قدر در بدست آوردن مقصود خویش حریص تر می گشت :



و خوشبختانه هرچه بیشتر بمطالعه می پرداخت آتش شوق تیزتر میگشت . ناله‌ها و سوز و گدازهای عاشقانه عین القضاة و حقیقت سخنان او چنان بنده را مستغرق عالم بیخودی نموده بود که حتی خواب و خوراک را نیز از یاد برده بود:

عجباً للمحب کیف ینامُ کلُّ نومٍ علی‌المحب حرامٌ  
با این حال هیچ گاه از فکر بدست آوردن نسخ و یا لااقل نسخه‌ای صحیح غفلت نمی‌ورزید بخصوص که اطلاع بوجود يك نسخه از مکتوبات عین القضاة در ترکیه نویدی برای حل قسمت مهمی از مشکلات بود :

نومید مشومگو که امید نماند کس در غم روزگار جاوید نماند  
تا اینکه بهمت استاد معظم جناب آقای فروزانفر نسخه مزبور بوسیله آقای مجتبی مینوی عکس برداری و بداره انتشارات دانشگاه تهران واصل گردید و با تسهیلاتی که جناب آقای دکتر صفا در این زمینه فراهم آوردند این بنده توانست آن نسخه را با نسخ کتابخانه ملی تهران و کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مطابقه و بحل مشکلات زیادی نائل آید و با اینکه اغلب کلمات نسخه مذکور نیز صحیح ضبط نگردیده ولی چون خود نسخه کامل و مرتب است کمک زیادی در رفع نواقص و پیشرفت کار نمود .

در باره آراء و عقائد صوفیانه عین القضاة قسمتهائی از بیانات او در باره مذاهب مختلف - شیطان - جبر و اختیار که مهم بود جمع آوری و در

باب دوم عیناً نقل شده است .

از آثار عین القضاة آنچه بدست آمده در باره فهرست و چگونگی آنها در باب سوم بحث شده و همچنین مختصات سبک وی نیز از نظم و نثر در باب چهارم بیان گردیده است .

در باب پنجم فهرست اشعار خود او در فصل اول و اشعاری که با استشهاد آورده در فصل دوم مرتب گردیده است و در هر فصل اشعار فارسی مقدم ذکر شده و ترتیب فهرست نیز با رعایت حروف ابثی در قوافی بوده است . و همچنین در فهرست احادیث ترتیب حروف الفبا رعایت گردیده و مأخذ هر شعر و حدیثی در ذیل آن با علائم رمز ضبط شده است .

علاوه بر اشکالاتی که بواسطه غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل مهم دیگری نیز در پیش بود و آن تشخیص اشعار استشهاد شده و نام قائلین آنها بود زیرا عین القضاة جز بندرت در این مورد اشاره نکرده است و ناگزیر برای حل این مشکل نیز بدواوین و کتب مهم از پارسی و تازی مراجعه<sup>۱</sup> و تا حدی که مقدور بوده در تصحیح اشعار و تعیین نام گویندگان آنها اقدام شده است .

در فاصله بین خاتمه تألیف و پایان چاپ این بنده مترصد بود که مدارک و مأخذ تازه‌ای در باره عین القضاة بدست آید حتی الامکان از مطالب آنها استفاده شده و بمتن و پاورقی کتاب افزوده شود و بدین منظور از جزء ششم

۱ - رجوع کنید به فهرست مأخذ

کتاب معجم المؤلفین که اخیراً چاپ شده است در باب سوم استفاده کردید  
زیرا باب اول و دوم از زیر طبع خارج شده بود .

نا گفته نماند که در چاپ رساله لوایح سهیل انکاریهای زیادی از طرف  
چاپخانه بعمل آمده بود و این بنده نیز بعلمت مسافرت خارج از کشور و ضیق  
وقت نتوانسته بود در چاپ و غلط گیری آن نظارت نماید بنابر این پس از  
مراجعت از مسافرت و ملاحظه نسخه منتشر شده مشاهده کردید که مقداری از  
زحمات تصحیح بهدر رفته است بدین لحاظ تصمیم گرفت که ضمن تعویض  
چاپخانه، در چاپ کتاب حاضر مراقبت بیشتری بعمل آورد و با اینکه این امر انجام  
کردیده باز هم نمیتوان گفت که از لغزش و اشتباه خالی است امید فراوان  
دارد که ارباب فضل و دانش بادیده عفو و اغماض نگریسته و با تذکر نظریات  
خود بنده را رهین منت و احسان خویش قرار دهند .

در خاتمه بر خود فرض میدانم که از بذل مساعدتهای بیدریغ و  
راهنمائیهای بسیار ذیقیمت حضرت علامه استادی جناب آقای بدیع الزمان  
فروزانفر بدینوسیله سپاسگزاری نماید .

تهران - تیر ماه یکهزار و سیصد و سی و هشت شمسی . دکتر رحیم فرمنش

## فہرست ماخذ

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید : تألیف محمد بن المنور بن

ابی سعید بن ابی طاہر بن ابی سعید بن ابی الخیر ( چاپ تهران ۱۳۱۳ ھ . ش . )

الانساب : لابی سعد القاضی ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد

بن ابی المظفر المنصور بن محمد بن عبد الجبار التیمی السمعانی مروزی

( ۵۰۶ - ۵۶۲ ھ . ق . ) چاپ گیب .

برو کلمن : فہرست Brockelman

تاریخ حکماء : تألیف قاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن

یوسف القفطی .

تاریخ علوم ادبیۃ ایران : تألیف پروفیسور ادوارد برون .

تاریخ گزیدہ : احمد اللہ المستوفی ( تألیف در حدود ۵۷۳۰ ھ . ق . ) چاپ لندن .

تمتہ صوان الحکمة : لابی الحسن علی بن ابی القاسم زید البیہقی

سنہ ۵۶۵ ھ . ق . طبع لاہور .

تجدید ذکری ابی العلاء : تألیف الدکتور طہ حسین پاشا ( طبع

الرابعہ ۱۳۷۰ ھ . ق . )

تذکرہ حسینی : تألیف میر حسین دوست حسینی سنبلی در قرن ۱۲ .

تذکرہ عرفات : تألیف تقی اوحدی ( ۱۰۲۳ ھ . ق . )

تمهيدات : لعین القضاة الميانجی الهمدانی .

تواریخ آل سلجوق : من انشاء عماد الدین محمد بن محمد بن حامد

الاصفہانی ( چاپ لیڈن ) .

جامع التواریخ : لرشید الدین فضل اللہ الوزیر .

الجامع الصغير من حديث البشير النذير : تأليف جلال الدين

عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی .

چهارمقاله : تأليف ابوالحسن نظام الدين يا نجم الدين احمد بن

عمر بن علی معروف بنظامی عروضی سمرقندی . ( طبع بریل لیڈن

۱۳۲۷ هـ . ق . )

۴

حبيب السير في اخبار افراد البشر : لغياث الدين بن همام الدين

الحسيني المدعو بخواندمير ( چاپ بمبئی سنہ ۱۲۷۳ هـ . ق . )

حماسه ابی عبادۃ الولید بن عبیدالبحتری : چاپ مصر ۱۹۱۰ م .

خریدۃ القصر : لعماد الاصفہانی ( نسخه Ratava Iugduno -

Academiae ) عکس برداری شدہ از کتابخانہ بریتیش میوزیم متعلق

بکتابخانہ آقای محدث ( تہران )

خزینۃ الاصفیاء : تألیف غلام سرور لاهوری ( چاپ کانپور ۱۷۹۴ م . )

درۃ الاخبار و لمعۃ الانوار : ترجمہ تتمہ صوان الحکمة بفارسی از

ناصر الدین بن عمدۃ الملک منتخب الدین منشی یزدی .

دیوان ابی تمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی سنة ۲۳۱ ھ . ق . (چاپ)

مصر ۱۲۹۲ ھ . ق . )

دیوان امیر معزی : بتصحیح مرحوم عباس اقبال .

دیوان رودکی : بتصحیح سعید نفیسی .

دیوان سنائی : حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی ( چاپ )

تہران ۱۳۲۰ ھ . ش . )

دیوان ابی الطیب المتنبی : ( چاپ قاہرہ ۱۹۴۴ م . )

دیوان علی بن ابیطالب : ( چاپ تبریز )

دیوان عمر ابن ابی ربیعۃ المخزومی ( چاپ بیروت )

دیوان المعانی : للامام اللغوی الادیب ابی ہلال العسکری ( طبع مصر

۱۳۵۲ ھ . ق . )

راحة الصدور : اعلام الملوك المسمى براحة الصدور و آية السرور

لابی بکر محمد بن علی الراوندی ( تالیف ۵۹۹ ھ . ق . چاپ لندن ۱۹۲۱ م . )

رباعیات بابا طاهر عربان : ضمیمہ سال ہشتم مجلہ ارمغان

رباعیات خیام : چاپ استانبول باہتمام حسین دانش و دستاورد

رباعیات خیام : چاپ تہران باہتمام مرحوم فروغی و دکتر نفیسی

رباعیات خیام : چاپ دکتر فرید رخ روزن ( برلین ۱۳۰۴ ھ . ش . )

رباعیات مولانا جلال الدین

ربيع الابرار: تأليف علامه زمخشرى ( نسخه خطى كتابخانه ملي تهران )

ريحانة الادب: تأليف مرحوم عليمحمد مدرس تبريزى .

زبدة الحقائق: لعين القضاة الميانجى الهمدانى .

زبدة النصره: لعماد الدين محمد بن حامد الاصفهانى اختصار بندارى

( طبع هوتسما ليدن سنه ۱۸۸۹ م . )

ژورنال آزياتيك: شمارههاى ( ژانويه - مارس و آوريل - ژوئن

( ۱۹۳۰ م . )

سخنان منظوم ابوسعيد ابوالخير: با تصحيح و مقدمه و حواشى و

تعليقات سعيد نفيسى .

سوانح العشاق: تأليف امام احمد غزالى ( چاپ تهران )

سياستنامه: تأليف خواجه نظام الملك .

شذرات الذهب فى اخبار من ذهب: لابى الفلاح عبد الحى بن العماد

الحنبلى متوفى ۱۰۸۹ هـ . ق . ( چاپ قاهره )

الشعراء الجاهليون: تأليف محمد عبدالمنعم خفاجى .

شكوى الغريب عن الاوطان الى علماء البلدان: لعين القضاة الميانجى

الهمدانى .

طبقات الشافعية الكبرى: تأليف سبكى تاج الدين ابى نصر عبدالوهاب

بن تقى الدين ( طبع مطبعة الحسينية القايرة ) .

طرائق الحقائق : لحاج معصوم علی شاه نعمۃ اللہی شیرازی ( تاریخ

تألیف ۱۳۱۸ ھ . ق )

طواسین الحلاج : چاپ پاریس ۱۹۱۳ م . با ترجمہ فارسی و فرانسہ

( ناشر مسیو ماسین فرانسوی )

عتبة الکتبة : مجموعہ مراسلات دیوان سلطان سنجر ( بتصحیح و

اہتمام مرحوم علامہ قزوینی و مرحوم عباس اقبال )

عیون الاخبار : تألیف ابی محمد عبداللہ بن مسلم بن قتیبہ الدینوری

المتوفی سنہ ۲۷۶ ھ . ق . ( طبع مصر ۱۹۳۰ م . )

فتوحات مکیہ : لابی عبداللہ محمد بن علی المعروف بابن عربی الحاتمی

الطائی ( طبع مصر )

قاموس الاعلام : تألیف شمس الدین سامی ( در زمان سلطان عبدالحمید

خان ثانی )

کامل التواریخ : لابن الاثیر تألیف ۶۲۷ ھجری .

کتاب النقض معروف بدبعض مثالب النواصب فی نقض بعض فتنائ

الروافض ، از تصانیف حدود ۵۶۰ ھ . ق . تألیف عبدالجلیل ابن ابی الحسن

بن ابی الفضل القزوینی الرازی .

کشف الاسرار وعدة الابرار : معروف بتفسیر خواجد عبداللہ انصاری

تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبدی ( سنہ ۵۲۰ ھ . ق . )



كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون : لمصطفى بن عبدالله  
 الشهير بهاجى خليفه ( چاپ استانبول ۱۹۴۳م. - ۱۳۶۲ هـ . ق . )  
کنجکاویهای عامی و ادبی : از انتشارات دانشگاه تهران .  
کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق : للإمام عبدالرؤف المناوی .  
لسان المیزان : لاحمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفى سنة ۸۵۲  
 هـ . ق ( چاپ هند )

لوايح : لعین القضاة الميانجى الهمدانى .  
مجالس العشاق : تألیف سلطان حسین بایقرا ( چاپ نول کشور ۱۳۱۴  
 هـ . ق . )

مجله ارمغان : سال هشتم شماره اول .  
مجمع الآدب فى معجم الاسماء و الالقاب ( مج ۴ ق ۲ شماره ۳۵۴  
کتابخانه مکتبه المتحف العراقى ) تألیف ابن الفوطى  
مجمع الفصحاء : تألیف رضاقلی هدایت .  
محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء : لابی القاسم حسین بن  
 محمد المعروف بالراغب الاصبهانی .

مرآة الجنان و عبرة الیقظان فى معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان  
 لابی محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان عقیف الدین الیافعی الیمینی  
 المتوفى سنة ثمان و ستین و سبعمائة ( چاپ حیدرآباد )

مرآة الزمان في تاريخ الاعيان: لشمس الدين ابى المظفر يوسف بن قز اوغلى

التركى الشهير سبط ابن الجوزى المتوفى سنة ٦٥٤ هـ . ق. ( چاپ حيدرآباد دکن )

معجم البلدان : تأليف شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله حموى

( متوفى سنة ٦٢٦ هـ . ق . )

معجم المؤلفين : تأليف عمر رضا كحاله ( چاپ دمشق ١٣٧٨ هـ . ق )

( ١٩٥٨ م )

مكتوبات نسخه كتابخانه مراد منلا ( تركيه ) : لعين القضاة الميانجى

الهمدانى .

مكتوبات نسخه كتابخانه ملي تهران : لعين القضاة الميانجى الهمدانى .

المنتظم فى تاريخ الملوك والامم : لابي الفرج عبدالرحمن بن على ابن محمد

بن على ابن الجوزى المتوفى سنة سبع و تسعين و خمسين .

ميزان الاعتدال فى نقد الرجال : لابي عبدالله محمد بن احمد ذهبى ( ٦٧٣ )

( ٥٧٤٨ . ق )

نزهة الارواح و روضه الافراح فى تاريخ الحكماء المتقدمين و المتأخرين

لشمس الدين محمد بن محمود الشهرزورى .

نفحات الانس : لعبدالرحمن بن احمد الجامى ( طبع مكنته سنة ١٨٥٨ )

( ميادى )

الوافى بالوفيات : تأليف الصفدى ( نسخه خطى كتابخانه ملي ملك تهران )

الوساطة بين المتنبى و خصومه : لابوالحسن على بن عبدالعزيز الشهير

بالقاضي الجرجاني المتوفى سنة ٣٦٦ هـ . ق . ( چاپ مصر )

الوسيط في الأدب العربي و تاريخه : تأليف الشيخ احمد الاسكندري

والشيخ مصطفى عناني بك .

وفيات الاعيان و ابناء الزمان : لابي العباس شمس الدين احمد بن محمد بن

ابي بكر بن خلکان ( ٦٠٨ - ٦٨١ هـ . ق . ) طبع مصر .

هفت اقليم : لامين احمد رازی ( تأليف ١٠٠٢ هـ . ق . )

يزدان شناخت : لعين القضاة الميانجي الهمداني .

٤



## فهرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب

ی : یزدان شناخت .

ز : زبدة الحقائق .

ج : رساله جمالی

ل : رساله لوایح .

م : مکتوبات نسخه تر کیه

م م : مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران .

ت : تمهیدات .

ت خ : تمهیدات نسخه خطی .

ش : شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان .

ر . ک . : رجوع کنید .

ص : صفحه .

ه . ق . : هجری قمری

ه . ش . : هجری شمسی

م . : میلادی

توضیح : اعدادیکه در سمت چپ رموز گذارده شده نماینده صفحات است

بجز در م ت و م م که نماینده شماره مکتوب است .



## فہرست مندرجات

صفحہ ۱	۱ - دیباچہ.
ز	۲ - فہرست ماخذ.
۵	۳ - فہرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب.
۱	۴ - باب اول : شرح حال عین القضاة
۲	فصل اول : نام - کنیت - لقب.
۷	فصل دوم : مولد - نسبت - مسکن - تاریخ تولد.
۱۰	فصل سوم : مذهب و طریقت.
۲۱	فصل چہارم : معاصرین از مشایخ.
۳۲	فصل پنجم : معاصرین از شہریاران و وزراء.
۴۴	فصل ششم : کمالات.
۵۵	فصل ہفتم : پایان زندگانی و شہادت.
۸۲	۵ - باب دوم : عقائد و آراء صوفیانہ عین القضاة
۹۱	۶ - باب سوم : آثار عین القضاة
۱۰۰	فصل اول : فہرست مؤلفات.
۱۰۳	فصل دوم : رسالہ یزدان شناخت.
۱۰۷	فصل سوم : زبدة الحقائق.
۱۱۱	فصل چہارم : رسالہ جمالی.
۱۱۳	فصل پنجم : رسالہ لوايح.

- ۱۱۸ صفحہ فصل ششم : تمہیدات
- ۱۲۶ » فصل ہتم : مکتوبات نسخہ تر کید.
- ۱۵۵ » فصل ہشتم : مکتوبات نسخہ کتابخانہ ملی تہران.
- ۱۶۱ فصل نہم : شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان.
- ۱۶۶ » ۷۔ باب چہارم : سبک عین القضاة.
- ۱۶۷ » فصل اول : سبک در شر.
- ۲۰۰ » فصل دوم : سبک در نظام.
- ۲۱۲ » ۸۔ باب پنجم : فہرست اشعار عن القضاة.
- ۲۱۳ » فصل اول : مجموعہ اشعار خود عین القضاة.
- ۲۹۰ » فصل دوم : مجموعہ اشعار استہاد شدہ.
- ۳۲۲ ۹۔ باب ششم : فہرست احادیث آقا عین القضاة

•

باب اول

شرح حال عين القضاة

الميانجى الهمدانى



## فصل اول

نام - کنیت - لقب

نام عین القضاة در کلیة کتب معتبر و همچنین تذکرہ ہا  
عبدالله و نام پدرش محمد آمدہ است

- ۱- نتمہ صوآن الحکمة ص ۱۱۷ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »  
خریدة القصر ص ۵۸ « ابوالمعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن  
بن علی المیانجی »  
معجم البلدان جلد ۴ ص ۷۱۰ « عین القضاة عبدالله بن محمد »  
میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ « عین القضاة الهمدانی هو عبدالله بن محمد »  
طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۴۶ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن  
علی المیانجی »  
مرآة الجنان ص ۲۴۴ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد الهمدانی »  
الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن ابوالمعالی عین  
القضاة المیانجی »  
مجمع الاداب ص ۲۴۰ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی العلامة المیانجی »  
لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰ نقل از قول ابن سمانی « عبدالله بن محمد بن  
علی بن الحسن بن علی المیانجی ابوالمعالی ابن ابی بکر »  
نفحات الانس ص ۲۷۱ « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »  
تذکرہ ہفت اقلیم ص ۱۲۰ « عین القضاة کنیت و نام ابوالفضائل عبدالله بن محمد  
المیانجی است »  
تذکرہ عرفات « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »  
شذرات الذهب ص ۷۵ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »  
خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ « عبدالله بن محمد المیانجی »  
تذکرہ حسینی ص ۲۰۵ « خواجہ عبدالله مشہور بعین القضاة »

مانندہ در یاورقی صفحہ ۲

بجز تذکره ریاض العارفین که در آنجا نام وی محمد و نام پدرش عبدالله ذکر گردیده است<sup>۱</sup> و بنظر میرسد که استناد مرحوم رضا قلیخان مربوط بدو مورد از کتاب تمهیدات باشد که ظاهراً عین القضاة خود را بنام محمد معرفی نموده :

«پیرم گفت قدس الله روحه که ای محمد هفتصد بار مصطفی (ص) را دیدم و پنداشته بودم که او را دیدم امروز معلوم شد که خود را دیده بودم» ص ۱۲  
« شیخ ما یک روز نماز می کرد وقت نیت گفت کافر شدم و زانار بستم الله اکبر چون از نماز فارغ شد گفت ای محمد هنوز میانه عبودیت نرسیده و در پرده آن نور سیاه به پرده داری فَبِمَزَّتِ لَأَعْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ترا راه ندادند باش تا آنجا رسی » ص ۱۳

که در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار عبارت بالا باین شکل ضبط شده است « چون از نماز فارغ شد گفت ای محمد تو هنوز میانه عبودیت نرسیده... » که با توجه دقیق بهر دو عبارت باید گفت

مانده از پاورقی صفحه ۱

قاموس الاعلام ( جلد ۵ ) ص ۳۲۳۱ « عین القضاة ابوالفضائل عبدالله »

برو کلمن جلد اول ص ۳۹۱ « ابوالمعالی عین القضاة عبدالله بن محمد بن عینی

المیانجی الهمدانی »

ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۳۰ ص ۶ « عبدالله بن محمد بن عینی بن احسن بن محمد

المیانجی الهمدانی ابوالمعالی عین القضاة »

۱ - ریاض العارفین ص ۱۷۶ « ابوالفضائل محمد بن عبدالله میانجی »

مرحوم مدرس تبریزی در رباعیة الادب ص ۱۴۱ در ذیل عین القضاة به وی

را « محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن میانجی همدانی » ذکر نموده که

که قطعاً « محمد بن » اولی اشتباهاً اضافه گردیده است .

• - سورة ۳۸ آية ۸۲

که مخاطب شیخ خود شیخ بوده است که در اینصورت لابد شیخ مزبور محمد بن حمویہ خواهد بود.<sup>۱</sup>

و بالاخره با ملاحظه نوشته سمعانی<sup>۲</sup> که نام پدر او را محمد ذکر کرده و همچنین تصریح سایر مورخین<sup>۳</sup> تردیدی باقی نمی ماند که نام وی عبدالله و نام پدرش محمد بوده است.

و نیز باید دانست که عین القضاة در هیچ يك از آثار خود متذکر نام خویش نبوده بلکه خود را قاضی یا عین القضاة خطاب کرده است :

« این مکتوب از غیرت نوشتم نباید که کسی بظن فاسد خویش گوید قاضی میگوید وقف کردن نه نیکست و این در دین نیست » م ت ۵۸  
 « زنهار تا نه پنداری که قاضی میگوید که کفر نیکست و اسلام چنین نیست و مدح کفر میکند و منع اسلام میکند بدانکه هر چه که مرد را بخدارساند اسلام است و هر چه مرد را از راه باز دارد کفر است » ت ۹  
 « ای عزیز معذور دار قاضی فضولی همدانی از کجا و این سخنهای اسرار از کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه می شنود » ت ۸

« اما وردهای این بیچاره را بکار باید داشتن که بسیار فتوح روحانی دیده است از این وردها این ضعیف بیچاره عین القضاة اگر چه ذکر وردهای خدای تعالی همه مرتبه بلند دارد اما این اذکار خصوصیتی دیگر دارد » ت ۱۱

۱ - ر . ک . . فصل سوم از همین باب .

۲ - الانساب ص ۴۷ . . . والثانی منسوب الی میانه آذربایجان منها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بهمدان استشهد بها وولده ابوبکر محمد

۳ - ر . ک . . بیاورقی صفحه ۲۹۱

« درینجا شیخ سیاوش ما گفت امشب مصطفی (ص) را در خواب دیدم که از در درآمد و گفت عین القضاة ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای سکونت الهی نشده ایم تو یک چندی صبر کن تا وقت باز آید که همه قرب باشد ما را بی بعد همه وصال بود بی فراق » ت ۳۵

« درینجا هر کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون توفیق یافته است که سر خود فدای او کند تا سروری یابد » ت ۳۶  
« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده » ت ۳۸

« درینجا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از عین القضاة همدانی شنو » ت ۴۴

« ... در این مقام من که عین القضاة نوری دیدم که از او جدا شد و نوری از خود دیدم که بر آمد و هر دو نورها بهم بر آمدند و متصل شدند و صورتی زیبا شد چنانکه چند وقت در این متحیر مانده بودم » ت ۴۴  
« ... اما همگنان عین القضاة نباشند که در عزت دایره هومستغرق باشند » ت ۵۰

« اما دیشب که شب آدینه بود نیمه ماه رجب شیخ عین القضاة دیده الله عمره گفت که امشب مصطفی (ص) را دیدم که من و تو که عین القضاة در خدمت او میرفتیم و تو این کتاب را با خود داشتی مصطفی (ص) از تو پرسید که این کتاب را بمن نمای تو این کتاب را بحضرت نمودی و حضرت این

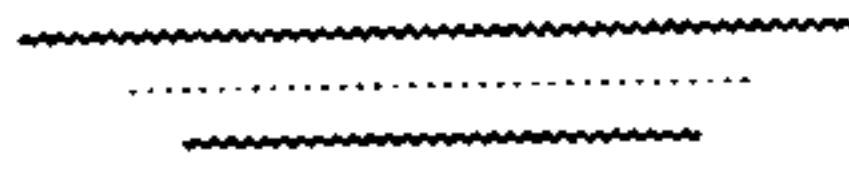
۱ - ظاهراً از مریدان عین القضاة بوده است .

کتاب را فرا گرفت و ترا گفت که بآستین من نه تو این کتاب در آستین مبارک او نهادی پس گفت که ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرا منه جانم فدای خاک پای او باد و من نیز قبول و دست از گفتن برداشتم و همگی بدعا مشغول شدم تا دیگر چه فرماید « ت ۵۱

کنیت او را اکثر مورخین ابوالمعالی<sup>۱</sup> و قلیلی نیز ابوالفضایل<sup>۲</sup> ذکر نموده اند.

لقب وی را نیز بالاتفاق عین القضاة نوشته اند ولی از تاریخ و چگونگی این عنوان که باو داده شده و همچنین اشتغال وی بقضاء هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.

۴



- |  |  |
|--|--|
| ۱- ر . ک . به تتمه صوتان الحکمة ص ۱۱۷ خریدة القصر ص ۵۸ | الوافی بالوفیات جلد ۱۵                 |
| مرآة الجنان ص ۲۴۴                                      | مجمع الاداب ص ۲۴۰                      |
| لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰                           | شذرات الذهب ص ۷۵                       |
| بروکلن جلد اول ص ۳۹۱                                   | ریاض العلماء باب العین من القسم الثانی |
| ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۴۰ ص ۶۰                           | ۲- ر . ک . به نفحات الانس ص ۳۷۱        |
| تذکره هفت اقلیم ص ۱۲۰۱                                 | تذکره عرفات                            |
| قاموس الاعلام (جلد ۵) ص ۲۲۳۱                           | خزینة الاصفیاء جلد ۲ ص ۱۰              |
| طرائق الحقائق جلد ۲ ص ۲۵۴                              | ریاض العارفین ص ۱۷۶                    |
| مجله ارمغان سال ۵ شتم شماره ۱ ص ۳۱                     |  |

## فصل دوم

مولد - نسبت - مسکن - تاریخ تولد

**مولد**  
مولد عین القضاة ہمدان بوده است و از عبارت سمعانی<sup>۱</sup> و یا قوت حموی<sup>۲</sup> برمیآید کہ وی در ہمدان مقیم بوده و پدرش نیز در همانجا بدنیا آمده است.

**نسبت**  
شہرت او بمیانجی نیز بلاشک بسبب نسبتی است کہ جدش بدان مشہور بوده است و وی در نوشته‌های خود ابدأً بہ نسبت

میانجی اشارہ نکرده بلکہ خویشتن را ہمدانی میخواند :

« ای عزیز معذور دارقازی فضولی ہمدانی از کجا و این سخنهای اسرار از کجا گویندہ نمیداند کہ چه میگوید شنونده چه داند کہ چه می‌شنود » ت ۸

« دریغاً هر کہ خواهد کہ بیواسطہ اسرار الہیت از او شنود گو از

عین القضاة ہمدانی شنو کہ گفت ان الحق لينطق علي لسان عمي » ت ۲۲

---

۱ - کتاب الانساب سمعانی چاپ کتب مکتبہ ۱۳۴۷ هـ . « میانجی . . . و الثانی منسوب الی میابہ آذربایجان منها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی میانجی قاضی بہمدان استشهد بہا وولده ابوبکر محمد »

۲ - معجم البلدان جلد ۴ ص ۷۱۰ . « میانہ . . . وقد نسب الیہا القاضی ابوالحسن علی بن الحسن میانجی قاضی ہمدان استشهد بہا رحمہ اللہ وولده ابوبکر محمد وولده عین القضاة عبداللہ بن محمد »

و بدین سبب نام او را بعضی ها با نسبت میانجی<sup>۱</sup> و برخی دیگر با نسبت همدانی<sup>۲</sup> و عده‌ای نیز با هر دو نسبت<sup>۳</sup> ذکر نموده‌اند و در واقع بایستی ویرا میانجی الاصل و همدانی المولد شمرد.

مسکن عین القضاة در همدان بوده است و بهمین مناسبت او را **مسکن** بالاتفاق اهل همدان شمرده‌اند جز سبکی که او را از اهل

خراسان می‌شمارد<sup>۴</sup> و در هیچ جا چه در آثار خود عین القضاة و چه در آثار سایرین مطلبی دالّ بر تأیید این موضوع بنظر نرسید و شکی نیست که سبکی مرتکب اشتباه گردیده است.

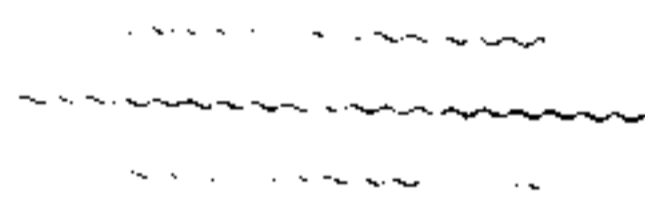
تاریخ تولد عین القضاة در هیچ يك از کتب و تذکره‌ها بجز مجمع الاداب و ژورنال آزیاتیک مذکور نمی‌باشد

### تاریخ تولد

و چون در سنه شهادت (شب چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سنه ۵۲۵)

- |  |                             |
|--|-----------------------------|
| ۱ - ر . ک . به تتمه صوّان الحکمة ص ۱۱۷   | زبدة النصره ص ۱۵۱           |
| خریده القصر ص ۵۸   | معجم البدان جلد ۴ ص ۴۷      |
| طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۴۶  | الوافى بالوفیات جلد ۱۵      |
| مجمع الاداب ص ۲۴۰  | نفحات الانس ص ۲۷۱           |
| تذکرة هفت اقلیم ص ۱۲۰۱   | ریاض العارفين ص ۱۷۶         |
| ۲ - ر . ک . به میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۲۲۰  | مرآة الجنان ص ۲۵۱           |
| لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰   | کشف الظنون ص ۲۴۴            |
| ریاض العلماء باب العین من القسم الثاني   | طرائق الحقائق جلد دوم ص ۲۵۴ |
| ۳ - ر . ک . به تذکرة عرفات   | شذرات الذهب ص ۷۵            |
| خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰  | مجمع الفصحاء جلد اول ص ۴۴۰  |
| بروکلن جلد اول ص ۳۹۱   | ژورنال آزیاتیک سال ۱۳۹۰ ص ۶ |
| ریحانة الادب ص ۱۴۴   |                             |
| ۴ - طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۴۶ : > (عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی) ابوالمعالی بن ابی بکر من اهل خراسان يعرف بعین القضاة < |                             |

بنا بتصریح خودش در سن سی و سه سالگی بوده است :  
« و كالكتاب الذي لقبته بزبدة الحقائق و هذا آخر ما صنفته من  
الكتب و كنت اذ ذاك من ابناء اربع و عشرين سنة و في هذه السنة<sup>۱</sup> التي  
ابتلاني فيها التقدير بهذه الفتنة بلغت ثلاثاً و ثلاثين<sup>۲</sup> ش ۶۵  
عليهذا تاريخ تولد وی را بایستی مطابق نوشته مجمع الاداب و ژورنال  
آزیاتیک<sup>۳</sup> سال ۴۹۲ هجری قمری برابر با ۱۰۹۸ میلادی دانست .



۱ - یعنی سنه ۵۲۵

۲ - مجمع الاداب ص ۲۴۱ «ومولده اثنان وتسعون واربعمائة و فبره مزار بها»  
ژورنال آزیاتیک ص ۶ ( که سنه ۴۹۲ را تأیید مینماید )



## فصل سوم

### مذهب و طریقت

مذهب عین القضاة را هیچ يك از نویسندگان متذکر نشده اند  
مذهب فقط سبکی<sup>۱</sup> وی را جز و شافعیان شمرده که نوشته های خود  
عین القضاة نیز مؤید این مطلب است<sup>۲</sup> و اما عوام الناس و اهل ظاهر و مخالفین  
او را به نسبت بیدینی و حلولی بودن و دعوی نبوت و الوهیت متهم کرده اند :  
« دریغا از دست رهنمان روزگار و عالمان پر جهل و طفلان نارسیده  
که این را از نمط و حساب حلول شمرند جانم فدای خاکپای چنین حلول  
باد » ت ۱۸

« ای دوست اگر خواهی که سعادت ابدی ترا میسر شود یکساعت  
صحبت يك حلولی را دریاب تا بدانی که حلولی کیست ، حلولی صوفی  
باشد مگر آن شیخ از اینجا گفت که الصوفی هو الله ، شیخ عبد الله انصاری  
میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد صوفی را چه گویم که صوفی خود  
اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هر چه خدای تعالی را باشد این  
حلولی موحد را نیز باشد در این مقام هر چه شنوی از وی از خدا شنیده  
باشی » ت ۴۴

۱- طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۳۶

۲- ر . ک . بمقدمة رساله جمالی درباره علت تألیف رساله علانی و همچنین  
فصول خود رساله جمالی و آخر رساله شکوی درباره حقیقت مذهب سلف (در سه فصل) .

« آخر تو نشنیده که هر که با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا هیچ اثر نکند جز آنکه حلولی معنوی نباشی حلولی مجازی باش چه گوئی آنها که مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی چه گوئی تو نیز بیدین نباشی معذور دارایشان را » ت ۴۷

« اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق از آن سر تمام شود و شاهد مشهود شود تو این را از نمط حلول شماری این حلول نبود کمال اتحاد بود و یگانگی در مذهب محققان جز این مذهب نباشد » ت ۲۲

« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عين القضاة دعوى خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آید نویسند

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ ت ۳۸

«... هذا وقد نسبوني الى دعوى النبوة ايضا بسبب كلمات من

مصطلحات الصوفية كلفظ التلاشي والقضاء » ش ۳۹

«... وقد شدروا على الانصار في تلك الكلمات وزعموا ان ذلك لا فرق

و زندقة و دعوى النبوة... » ش ۵۶

«... على ان الكلمات التي اندروها على كلماتهم... »

في كتب الامام حجة الاسلام ابن حامد الغزالي...

عين القضاة ظاهراً بسبب غلبه حال طواغیر شیوع خندان توحید

نمیکرده است :

• سورة ۷ آية ۱۷۹

«ای دوست اگر تو خواهی که اشکال تمام حل شود بدان هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت بر جا بود و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت بر جا باشد اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود کفر و ایمان بقالب تعلق دارد و آنکس که **تَبَدَّلَ الْأَرْضُ** \* او را کشف شده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته شود ، لیس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر و نهی نیاید» ت ۵۱

و این بی اعتنائی در رفتار و گفتار و نبوغ و فضل فوق العاده او سبب اتهام وی به بیدینی گردیده و شاید طریقه صوفیه در وحدت وجود است که بعلت مشتبه بودن با حلول باو نسبت حلولی می داده اند .

در طریقت **عین القضاة** را بالاتفاق شاگرد شیخ احمد غزالی دانسته اند<sup>۲</sup> که این مطلب با توجه بمکاتبات

\* سورة ۱۴ آية ۴۹

- ۱- شرح حال رجوع کنید به فصل چهارم از همین باب .
- ۲- **تتمة صوان الحکمة** ص ۱۱۷ «کان من تلامذة الامام عمرا الخيام و تلامذة الامام احمد الغزالی»
- درة الاخبار** ص ۷۳ «از شاگردان امام عمر خیام بود و از شیخ محقق احمد غزالی نیز اقتباس علوم کرده»
- الوافی بالوفیات** جلد ۱۵ «وکان من تلامیذ الغزالی وتلامیذ محمد بن حمویه»
- مجمع الاداب** ص ۲۴۰ «هو من تلامیذ صدر المشایخ محمد بن حمویه والامام ابی الفتوح احمد بن محمد الغزالی وکان یضرب به المثل فی الذکاء والفضل وکان من تلامیذ عمر الخیامی»

مانده در پاورقی صفحه ۱۳

فيمابين آنان<sup>۱</sup> و همچنين اشارات صريح ويا غير صريح عين القضاة در نوشته هاي خود بدان روشن و مسلم ميگردد :

« يادگار شيخ احمد ماست قدس روحه ، اما اي دوست مگر رساله

اضحوى نخوانده كه ابوسعيد ابوالخير با بوعلى سينا نوشته<sup>۲</sup> » ت ۵۰

« شيخ ما گفت كه شيخ ما شيخ ابوبكر رحمه الله در مناجات با حق

گفت الهى ما بالحكمة فى خلقى؟ گفت از آفریدن من چه حكمت جواب آمد

الحكمة فى خلقك رؤيتى فى مرآة روحك و مجبتى فى قلبك » ت ۴۰

(توضيح آنكه شيخ احمد غزالي از اصحاب شيخ ابوبكر نساخ طوسى

بوده است)

« مدتها بود كه نه تن از علماء راسخ معلوم بودند و لكن امشب كه شب

آدينه بود كه زمان كتاب بود دهمين را معلوم من كردند و اين خواجه محمد

غزالي بود شيخ احمد را ميدانستم محمد را نميدانستم محمد نيز از آن ماست

اگرچه خواهى آنچه گفتم تمام بدانى از شيخ احمد غزالي بشنو كه چه در نشان

حديث المؤمن مرآة المؤمن در اين بيتها گفت ۰۰۰ » ت ۴۱

« شيخ ما گفتم لاشيخ ابلغ من العشق ، هبج پيرى سالك را كامل تر از

مانده از باورنى صفحه ۱۲

نفعات الانس ص ۳۷۱ » با شيخ محمد بن حمويه صحبت داشته است و با شيخ احمد

احمد غزالي نيز <

خزينة الاصفياء جلد ۲ صفحه ۱۰ » از خلفاى عالیشان و مريدان پادشاهان اعظم

اصحاب شيخ احمد غزالي است با شيخ محمد بن حمويه نيز

صحبت داشت <

۱- ر . ك . به م ت ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸

۲- رساله اضحوى تأليف ابوعلى سينا است و ظاهراً تعريف نساخ است كه

۱- ابوسعيد ابوالخير منسوب کرده اند .



«... و كان عذرى اذخضت به كل منخاض فى العلم واضحا فالغريق يتمسك بكل شئى رجاء الخلاص فقد كنت على شفا حفرة من النار لولا ان الله تعالى انقذنى بفضله و كرمه . و كان السبب فى ذلك انى كنت اطالع كتب الكلام طلباً للارتقاء عن حضيض التقليد الى ذروة البصيرة فلم اظفر منها بمقصودى و تشوشت على قواعد المذهب حتى تردت فى ورطات لا يمكن حكايتها فى هذه اللمعة ولا فائدة فى سماعها ايضا للاكثرين فانه يولد ضرراً عظيماً للافهام القاصرة و القلوب الضعيفة فتحيرت فى امرى تحيراً ينقص العيش حتى دلتى دليل المتحيرين على الطريق و امدنى كرمه بالمعونة و التوفيق . و على الجملة فما نعشنى عن سقطتى بعد الله تعالى الا مطالعة كتب الشيخ الامام حجة الاسلام ابى حامد محمد فى هذه المدة من الاشتغال بالعلم عجائب كثيرة بما استقبلنى فى الطريق من اللفر و الضلالة و الحيرة و العماية و شرح ذلك لايفى به بيان فانه خارج عن الحد و الحصر و الاحصاء ولا مطمح فيه لطلب الاستقصاء ثم لما حصلت مقصودى من العلم فظننت انى وصلت جعلت انشد لنفسي قول الشاعر .

انزل بمنزل زينب و زباب و اربع فهذا مربع الاحباب  
فبيننا احط رحالى فى الثرى و انخ المطايا لسرفداً عن السر  
و السرى اذا وجدت عين البصرة فى الانفتاح و لست اعنى بصرة العقاب حتى  
لا تقتر بخاطر ك فدايت عين البصرة تنفتح قلماً قلماً و كذا  
اثناء ذلك على القواطع التى كادت تقطع على طريق امداد لما وادع العيون  
و بقيت فى ذلك قريباً من سنة و انا بعد لم افق على حقيقة الواقعة التى وقعت  
لى فى تلك السنة حتى ان سيدى و مولانى الشيخ الامام سلطان الطريقة و

ترجمان الحقیقہ ابا الفتوح احمد بن محمد الغزالی متع الله ببقائه الاسلام و جزاه عنی خیر جزائه ساقه التقدير الی همدان و هی مسقط رأسی فانکشف لی فی خدمته قناع الحیرة عن وجه تلك الواقعة فی اقل من عشرين یوما فشاهدت جليلة الحال فی ذلك ثم طولعت بشیئی لم یبق منی و من طلبتی لغيره الا ماشاء الله وانا الان منذ سنين ليس لی شغل الا طلب الفناء فی ذلك الشیئی و الله المستعان علی اتمام ما ولیت وجهی شطره ولو عمّرت عمر نوح و افنیته فی هذا الطلب لکان له بعد قليلا ورحم الله ابافراس حیث یقول «۰۰۰»

که با توجه بشرح مزبور و تاریخ تحریر رساله بشرح زیر :

«و کنت اذا املیت تلك الرسالة ابن احدى وعشرين سنةً وانا الان ابن

اربع وعشرين سنةً»

بالنتیجه بایستی تاریخ این ملاقات را در سنه ۵۱۵ هجری دانست و

قرائن دیگر نیز مؤید این مطلب است<sup>۱</sup>

همانطوریکه اشاره نموده دوره ارشاد و هدایت او بوسیله احمد غزالی در حل و کشف واقعه‌ای که او را اتفاق افتاده بود مدتی کمتر از بیست روز بوده است و با آمادگی و استعدادی که بواسطه مطالعه مصنفات امام محمد غزالی بدست آورده بوده این دوره کوتاه مقدمه و آغاز دوره شیفتگی و انقلاب وی شده است .

۱- « من هرگز در این معنی چیزی ننوشتمی که قریب ده سال باشد تا مرا معلوم شده است که صفات ازلبیش از آنست که بتوان گفت یا بتوان نوشت » م ۲۲  
 « ده سال است تا علیکم بدین العجایز روی وامن نموده است و مرا در حق خدای تعالی همان ایمانست که پیرزنی را با کودکی در کتاب « م ت ۲۲ با در نظر گرفتن تاریخ تحریر این دو مکتوب که تقریباً اواخر عمر ابن القضاة ( سنه ۵۲۵ ) بوده تردیدی نمی ماند که سال ملاقات بایستی همان سنه ۵۱۵ باشد .

بعضی ها عین القضاة را شاگرد شیخ محمد بن حمویہ<sup>۱</sup> نیز دانسته اند<sup>۲</sup> که با تصریح عین القضاة بشرح زیر :

« از خواجده محمد حموی و خواجده غزالی رضی الله عنہ شنیدم کہ روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود کہ کاشکی از خاک بودندی کہ محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی »<sup>۳</sup> د ت ۱۷

معلوم میگردد کہ با شیخ مزبور نیز صحبت داشته و از حضورش استفاده میکرده است .

از زمان و مکان این تلمذ اطلاعی در دست نیست و بطوریکہ میدانیم امام ابو عبدالله محمد بن حمویہ در جوین ساکن بوده است فقط یافعی در مرآة الجنان ذیل حوادث سنہ ۵۳۰ مینویسد : « در این سال شیخ بزرگ استاد صوفیہ در خراسان عارف برجستہ نامی ابو عبدالله محمد بن حمویہ جوینی در گذشت از موسی بن عمران انصاری و جمعی دیگر روایت مبارک و در تصوف کتابها نوشت و آواز او بجای دور رسیده بود و در زمان خود مسند اصفهان بود »

از اینجا میتوان گفت کہ وی مدتی هم در اصفهان زیستہ است . اینہا استفادہ عین القضاة از حضور او در چند تاریخ و ایجا و حال و حال او در مسند اصفهان است چیزی روشن نیست .

۱- شرح حال رجوع الیہ بفصل چہارم از همین باب

۲- ر . ک . بہ الوافی بالوفیات جلد ۱۵ - مجمع الاداب ص ۲۵۰ - فہرست

الاس ص ۳۷۱ - خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰



برخی گفته‌اند عین القضاة شاگرد عمر خیام<sup>۱</sup> هم بوده است<sup>۲</sup> با  
ایمده مشهور است که خیام بعزم حج بمکه مسافرت کرده و در بغداد در برابر روی  
کسانی که بملاقات او آمده بودند بست ولی بادر نظر گرفتن تاریخ وفات خیام  
در سال ۵۱۷ و محل سکونت وی قبل از سفر حج و بسر بردن او گاهی در بلخ و  
زمانی در نیشابور پس از مراجعت از سفر حج و همچنین سن و محل زندگی عین  
القضاة و اینکه در هیچ یک از آثار خود باسم خیام اشاره نمی کند این نسبت و  
ملاقات این دو بعید بنظر میرسد .

در بعضی از تذکره‌ها نوشته شده که عین القضاة اکثر اوقات خود را  
بصحبت بابا طاهر عریان<sup>۳</sup> صرف مینموده و از جمله معتقدان با اخلاص وی  
بوده است<sup>۴</sup> و بی شک این مطلب اساس ندارد و شاید مأخذ آن افسانه مشهور  
بین اهالی همدان درباره مرگ عین القضاة باشد<sup>۵</sup> زیرا با توجه بشرح ملاقات  
طغرل اول با بابا طاهر در سال ۴۴۷ شرح زیر :

«شنیدم که چون سلطان طغرلک بهمدان آمد از اولیاء سه پیر بودند  
بابا طاهر و بابا خضر و شیخ حمشا، کوهکیست بر در همدان آنرا خضر خوانند  
بر آنجا ایستاده بودند نظر سلطان بر ایشان آمد کو کبه لشکر بداشت و پیاده

- 
- ۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب .
  - ۲- ر . ک . به ، تنمة صوآن الحکمة ص ۱۱۷- درة الاخبار ص ۷۳- مجمع  
الاداب ص ۲۴۰
  - ۳- شرح حال بابا طاهر رجوع کنید به : تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و مقدمه  
دیوان بابا طاهر ضمیمه سال هشتم مجله ارمغان
  - ۴- ر . ک . به تذکره عرفات و تذکره حسینی ص ۶۵
  - ۵- راجع بافسانه مرگ عین القضاة رجوع کنید بفصل هفتم از همین باب

شد با وزیر ابو نصر الکندری پیش ایشان آمد و دستهایشان ببوسید با باطاهر باره شیفته گونه بودی اورا گفت ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه تو فرمائی بابا گفت آن کن که خدا می فرماید **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** \* سلطان بگریست و گفت چنین کنم بابا دستش بستند و گفت از من پذیرفتی؟ سلطان گفت آری بابا سر ابریقی شکسته کد سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم بر عدل باش سلطان پیوست آن در بیان تعویذ داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی « راحة الصدور ص ۹۸

معلوم میگردد که با باطاهر در سال ۴۵۷ هجری شهرت داشتند است و چون ولادت عین القضاة در سال ۴۹۲ بوده بنابراین وجود با باطاهر در آن تاریخ بعید بنظر میرسد .

یکی دیگر از شاخه های که عین القضاة از حضورش استفاده کرده است شیخ برکة همدانی<sup>۱</sup> است که در مکتوبات خود ملاحظه میکنیم درین محلی فرموده است .

«... از بر کد قدس الله روحه شنیده که فتحه عین القضاة است .

عالم از من سید کلیم ترفتحه بود پس او این سخن گفت «... که چيست » ص ۲۰

« قریب هفت سال کم یا بیش بر کد عین القضاة شنیده و دیده و خبر کرده

۵-سوره ۱۶ آیه ۹۲

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین کتاب .

زهره نداشتی که دست فرا کفش او کنم» م ت ۵۵

«از بر که قدس الله روحه العزیز شنیدم که در ظاهر میگفت که مردمان  
میایند و ریش خود با فسوس ما میدارند پس افسوس می برند و بر ریش خود  
میدارند» م ت ۱۵

«... از بر که قدس الله روحه شنیدم که از یوسف رحمه الله حکایت  
کرد و هومن کبار اصحاب فتحه رحمة الله علیه گفت در عشر آخر ماه رمضان  
بخفتم در طلب قدر و ندیدم» م ت ۸۳

«چون پیش بر که قدس الله روحه العزیز بنشستمی از جماعتی که بر او  
سلام کردند و قال و قيل ندانستندی که چه بود کمتر بودی» م ت ۱۲  
«بر که رضی الله عنه گفت که مردی بود فرزند خود را گفت که هرگز  
ریش گاو بوده؟ گفت ریش گاو کی بود و چه بود؟ گفت آنکه بامداد از خانه بدر  
آید گوید امروز گنجی یابم. پسر گفت ای پدر تا منم ریش گاو بوده ام» م ت ۴۰  
در خاتمه باید متذکر شد که عین القضاة علاوه بر مطالعه کتب امام محمد  
غزالی و ارشاد و هدایت خواجه احمد غزالی و همچنین استفاده از حضور سایر  
بزرگان اهل تصوف با احاطه کاملی که نسبت بآراء و عقائد مشایخ صوفیه  
بخصوص حسین بن منصور حلاج داشته از نظریات و افکار آنان نیز متأثر  
گردیده است.

## فصل چهارم

### معاصرین از مشایخ

الف - استادان و مشایخ طریقت :

ابوالفتوح احمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسی الغزالی

شیخ احمد غزالی برادر کوچکتر حجة الاسلام شیخ ابو حامد محمد غزالی و مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی و مراد عین القضاة همدانی بوده است . وی یکی از بزرگان عرفا و اهل علم و دارای تألیفات بی نظیری است که از آن جمله رساله سوانح<sup>۱</sup> و رساله عینیه است .

ابن خلکان در وفيات الاعیان جلد اول صفحه ۸۰ گوید « کان واعظاً ملیحاً الوعظ حسن المنظر صاحب کرامات و اشارات و کان من الفقهاء غیراً مال الی الوعظ فغلب علیه و درّس بالمدرسة النظامیة نیابةً من اخذ ابی حامد لما ترک التدیس زهادهً فیہ و اختصر کتاب اخذ ابی حامد المسی باحیاء علوم الدین فی مجلد واحد و سماه لباب الاحیاء و له تصنیف آخر سماه الذخیره فی علم البصیره و طاف البلاد و خدم العوفاة بنفسه . کان مائلاً الی الانقطاع و العزلة »

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب المنتظم ذیل حوادث سنه ۵۲۰ در ذمّه

---

۱- صاحب نفعات فصلی از رساله لوایح را اشتباهاً بجای فصلی از رساله سوانح در ذیل شرح حال احمد غزالی آورده است ، رجوع کنید به نفعات ص ۲۲۶

احمد غزالي كويد: « احمد بن محمد بن محمد ابو الفتح الغزالي الطوسي  
 اخو ابي حامد كان متصوفا زاهدا في اول امره ثم وعظ فكان مفوها وقبله عوام  
 الناس و جلس ببغداد في ناحية رباط بهروز و جلس في دار السلطان محمود  
 فاعطاه الف دينار و لما خرج و كانت فرس الوزير في الدهليز بمركب  
 ذهب وقلائد و طوق من ذهب وركبه و مضى فقال لا يتبعه احد ولا يعاد الفرس  
 الي . و خرج يوما الى ناعورة فسمعها تن فرمى طيلسانه عليها وكان له نكت  
 لطيفة الا ان الغالب على كلامه التخليط و روايات الاحاديث الموضوعة و  
 الحكايات الفارغة و المعاني الفاسدة و قد علق به كثير من ذلك و قد  
 رأينا من كلامه الذي علق به و عليه خطه اقرار بانه كلامه فمن ذلك انه  
 قال موسى رب ارني انظر اليك و قيل له لمن تراني قال هذا شانك تصطفى  
 آدم ثم تسود وجهه و تخرجه من الجنة تدعوني الى الطور ثم تشمت بي الاعداء  
 هذا عملك بالاحباب فكيف تصنع بالاعداء . وقال نزل اسرافيل بمفاتيح  
 الكوثر على محمد صلى الله عليه و سلم و جبريل جالس عنده فاصفر وجهه  
 يعني جبريل فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا اسرافيل هل نقص مما  
 عنده شيئي ؟ قال لا قال وما لا ينقص الواهب لا يزيد .

و حكي القاضي ابو يعلى عنه انه صعد المنبر فقال معاشر المسلمين كنت  
 انما ادعوكم الى الله وانا اليوم احذركم منه والله ما شدت الزناير الامن حبه  
 ولا اديت الجزية الا في عشقه . وكان احمد الغزالي يتعصب لابليس و يعذره  
 حتى قال يوما لم يدر ذاك المسكين ان اظافر القضاء اذا حلت اثرت و  
 قسى القدر اذا رمت اصمت ثم انشد يقول :

130484

و کنا و لیلی 'فی صعود من الهوی فلما تو الینا ثبت و ذلت

وقال التقى موسى وابليس عند عقبة الطور فقال له موسى لم لم تسجد  
لادم فقال كلا ما كنت لاسجد لبشر يا موسى انا اصدق منك بالتوحيد انت  
ادعيت التوحيد و قيل لك انظر الى الجبل فنظرت و قيل لي اسجد لغيري  
فما سجدت ثم قال الغزالي من لم يتعلم التوحيد من ابليس فهو زنديق و لقد  
عجبت من هذا الهذيان الصادر من هذا الجاهل فان ابليس لو كان محبا له  
موحدا لما حرض الناس على المعاصي و كيف ينفق مثل هذا الهذيان في مثل  
بغداد وهي دار العلم و لقد حضر مجلسه يوسف الهمداني فقال هذا مدر كلامه  
شيطاني لا رباني ذهب دينه و الدنيا لا تبقى له . قال وشاع عن الغزالي انه كان  
يقول بالشاهد و يجالس المرء فحدثني ابو الحسين بن يوسف انه كتب له في  
حق مملوك له تركي رقعة فقرأها و هو على المنبر فصاح باسمه فقام فصعد  
المنبر فقبل الغزالي ما بين عينيه و قال هذا جواب الرقعة «

صاحب مرآة الزمان ذیل حوادث سنه ۵۲۰ کوید :

« و ذكره ابوسعدا السمعاني و قال كان من الكذابين اليهاتين يذنب  
افحش الكذب ليتوصل به الى اخذ الدنيا، قال و سمعته يقول رايت ابليس في  
هذا الرباط تسجد لي فقلت امرك الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدت لبقية  
نعم و هذا الكفر الصراح الموجب لسفك الدماء و ازهاق الاصباح و موت  
في ذلك العصر من الاكابر من يتقرب الى الله بدم هذا الفاجر »

ابن النجار در تاریخ بغداد کوید :

« روزی در مجلس وعظ قاری ابن آیه بر خواند که یا عبادی الدین

اسرفوا علی انفسهم • وی گفت شرفهم بیاہ الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادى  
ثم انشد :

وهان علی اللوم فی جنب حبها      و قول الاعادى انه لخلیع  
انصم اذا نودیت باسمى وانسى      اذا قیل لی یا عبدها لسمیع «

از مقدمه زبدة الحقائق می توان تأثیر احمد غزالی را در عین القضاة  
بخوبی دریافت و وی بعد از رسیدن بخدمت احمد غزالی جز طلب فناکاری  
نداشته است :

« و كنت اقف في اثناء ذلك على القواطع التي كادت تقطع علي طريق  
الطلب لما وراء العلوم و بقيت في ذلك قريبا من سنة و انا بعد لم اقف على  
حقيقة الواقعة التي وقعت لي في تلك السنة حتى ان سيدى و مولای الشيخ الامام  
سلطان الطريقة و ترجمان الحقيقة ابا الفتوح احمد بن محمد الغزالی متع الله  
ببقائه اهل الاسلام و جزاء عنى خير جزائه ساقه التقدير الی همدان و هى  
مسقط رأسى فانكشف لي في خدمته قناع الحيرة عن وجه تلك الواقعة في اقل  
من عشرين يوما فشاهدت جليلة الحال في ذلك ثم طولعت بشيئى لم يبق منى  
و من طلبتى لغيره الا ماشاء الله و انا الان منذ سنين ليس لي شغل الا طلب الفناء  
في ذلك الشيئى والله المستعان على اتمام ما وليت وجهى شطره ولو عمرت  
عمر نوح و افنيته في هذا الطلب لكان له بعد قليلا «

عين القضاة مكرر در نوشته های خود بنام احمد غزالی اشاره نموده و از

سخنان و اشعار و استشهاد کرده است<sup>۱</sup>

• سورة ۳۹ آية ۵۴ - ۱ - ر. ك . بفصل سوم از همین باب و فصل دوم از باب پنجم .

مطالبی که بیان آن از طرف احمد غزالی موجب بد بینی و تحریک  
علماء ظاهر و حتی بعدها سبب تکفیر وی شده بود عین القضاة بابی پروائی تمام  
بتجزیه و تحلیل آن مطالب پرداخته است<sup>۱</sup>

أبو عبدالله محمد بن حمویة بن عثمان بن سعد الدین

أبو سعد بن نصر الله بن محمد<sup>۲</sup>

ابو عبدالله محمد بن حمویة جد چهارم سعدالدین حمویة (۵۸۶-  
۶۴۹) عارف مشهور نیمه اول قرن هفتم ایرانست وی نخستین شخص  
معروف خاندان حمویة بوده و ظاهراً اول کسی است که از خاندان مزبور  
در جوین ساکن شده است<sup>۳</sup>

ابن سمعانی و ابن اثیر و یافعی وفات او را در ذیل حوادث سال  
۵۳۰ ذکر نموده اند و یافعی تنها کسی است که میگوید در زمان خود  
مسند اصفهان بود.

ابو عبدالله از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی بوده است و از تألیفات او  
کتابیست در تصوف باسم سلوة الطالبین.

ابو عبدالله جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده و عین القضاة بنا بر تصریح  
خود از محضر او استفادہ میکرده<sup>۴</sup> و وی را در ردیف امام محمد غزالی  
و امام احمد غزالی شمرده است:

۱- ر. ک. ، بقسول باب دوم .

۲- شرح حال رجوع کنید به ، الانساب سمعی - کامل التواریخ - مرآة  
الاجنان - المنتظم ص ۶۲ - نفعات الانس ص ۲۷۱ .

۳- درباره شرح حال خاندان حمویة رجوع کنید به کتبکتابهای علمی و  
ادبی چاپ دانشگاه تهران

۴- ر. ک. ، به فصل سوم از همین باب .



«... خواجه امام بو حامد غزالی و برادرش احمد رضی اللہ عنہما  
از این جملہ بودند و خواجه محمد حموی بکویان از این جملہ چہ دانم  
کہ علم داند و از بزرگان است در سلوک»

### شیخ برکۃ ہمدانی

وی یکی از عرفای بزرگ است کہ عین القضاة از حضورش استفادہ  
میکردہ و مکرر در مکتوبات خود کہ بکامل الدولہ نوشتہ بسخنان او اشارہ  
نمودہ و اسم وی را با احترام زیاد یاد کردہ است<sup>۱</sup>  
از نامہ های عین القضاة بر میآید کہ شیخ برکۃ در ہمدان سکونت  
داشته است و در مکتوب چہل و یکم گوید :

«و من نیز دیر گاہست تا چیزی ننوشتم چہ تا بر کہ رحمہ اللہ رحیل  
کرد و فریب دو ماہ است و جز مکتوبی ننوشتہ ام»  
بدین ترتیب بادر نظر گرفتن زمان تحریر نامہ ہا بایستی تاریخ وفات  
وی را بین سالہای ۵۲۰ و ۵۲۴ ہجری قمری دانست .

ب۔ معاصران از مشایخ و علماء و شعراء

### ابوالفتح عمر بن ابراہیم الخیام النیشابوری<sup>۲</sup>

وی یکی از بزرگترین حکما و فلاسفۃ عصر خود بودہ و در ہیئت و

۱۔ ر. ک. بفصل سوم از همین باب .

۲۔ شرح حال رجوع کنید بہ تتمۃ صوان الحکمة ص ۱۱۲ - کامل التواریخ  
ذیل حوادث سنہ ۴۲۷ - نزہۃ الارواح - چہار مقالہ ص ۱۳۴ - آثار البلاد ذیل نیشابور -  
مقدمۃ رباعیات خیام چاپ مرحوم فروغی و دکتر غنی - مقدمۃ رباعیات خیام چاپ استانبول  
(حسین دانش و رضا توفیق) - مقدمۃ رباعیات خیام چاپ دکتر فریدرخ روزن (برلین  
۱۳۰۴ ہجری شمسی) - مقدمۃ رباعیات خیام چاپ عبدالباقی بیگ گل بینارلی .

و نجوم و ریاضیات تبحری فوق العاده داشته است از تألیفات او یکی کتابی است در جبر و مقابله که بزبانهای خارجی ترجمه گردیده و برای اول دفعه سبب شناخته شدن و اشتہار وی در اروپا و امریکا گردیده است و دیگر رباعیات خیام که باغلب زبانهای دنیا ترجمه شده.

بعضی‌ها او را از قریة شمشاد بلخ دانسته اند و برخی نیز مولدش را قریة بسنگ از توابع استرآباد ذکر کرده‌اند در هر حال اکثر اوقات خود را در نیشابور و بلخ بسر میبرد است.

وفات خیام را بسال ۵۱۵ و ۵۱۷ ذکر نموده‌اند.

صاحب تتمه صوان الحکمة و مجمع الاداب عین القضاة را از شاگردان وی شمرده‌اند<sup>۱</sup> که این انتساب بعید بنظر میرسد<sup>۲</sup>.

### خواجه کامل الدولة والدین

وی از مریدان عین القضاة بوده و تقریباً نصف محتوبات کتابخانه مراد منلا (ترکیه) از طرف عین القضاة بدو نوشته شده است.

از مکتوب ۶۹ بر میآید که کامل الدولة در بغداد سکونت داشته است:

« و اگر در چشم ظاهرت که تا بنهار کور پیش نبود تا تو ظلی بدید

آید در حال کحالان بغداد حاضر کنی تا معالجت کنند، هر چند نخواهند

بذل کنی چون بصیرت دل نداری و اکن تسمى القلوب التي هي الصدور • •

۱ - ر. ک. بیاورقی فصل سوم از همین باب.

۲ - ر. ک. فصل سوم از همین باب.

• سورة ۲۲ آية ۴۵

و وی اول کسی است که از موضوع جمع آوری فتاوی علماء برای قتل عین القضاة مطلع شده و مراد خود را با خبر کرده است :

«کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همد را این وصیت میکنم که فتوی این آید نویسند  
 وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يَلْعَنُونَ فِي الْأَسْمَاءِ • من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم درینجا هنوز دور است کی باشد وَ مَا ذَلِكَ عَلٰی اللَّهِ بِعِزٍّ •»

ت ۳۸ .

نامد هائی که عین القضاة بکامل الدوله نوشته بلا استثناء همد را در اصول تصوف و رموز و دقائق عرفان برشته تحریر در آورده است و در حقیقت مکاتیب مزبور یک دوره کامل از اصول تصوف است که بروشنترین وجهی بیان گردیده است .

«عجبا از تو میگوئی چیزی نمی نویسی چه نویسم که هر چه در راه خدای تعالی بکار آید در سلوک و دقائق وصول همه بتو نوشته آن را چه کردی مگر افسانه میخواهی که بشنوی؛ مختشان بسیارند» م ت ۶۵ .

عین القضاة کامل الدوله زابعت خلاف فرمانی که از او سرزده بوده بدین شرح ملامت کرده است :

«..... و بدین قناعت نکردی که فرمان را خلاف کردی و دیگران را باضطرار بر آن داشتی که بخلاف فرمان برخاستند و نیامدند لابد اگر

قدر فرمان را در دل توجائی بودی آخر مشاورت کردی یا مثلاً گفتی که آمدن ایشان ضرورت می نباید لمصلحة دنیویة اما دانی که ایشان بحکم فرمان تو می نشسته باشند آنکه فرمانی قاطع نویسی که باید آمدن چه نویسم تو از کجا و این سخنها از کجا، رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست. اما کار ما نیست بازی کردن و علی الخصوص در دین و اعوذ بالله من ان احشرفی زمرة اقوام ویقول فیهم القران العظیم اتخذوا دینهم لهوا واما . با تو گفتند اعلموا انما العیوة الدنیا لب و لهو . . این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیایی بخراسان باید رفتن که اطلبوا العلم ولو بالصحین . . . . . مت ۶۵ « دو نوشته در این باب برادرم عزیز الدین و فقد الله لکن خبر نوشته ام اعنی درین وقف که کردی از او بخواه و بنویس و شب و روز تکرار میکن که علمای بسیار در آنجاست از علوم دینی و ترا نشاید ای دوست که با من دوال بازی کنی و خود را بطیب نچنان نمائی که باشی ترا زیبان دارد . . . . . مت ۶۵

بدین ترتیب معلوم میگردد که کامل الدوله با عزیز الدین مسووفی در آشنائی داشته و در طریقت همقدم بوده اند

کامل الدوله باشخ بر که همدانی نیز آشنائی داشته است « سلام بر که میرسانم و او وصیت میکند که چون خبر رسد به سلام ما میرسان دیگر نوشته های عزیز برادر کامل الدوله اطال الله بقاءه . . . . . یسرله طریق الوصول الی السعادة القصوی . . . . . مت ۱۰۸

• سورة ۷ آیه ۴۹ . . . سورة ۵۸ آیه ۱۹

۱ - شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از همین باب .

« سلام بر کہ رسانیدم و او نیز دعا میکند و پیوسته وصیتہای ما یاد دار» م ت ۹۶

از مکتوب ۱۱۲ بر میآید کہ ظاہراً وی یا در خدمت یکی از امرای سلجوقی بودہ و یا شغل دیوانی داشته است :

« . . . اگر استحقاق آنت بودی کہ از خدمت قزل<sup>۱</sup> بخدمت خدای

پردازى راه گشاده است و لیس علی باب الازل بواب» م ت ۱۱۲

عین القضاة در چند مکتوب بسن کامل الدوله اشاره نموده است :

« چرا تفصیر میکنی در آمدن چند گویم کہ ہرزہہای شیطان را چند

پذیری الشیطان یمدکم الفقر و یارکم بالفجشاء<sup>۱</sup> فاحش تر از این کاری بود کہ

ترا سال بہ پنجاه وا گذارد و تو هنوز بندۂ مخلوقی مدبر باشی چرا خدمت

کفش نمی کنی تا ترا دوستی دست دہد» م ت ۶۵

« پنجاه سال کم یا بیش از عمر تورفت از طلب العلم فریضة علی کل مسلم

ومسلمة چه خبرداری اطلبوا العلم ولو بالین باتو گفتند» م ت ۶۸

« و آن عزیز را سال از چہل گذشت اگر اکنون نیز بر آن اطلاع

نیفتد والعیاذ باللہ کار با خطر است ان شاء اللہ مردی شوی حالی از احوال

مردان، بیخبری و از شیر نام شنوی چون طفل رضیع کہ نام شیر شنود» م ت ۴۳

« جوان مردا قریب چہل سال یا پنجاه سال از عمر بردی و ہزار ہزار

فضول دنیوی طلب کردی ہر گز از این فرض دینت بار نیامد اینک حساب تو

انگار کہ قیامت است و ترا بمیزان عدل حاضر کردند و از جناب ازل ندا آمد

کہ کار فلان را برسنجید» م ت ۶۸

۱ - ظاہراً یکی از امرای سلجوقی بودہ است .

• سورة ۲ آية ۲۷۱

همچنین معلوم میگردد که کامل الدوله فرزندی بنام احمد داشته است  
 « و در تو چیز است که آن محسوسات ادراک کند در حال غیبت  
 ایشان ، مثلا صورت فرزندت احمد حفظه الله ادراک کند اگر چه غایب  
 بود ، بوی مشک ادراک کند اگر چه مشک حاضر نبود » م ت ۵۹  
 « و فرزند احمد را حفظه الله و جعله من عباده الصالحین باری دوسه  
 دیدم و من الشرف مواظبت مینماید اگر قوت القلوب نسخه درست باشد  
 بخرد » م ت ۵۴

« وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ . مَا رَأَىٰ بَدْعًا يَدَّارُ وَفَرَزَنْدَ أَحْمَدَ بَارِئِي

چند دیدم » م ت ۶۸

« من نوشته‌ها بنزدیک فرزند احمد حفظه الله مفرستم بدانم که اگر  
 میدهد اگر چنانکه که نرسیده است نبشته‌ها را آنجا نسخه کرده بود آن  
 مهمی که در آن کاغذ پاره نوشتم چنین میدانم که رسیده است م ت ۹۰  
 « و احمد را حفظه الله و جعله من عباده الصالحین باری دوسه دیدم م ت ۹۶  
 « و فرزند احمد حفظه الله می بینم و اگر باز گشتی سر بشدم »

چون وقت آید تیسیر افتد و ما ربك بظلام انبيد . م ت ۱۱۲

از مکتوب ۹۶ بر ما یاد داد ظاهر کامل الولد مسافر می‌نماید از آنجا که رسیده است  
 « نوشته بود که سر سرتوت اخی زنجانی بر حمد الله مانده است  
 یاد داشته است شاد شدم ان الله لا يسمع الا الصالحين . م ت ۱۱۲

۱ - ۱۱۲

• - سورة ۱۲ آیه ۲۱ . . . سورة ۱۱ آیه ۲۱

۲ - مقصود اخی فرج زنجانی است که در رجای مدفون است شرح حال رجوع  
 کنید نفعات الانس .

• • • سورة ۹ آیه ۱۲۱

از غریبانی بود که دعوة الغریب لایردها الله .

### امام سعدالدین بغدادی<sup>۱</sup>

از بزرگانی بوده که نسبت به عین القضاة از ادت داشته و عین القضاة قسمتی از نوشته‌های خود را بنام او انشاء کرده است.

### امام ضیاءالدین<sup>۱</sup>

وی برادر عزیزالدین اصفهانی و مرید عین القضاة بوده است از نامه‌هایی که عین القضاة با او نوشته فعلاً چیزی در دسترس نیست ولی از م ت ۳۹ و ۶۴ بر میآید که در مراتب سلوک از عزیزالدین عقب‌تر بوده است .

«... و این که اخراجت اخی من الظلمات الی النور بر آن دلالت دارد که ضیاءالدین را که برادر تست از جانی تاریخ دست گیری و بجای روشن آوری و بر آن نیز دلالت کند که برادران مسلمان را از ظلمت جهل خلاصی دهی تا عالم شوند و در قرآن احیاء الموتی بدین معنی آمده است» م ت ۳۹

بعد از گرفتاری عزیزالدین ضیاءالدین و برادرش صفی‌الدین ( پدر عمادکاتب ) در اصفهان گرفتار و محبوس شده‌اند و امالک و اموالشان نیز ضبط گردیده است<sup>۲</sup>

۱- «ای عزیزم مذکور دار قاضی فضولی همدانی از کجا و این سخنها ای - را - از کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه میشود و بسیارها بروز کار بزرگان چون امام سعدالدین بغدادی و چون امام عزالدین و چون امام ضیاءالدین و خواجه کامل‌الدوله والدین نوشتم که مجلدات بود» ت ۸ . از مکاتیبی که با امام سعدالدین نوشته فعلاً چیزی بدست نیامده است . درباره امام عزیزالدین رجوع کنید بشرح حال عزیزالدین مستوفی اصفهانی فصل پنجم از همین باب .

۲- ر.ک. بزبدة النصرة جزء اول ص ۱۵۴ .

ابوالمجد مجدود بن ادم السنائی الفزنوی<sup>۱</sup>

وی یکی از عرفا و شعرای عالی مقام پارسی زبان است که علماء و حکماء  
اورا حکیم و صوفیه و عرفا اورا شیخ نامیده اند و در تصوف اورا مرید خواجه  
یوسف همدانی دانسته اند.

حکیم بیشتر در شهرهای بلخ و هرات و نیشابور و سرخس بسر برده و  
بزیارت کعبه نیز مشرف شده است و در آخر عمر بغزنین باز گشته و در آنجا  
بسر برده است.

متصوفه اغلب با شعارسنائی استشهاد کرده اند چنانکه ابن القضاة بیشتر  
اشعاری را که در آثار خود با استشهاد آورده است از او می باشد<sup>۲</sup> و حتی از  
شعرهای سنائی در نشر خود نیز تحلیل نموده است<sup>۳</sup>

از آثار حکیم عبارتست از حدیقة الحقیقة و مثنوی طریق النحسوق و  
مثنوی کارنامه.

در تاریخ وفات وی اختلاف بسیار است مرحوم علامه قزوینی در  
حواشی چهارم مقاله سال ۵۲۵ تأیید نموده اند.

۱- شرح حال رجوع کبیده به مقدمه دیوان سنائی (بسمی و اهنگ مدرس رضوی)

۲- ر. ک. ، بفصل دوم از باب ششم .

۳- ر. ک. ، بفصل اول از باب چهارم .



## فصل پنجم

معاصرین از شهریاران ووزرا

السلطان مغيث الدنيا والدين محمود بن محمد بن ملكشاه

الاب ارسلان بن داود بن ميكائيل بن سلجوق

سلطان محمود مدت ۱۴ سال از ۵۱۱ الی ۵۲۵ در عراق سلطنت داشتند و در موقع وفات ۲۷ ساله بوده است . وی بعد از وفات پدر بر تخت نشست و بتحریرك ابوالقاسم درگزینی با عم خود سلطان سنجر بخصومت برخاست تا اینکه بعد از هشت ماه مصافح شکست خورد ولی عمش وی را نواخته و مجدداً بسلطنت عراق نشانده و دخترش مہملک خاتون را نیز بزنی او داد يك مرتبه نیز میان سلطان محمود و خلیفہ المستر شد باللذ و حشمتی پدید آمد کہ بالآخره بعد از محاصره بغداد با خلیفہ مصالحت کرد .

وزرای سلطان محمود عبارت بوده اند از :

الوزیر زبيب الدوله ابو منصور القیراطی - وزیر کمال الدین

السمیرمی - وزیر شمس الملک عثمان بن نظام الملک - وزیر قوام الدین

ابوالقاسم - وزیر نوشروان بن خالد .

وفات سلطان محمود در ۱۵ شوال سنه ۵۲۵ در همدان اتفاق افتاده است

و در هفتم جمادی الاخری همان سال ظاهراً عین القضاة با اجازه وی بدار آویخته

۱ - شرح حال رجوع کنید به : زبدة النصرة ص ۱۱۹ - مرآة الزمان صفحات

۷۲ و ۷۷ و ۸۹ و ۱۲۵ و ۱۳۶ - راحة الصدور ص ۲۰۴ - حبيب السیر جلد ۲

ص ۲۰۵ .

شده است<sup>۱</sup>.

أبو نصر أحمد بن حامد بن محمد بن عبد الله بن علي بن

محمود بن هبة الدين الأصبهاني الملقب بعزیز الدین

المستوفی عم عماد الکاتب الأصبهانی<sup>۲</sup>

(۴۷۲ - ۵۲۶)

وی یکی از رجال کاردان دولت سلجوقی در عراق بوده که در ممالک  
سلطانی منصب استیفا بدو تعلق داشتند است او را در حق عین القضاة ارادت  
خاصی بوده و همیشه از او حمایت میکرده است و دین جهت عین القضاة  
رسالة یزدان شناخت را برای مطالعه وی تألیف نموده و تقریباً نیمی از  
مکتوبات نسخه کتابخانه مراد منلا (ترجمه) را نیز بدو نوشته است  
این خلکان در وفیات الاعیان گویند :

«كان العزيز المذكور رئيساً لبيت القدر ولى المنصب العظمى  
الدولة السلجوقية و لم يزل مقدماً فيها قسماً بنو الحاجات و رحمة المومنين  
و احسن جوائزهم و فيد يقول ابو محمد الحسن بن احمد بن محمد  
البغدادي الشاعر المشهور من جملة قسود:

اميلو بنا نحو العراق زكايام  
و للقاضي ابي بكر احمد بن محمد الانباري  
مدائح و الايات البائدة المدونة في ترجمته من جملة قصائد

۱ - ر. ک. ۰ بزهر نژ آریانیث ص ۱۸ .

۲ - شرح حال رجوع کنبد به زبدة المعصرة جزء اول ص ۱۵۲

طويلة يمدحُ بها عزيز الدين المذكور و كان ابنُ اخيه العمادُ يفتخرُ به كثيرا و قد ذكره في اكثر تواريخه و كان في آخر امره متولى الخزانة للسلطان محمود بن محمد بن ملكشاه بن الب ارسلان السلجوقي و كان السلطان محمودُ المذكورُ زوج بنت عمه السلطان سنجر بن ملكشاه فمات عنده فطالبه عمه بما خرج معها في جهازها من انواع التحف والغرائب التي لا توجد في خزائن الملوك فجعلها متعمود و خاف من عزيز الدين ان يشهد بما وصل صحبتها لانه كان مطلقا عليه من جهة الخزانة فقبض عليه وسيره الى قلعة تكرت و كانت القلعةُ له اذذاك فحبسه بها ثم قتل بعد ذلك في اوائل سنة خمس وعشرين وخمسائة رحمه الله تعالى و ذكر ابنُ اخيه عمادُ الكاتبُ في كتاب الخريدة ان مولده باصبهان سنة اثنين وسبعين و اربعمائة و قتل سنة ست وعشرين وخمسائة بتكرت و كان قبضه ببغداد و ذكر العماد الكاتبُ انه لما قتل كان الاميران نجم الدين ايوب ابو السلطان صلاح الدين واخوه اسد الدين شيركوه في القلعة المذكورة متولى امورها وانهما دافعا عنه فما آجدي الدفاعُ .

ابن اثير در ذيل حوادث سنة ۵۲۵ مرگ سلطان محمود و علت گرفتار شدن عزيز الدين را اينطور شرح داده است :

«في هذه السنة في شوال توفى السلطان محمود ابن السلطان محمد بهمدان و كان قبل مرضه قد خاف وزيره ابو القاسم الانسا بادي جماعة من الامراء و اعيان الدولة منهم عزيز الدين ابونصر احمد بن حامد المستوفى و الامير انوشته بن المعروف بشير كير و ولده عمر و هو

امیر حاجب السلطان و غیرُهم فاما عزیز الدین فارمله مقبوضا علیہ الی مجاہد الدین بہروز بتکریت ثم قتل بہا و اما شیر کبیر و ولده فقتلا فی جمادی الاخری ثم ان السلطان مرض و توفي فی شوال و اُقصدا ولده الملك داود فی السلطنة . . . . .»

صاحب مرآة الزمان ذیل سنہ ۵۲۱ کوید :

« و فیہا وزدت الاخبار ان السلطان محمود لما وصل الی ہمدان قبض علی العزیز و صادرہ و اُعتقلہ و علی وزیرہ ایضا كذلك و سببہ ان الوزير تکلم فی العزیزوان یرفقش الزکوی تکلم فی الوزير و قال للسلطان هذا اخذ الاموال کلہا من الخلیفة و اتفق مع وزیرہ ابن صدقة ان یرحلاک من بغداد و لاتبلغ غرضا فکلما جرى علیک منه »

صاحب حبیب السیر در جلد دوم جزء چہارم صفحہ ۱۸۶ بنقل از

جوامع التواریخ علت حبس و قید عزیز الدین را اینطور شرح میدہد :

« قوام الدین ابوالقاسم بر قتل اعظم بغایت دلیر بود بانداک زلتی و

جزوی خطیبتی در داشتن مردم سعی و اہتمام مینمودہ چنانچہ روزی در سر

دیوان او عزیز الدین اصفہانی کہ در ممالک سلطانی منصب استیفا تعلق بوی

میداشت و اندک گفت و شنیدی واقع شد قوام الدین در حال مجلس و ف

عزیز الدین مثال داد و آن بیچارہ بمجلس شتافته بر سسل اعتدال برین نامی

نظم آورده نزد وزیر ارسال داشت :

گر تو ز کناہ من خیر داشتی چون کرک عزیز مصر پنداشتی

من کرک عزیز مصر ای صدربلن با کرک عزیز مصر کرک آشتی

وقوام الدین ابن رباعی در جواب نوشت :

گر زانکد تو تخم کینه کم کاشتی در جنک نصیب صلح بگذشتی  
 اکنون که زمانه پایدار است مرا بی بهره نماندی ز گرگ آشتی  
 و عزیزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی انتقال نمود .  
 در هر حال عین القضاة در ارشاد و هدایت عزیزالدین و ترقی و تکمیل  
 وی در راه سلوک سعی بلیغ بخرج میداده است :

« هیئات تو چه دانی که چه میرود ای مسکین در خدمت سلطان  
 محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار  
 عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر چه گوئی این  
 سلطان نه چون تو مخلوقیست؟ » م ت ۴۲ .

« جوان مردا تا کی؟ در خدمت شرفشاه چرا خدمت خدای تعالی  
 نکنی که ترا و شرفشاه را از قطره آب بیافرید . » م ت ۷۲ .

« ای عزیز اگر گویم شب و روز جز بمعصیت مشغول نیستی برنجی  
 چه گوئی شب و روز جز این کاری داری که قریب ده بار هزار دینار  
 بظلم بقلم خویش قسمت کنی؟ اگر مال صالحست مستحق آن نه ترکانند  
 هر معصیتی که ترکان کنند در خرج آن مال، تو در آن معاصی شریکی  
 نشیدی که مصطفی صلعم چه گفت ۰۰۰ » م ت ۴۴ .

« ۰۰۰ اکنون چه تدبیر است ترا غم خود نگرفته است دیگران  
 غم تو کی خورند هر چه بفرمان صاحب دلی کنی آن طاعتست و ثمره آن  
 هدایتست که العلماء و زنة الانبیاء » م ت ۱۶ .

در مکتوب ۱۶ به پیشرفت عزیز الدین در راه سلوک اشاره کرده و گوید:

«تو در این دو سال مگر بیست مجلس با من نشستنی می نگر که ایمانت اکنون چونست پیش از این چون بود پس بدان که بانجباء الاصحاب که ده سال صحبت کنند چون باشند.»

نامه هائی که عین القضاة به عزیز الدین نوشته همه در اصول تصوف و دقائق و رموز عرفان است و از مکتوب ۳۵ بر می آید که طریقه ارشاد و هدایت او بیشتر متکی بتعلیمات کتبی بوده است:

«دیروز پنداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمدن و نیامد از این سبب نامه اینجا بماند و مرا مالالتی برآه می آید.»

عین القضاة در جائی عزیز الدین را منصور و در جائی دیگر ابومنصور خطاب کرده است و چون در تواریخ نام وی را ابونصر احمد بن حامد ذکر کرده اند بنا بر این باید گفت ضبط منصور با ابومنصور از مسامحه و تصرف نساخ است:

«بدان ای برادر عزیز تو که منصورى که کامل کاری کردی مشورت و از جو من الله ان يتقبل ذلك منه، کار دین بلعجب کاریست.» م ت ۶۳

سلام کامل الدوله ابومنصور رساند و گوید که هم امر من نامه من در

نوشتند بودم.» م ت ۱۲

در دو مکتوب با اسم برادران عزیز الدین اشاره نموده است

«... آنکه برادرانت محمد و مقدم بدانند که حد معین بود و در

... ..

بر که که او را نگذاشت که قدم ظاهر راه بادیده بود ذات يوم الثمان»

م ت ۱۳

• سورة ۶۴ آیه ۹

«... تو و کامل و وحید بلعن<sup>۱</sup> و برادرت مقدم و ضیاء الدین و غلامت برغش هم در دایره عوامند<sup>۱</sup> در دین بار خدای تعالی اما تفاوت بود از مقصود بیفتادم» م ت ۶۴ .

عزیز الدین با کامل الدوله ارتباط و آشنائی داشته و در طریقت هم قدم بوده اند و عین القضاة در وقفی که کامل الدوله بی اجازه وی کرده بوده به عزیز الدین نوشته :

« این نوشته که بتو نوشتم و با این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد طرفه نوشته ایست داروی روز باد » م ت ۶۴ .  
و در مکتوب ۴۶ گفته که در طریقت کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است :

« امروز در حق برادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشتهام و در آنجا گفتهام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی است و همه روزه در خاطر می بود که در این حدیث چیزی نویسم »  
برای مودتی که فیما بین عزیز و عین القضاة بوده عده ای حسد می برده اند:

«... مثلاً تو که عزیزی یا پدرم چنانکه حکایت کردم در ماضی مسکین ابلهی بندانست<sup>۱</sup> شنودن که من گفتم ثلثی از نبوت در عزیز است یا در پدرم اما این کس را معذور میدارم خدای تعالی عذر او میخواهد بخودی خود میگوید  
لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج . م ت ۴۸

عین القضاة درباره رقص و واقعه‌ای که پدرش را در آن مجلس اتفاق

افتاده بوده چنین نوشته است :

«... و پدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود ، من و جماعتی عدول

حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی ما رقص میکردیم و بوسه میدادیم و بوسه میدادیم

میگفت پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما

رقص میکرد و لباس او چنین و چنین بود و بیدار بود که دیدم خفته و ندم من

دیدم و نه دیگران چه گوئی اگر کسی گوید قاضی که شب و روز حرام خورد

و تزویر کند این حال شریف او را نبود و پدرم را شکی نبود که او دید از خود

این حال اینجا یقین داند که مصطفی (ص) جبرئیل را چون دیدی و دیگران

ندیدندی اما باشد که پدرم یک بار دید کسی بود که هر روز ده بار بر او این

حال گذر کند با خدای تعالی نتوان گفت که چرا این دو اوست یکی را دادی

دیگری را ندادی و اگر گویند هیچ سودی ندارد ای دست خداست

مستوفی سلطان که منصب دنیوی است تو داده ای پس دیگر نداد خدا من

هزار متصرفان از قرآن تو در آید و سر من روند و یکی ندین برسد ...

### قوام الدین ناصر بن علی ابوالقاسم درگزینی

می از برای سلطان مجده در بن محمد بن مالک شوره طبع کرده که

سبقت قتل عده‌ای از شیخ کمانه بن حماد غزینی الدین مستوفی اصفهان و ...

شده است اصل او از انسانان بوده و خود را با خدا گزینی و ...

۱- شرح حال در حواصی کتبه و درنده النصاره ص ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷

۲۲۵ - راحة الصدور ص ۱۸۰ - شرح النور و انوار ص ۱۸۰ - شرح صفت الدین جامع

حبیب الحیر جلد ۲ ص ۱۰۲



در ابتدا به نیابت یکی از اصحاب سلطان محمد بن ملکشاہ قیام نمود و در زمان سلطان محمود بن محمد وزارت مملکت عراق بر او مقرر گشت (سنه ۵۱۸) پس از وفات سلطان محمود کارهای دولت عراق همگی بدست ابوالقاسم در گزینی بود تا اینکه سلطان سنجر بمناسبت فوت پسر برادرش محمود بعراق آمد و ابوالقاسم از وی خواهش کرد که او را بوزارت برگیرد و سنجر پذیرفت و خودش در عراق بتمشیت امور طغرل بن محمد بن ملکشاہ پرداخت .

در سال ۵۲۷ خبث طینت این وزیر خون آشام بر طغرل مسلم گشت و دانست که سبب ریخته شدن خونهای نا حق بزرگان و همچنین سبب بهم خوردن بین او و سلطان سنجر در اثر پلیدی همین وزیر است لهذا امر کرد او را در شاپورخواست بدار کشیدند .

الحاصل آنکه قوام الدین ابوالقاسم مردی توطئه ساز و تبه کار بود و در دولت محمود و سنجر مرتکب جنایات زیادی گردید و عده ای از بزرگان را بنا حق کشت و سلطان محمود را نیز او وادار نمود که بر عم خویش سنجر عصیان کند و بعداً هم امرای ماوراء النهر و حله و فارس و شبانکاره را شوراند .

قوام الدین ابوالقاسم باسنائی مکاتبه داشته و حکیم دو قصیده در مدح وی سروده است<sup>۱</sup>

### علاء الدوله

تاج الدین علاء الدوله کسی است که عین القضاة رساله علائی را

۱- ر ۰ ک ۰ بدیوان سنائی صفحات ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۴

( در بیان مذهبی که سلف صالح بر آن بوده‌اند ) از بهر خزانة او بزبان تازی تألیف نموده است <sup>۱</sup> .

### جمال الدین <sup>۲</sup>

جمال الدین شرف الدوله از شاهزادگان است که رسالۀ جمالی ( در سه فصل ) بزبان فارسی از برای او تألیف گردیده است <sup>۳</sup>

---

۱- ر، ک . بفصل چهارم از باب سوم .

۲- ضاهراً این شخص شرف الدوله بن شبر کبیر است . شرح حال در ج ۱ و ۲  
کنید بهزیدة النصرة صفحات ۱۴۸ و ۱۵۵ و ۱۵۷ .

۳- ر، ک . بفصل چهارم از باب سوم .

## فصل ششم کمالات

کمالات صوری و معنوی عین القضاة را بہترین گواہ ہمانا تألیفات اوست و عموم نویسندگان<sup>۱</sup> در ذکاء و فضل اورا یگانہ روزگار دانستہ اند . و نوشتہ سمعانی و سبکی نیز می تواند صادق ترین شاہد فضل خانوادہ وی باشد :

« میانہ آذربایجان منها القاضی ابو الحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بہمدان استشهد بہا و ولدہ ابوبکر محمد سمعا الكثير و تفقہا ہذا کلام المقدسی و اما القاضی ابو الحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی فهو احد الفضلاء و المشہورین بالعراق تفقہ بیغداد علی القاضی

---

۱- ر ۰ ک ۰ ۰ : خریدۃ القصر ص ۵۸ - زبدۃ النصرۃ ص ۱۵۱ - معجم البلدان جلد ۴ ص ۷۱۰ - میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ - طبقات الشافعیۃ الکبری نقل از قول ابن سمعانی جلد ۴ ص ۲۳۶ - الوافی بالوفیات جلد ۱۵ - مرآة الجنان ص ۲۴۴ - مجمع الاداب ص ۲۴۰ - نفعات الانس ص ۳۷۱ - تذکرہ ہفت اقلیم ص ۱۲۰۱ - تذکرہ عرفات - شذرات الذهب ص ۷۵ - خزینۃ الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ - تذکرہ حسینی ص ۲۰۵ - طرائق الحقائق جلد دوم ص ۲۵۴ ریاض العلماء باب العین من القسم الثانی - مجالس المشاق ص ۶۸ - ریاض العارفین ص ۱۷۶

ابی الطیب الطبری سمع ببغداد ابا الحسن القزوينی و ابا محمد الحلال و ابا الحسن القدوری و غیرهم روی لنا عنه ابو نصر محمد الصانع باصبهان و لم یحدّثنا عنه فیما اظن احد سواه و رایت کتابا للشیخ ابی اسحق الشیرازی الی القاضی المیانجی فکتب علی عنوانه الشاکر و المفتخر به و الداعی له ابراهیم بن علی الفیروز آبادی و من شعره الملیح ما انشدنی ابو الفتوح محمد الطای انشدنی ابوبکر محمد بن علی المیانجی انشدنا والدی القاضی ابو الحسن لنفسه یمدح ماوشان همذان وهو موضع بسفح الجبل کثیر الشجر و الخضر و الماء العذب و الظلال . . .

و ابنه ابوبکر محمد بن علی المیانجی ولی القضاء بهمدان و کان  
فاضلا ذکيا حسن الظاهر « الانساب عن ۵۴۷ .

« محمد بن علی بن الحسن القاضی ابوبکر المیانجی الهمدانی قال ابن الصلاح فاضل و ابن فاضل و ابوفاضل فهو ابن القاضی علی المیانجی و ابوعین القضاة عبد الله صحب الشیخ ابی اسحق الشیرازی و قال ابن السمعانی فی الانساب منه ولی القضاء بهمدان قال و کان فاضلا ذکيا حسن الظاهر .  
طبقات الشافعیة الدیری جلد ۲ عن ۸۷

پدر و جدش هر دو از فضلا و مشهورین بوده و در همدان شعر و حدیث  
داشته اند و از عبارت خود عین القضاة بر ماآید که پدرش در علم  
صوفیه الفت و آمیزش داشته است :

« ندانم که شنیده باشی این حکایت که من و پدرم و جماعتی از ائمه  
شهر ما حاضر بودند در خانه مقدم صوفی پس ما سماع میکردیم و توسعد

ترمدی بیتکی میگفت پدرم بگریست و در گریه گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما سماع میکرد و لباس او را نشان داد که چنین و چنین بود شیخ بوسعید گفت نمی یارم گفت که مرگم آرزو میکند در حال من گفتم بمیرای بوسعید ، در ساعت بیهوش شد و بمرد ، مفتی وقت دانی که خود که باشد گفت چون زنده را مرده میکنی مرده را نیز زنده کن گفتم مرده کیست گفت فقیه محمود ، گفتم خداوندا تو فقیه محمود را زنده کن در ساعت زنده شد « ت ۳۷ .

و درم ت ۴۸ این واقعه را بدین شرح نقل کرده است :

«۰۰۰ و پدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود ، من و جماعتی عدول حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی ما رقص میکردیم و بوسعید ترمدی بیت میگفت پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد و لباس او چنین و چنین بود و بیدار بود که دید نه خفته ، و نه من دیدم و نه دیگران ، چه گوئی اگر کسی گوید قاضی که شب و روز حرام خورد و تزویر کند این حال شریف او را نبود و پدرم را شکمی نبود که او دید از خود اینحال اینجا یقین داند ۰۰۰ » .

با اینکه هیچ يك از نویسندگان از کیفیت تحصیل و تلمذ او قبل از میل به تصوف و رسیدن به خدمت احمد غزالی سخنی نگفتند ولی همین قدر معلوم است که در ادب و نحو و صرف و کلام و فقه و حدیث و اصول و حساب و منطق سر آمد عصر خود و خصوصاً تبحر وی در تاریخ بی نظیر

بوده است<sup>۱</sup> و بلهجه‌های رازی و فہلوی نیز آشنائی داشته است<sup>۲</sup>.

آنچه مسلم است عین القضاة ضمن غور در تمام اقسام علوم قبل از سن بلوغ (حدود سنہ ۵۰۷) متوجه صوفیہ شدہ و رسالہ خود را در تصوف کہ عبارات و کلمات آن بعدها دستاویز قتل وی شدہ نوشتہ است :

«... اجل و هذا الفن من العلم و ان كان اعلق بالطباع و اخف على الاسماع فقد و دعتہ و فارقتہ منذ قاربت البلوغ و راهقتہ فاقلت علی طلب العلوم الدینیة و اشتغلت بسلوک طریق الصوفیة» ش ۳۰

و شاید ہم مقدمات علوم را نزد پدر خود آموختہ است در ہر حال اطلاعات وسیع او حکایت از یک قوہ فہم و ادراک بی نظیر و فوق العادہ ای مینماید :

« دروغا ہر کدہ خواهد کدہ بد واسطہ اسرار الہیات از او شنود او از عین القضاة حمدانی شنہ کدہ آفت ان الحق المنطق علی لسان عمر این باشد اگر ممکن باشد کہ از سمع و بصر او عام حق تعالی چیزی از موجودات و مکونات بیرون باشد ممکن باشد کہ از سمع و بصر و علم این برونہ خالی و بیرون باشد ہر چند در موجودات باشد از او پوشدہ نمائند این سر تا سر باخلاق اللہ باشد» تمہیدات ص ۵۵

از کتابہائی کہ بیشتر مطالعہ آنها مندرج شدہ ہستند الفاویہ و بوہاریہ

۱- ر. ک. ، بشکوی از صفحہ ۳۵ الی ۶۰

۲- ر. ک. ، بفصل دوم از باب پنجم .

مدنی و تالیفات امام محمد غزالی بوده است<sup>۱</sup> و ضمن احاطه بر سایر آثار متصوفه از نوشته‌های حلاج نیز خیلی متأثر بوده است.

در هر صورت با تأییدات غیبی و کمال و فضیلت فوق العاده‌ای که داشته چنان در شرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی و حکمت و تصوف قدرت نشان داده است که بجز آن توان گفت که بین عرفای متقدم وی را نظیر و بدیلی نبوده است و در واقع بایستی او را از هر لحاظ مقدم و پیشوای عرفای زمان بعد دانست.

آتش عشقی که در کانون سینه‌اش شعله ور بوده چنان او را از خود بیخود نموده بود که جز طلب فنا و ناله و سوختن کاری نداشته است.

« کجائی تو این دیواند عشق را ندیده که همچون بلبل از هجران گل سراید و بانگ و فریاد دارد و چون گل را بیند از شوق هزار چندان شود. ای عزیز روز گاری بر این شیفند میگذرد که از وجود خود نیز ننگ میدارم و جز ناله و سوختن سودی نه. چون با او باشد از بیم چندان شوق نلند که مبادا فراق در میان آید تو نیز این بیت‌ها از سر دردمیگویی و میگری :

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست      در زمان وصال تو نمیدانم چیست  
تا قصد فراق کرد دیوانه دلم      در عالم کس نیست که بر من نگریست

م ت ۳۲

« و انا الان منذ سنين ليس لي شغل الا طلب الفناء في ذلك الشيء  
والله المستعان على اتمام ما اوليت وجهي شطره ولو عمرت عمر نوح وافئته  
في هذا الطب لكان له بعد قليلا» مقدمه زبدة الحائق.

۱- ر. ک. م ت ۱۷ و ۲۲ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۴ و ۶۷ و ۱۱۵ و شکوی صفحات

۳۴ و ۳۷ و ۴۲ و ۵۰ و ۵۱.

وی بین مذاهب مختلف فرقی قائل نبوده :

«... درینجا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند و از همت هر یکی خود را ضد میدانند و یکدیگر را میکشند، اگر همه جمع آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه يك دين و يك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است و ما يتبع الاثرهم الا ظننا ان الضن لا يغني عن الحق شيئا اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد » ت ۲۹

و مطالبی را که امام محمد غزالی و دیگران در کتب خود با احتیاط بیان کرده بودند او بواسطه وارستگی و در بند خود نبودن با بی پرورائی تمام بتجزیه و تحلیل آن مطالب پرداخته است :

«... اول ما خلق الله نوری، نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله... این باشد دائم که ترا در خاطر آید که محمد (س) را ثمره شجرة الهی میخواهند این چگونه باشد اگر خواهی که شکت بر خیزد نیک گوش دار اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن و بترک خود نخواهم گفتن، دیگران چون کددریند خود بودند یارا و زهره گفتن نداشتند که گویند » ت ۲۰

سرمست از عشق بوده سخنهای مستی آغاز نموده و برای جاننازی در راه عشق و رسیدن به معشوق بیقرار بوده است :

«ای دوست هان سرچند داری؟ سر آن داری کدسر در بازی تا او هم سر تو شود درینجا

• - سورة ۱۰ آية ۳۶ • • - سورة ۳۰ آية ۲۹



کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون این توفیق یافته است که سر خود فدای او کند تا سروری باید من خود میدانم که کار من چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیتها بشنو :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من      کاندر غلطم که عاشقی تو بر من  
یا خیمه زند وصال تو در سر من      یا در سر این غلط رود این سر من

ت ۳۶

«اگر مذهب مرد را بخدارساند او اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد نزدیک خلق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که او را بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری باز آید که از مطلب بازماند طالب را بانهنده مذهب کاراست نه بامذهب :

آتش بزخم بسوزم این مذهب و کیش      عشقت بنهم بجای مذهب در پیش  
تا کی دارم عشق نهان در دل خویش      مقصود در هم توئی نه دین است و نه کیش

ت ۹

«ای دوست عاشقان را دین و مذهب عشق باشد، بلکه دین ایشان جمله معشوق بود، نه آنکه تو او را مجازی شاهد خوانی، هر که عاشق خدا باشد جمال لقاء الله مذهب او باشد» ت ۴۲

و پیوسته در مقام حزن و فکر بوده است :

«... درینجا کس چه داند که این تمثیل چه حال دارد در تمثیل مقامها و حالتهاست مقام دیگر از آن تمثیل آن باشد که هر که زره از آن مقام بدید چون در آن مقام باشد آن مقام او را از او بستاند و چون بی آن مقام باشد يك

لحظه از فراق و حزن با خود نباشد، تفکر از این مقام خیزد از مقامهای مصطفی (ص) یکی فکر بود و یکی حزن بود عایشه گفت: کان رسول الله دایم الفكر طویل الحزن، درینجا چه دانی که این مقام با هر کسی چون میکند کافر که هر چه بمن میرسد اگر ندانم بهر این مقام است، باش تا ذره از این مقام بر تمثیل صورتی بتو نمایند آنکه بدانی که این بیچاره در چیست، دانی که این چه مقام است؟ این شاهد بازی است چه می شنوی درینجا هرگز خود ترا شاهی نبوده است و جگر از دست عشق و غیرت آن شاهد پاره نشده است» ت ۴۳ .

و از عوالم معمولی و عادی تصوف بریده و روح عجیب و آسمانی پیدا کرده بوده که در واقع بمقام خاص الخاس رسیده و کیفیت رفتار و گفتارش منوط باراده حق بوده است:

«... مقصود آنست که آنچه آن عزیز نورگوار بسؤال از من پرسید من بجواب آن دستوری با نهاد و حقیقت خود برده و حقیقت و نهاد دستوری بادل داد و دلم دستوری با جان مصطفی (ص) برد و روح مصطفی (ص) از حق سبحانه و تعالی دستوری یافت، پس هر چه در مکتوبات این بیچاره خوانی و شنوی از زبان من شنیده باشی و آنچه از زبان من شنیده باشی از روح مصطفی (ص) شنیده باشی و آنچه از روح مصطفی (ص) شنیده باشی از روح من شنیده باشی که و ما یبسط عن الهوی و ان هو الاوحی بو حی و ما یبسط عن الهوی و ما یبسط عن الهوی... ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله...» معنی دلالت و بستنوتک عن الروح فالروح من امر ربی... این همه شده است ای عزیز

• سوره ۵۳ آیه ۳ • سوره ۵۳ آیه ۴ • سوره ۸۲ آیه ۸۲ • سوره ۴۸ آیه ۱۰  
 ••••• سوره ۱۷ آیه ۸۷

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ • اذنی و دستوری داد است بسخن گفتن و واقعہ نمودن پیران با مریدان، وَ كَلَّا نَقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك • • گفت ما قصه انبیاء و رسل بر تو میخوانیم و مقصود از همه آرام و آسایش دل تو میجوئیم، چون حال چنین است من نیز چنانکه آید گوید و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان کتابت نهم و ترتیب نتوان نگاه داشت که سالک رونده اگر متلون بود اندر تلوین بماند متوقف شود و ساکن ماند سخن گفتن حجاب راه او شود اما اگر گوید و اگر نه با خطر باشد اما ترتیب نظم و عبارت در کسوت زیبا تر تواند آوردن این همه هنوز نصیب خاص باشد، من عرف الله کل لسانه همین معنی باشد این سخن هنوز تحقیق و حکمت باشد، اما خاص الخاص خود رسیده باشد ایشان را با خود ندهند و اگر دهند روزگار بحساب گذارند و خود بجائی نماند که آنکه از آن وصف کند، مقام بی نهایت دارد اگر دستوری از خدای تعالی با اهلان سخنهای چند از بهر اقتدا و اهتدا بگوید، اما ترتیب نگاه نتوان داشتن اما اصل سخن سخت قوی و بر جای باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی و عبارتی باشد که عیان آن در عین هر خسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه بود که چون خود را خایب بینم آنچه گویم خود اختیار ما نباشد و آنچه بوقت اختیار دهند خود نوشته شود که وَاللَّهِ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ • • یعنی علی امر عباده

بفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد • • • • • ت ۸

• مجلس و محضر درشش نیز بسته باحوال دل بوده و ترتیب معینی

نداشته است :

سورة ۱۲ آية ۱۱۱ • • سورة ۱۱ آية ۱۲۱ • • سورة ۱۲ آية ۲۱ • • • • سورة آية

«بدان و آگاه باش که دل آدمی را جزری ومدی هست و چند گاهست  
 تا من در این سودا ام، وقت باشد که در شبانروزی چهار پنج نوشته بنویسم هر يك  
 هفتاد و هشتاد سطر که در هر کلمه از آن گوهری بود قیمت، و من در آن کاره باشم  
 آن نوشتن را بچند گونه و ریاضتی میکنم که این چه بلاست که من بدان  
 مبتلا شده ام و کدام روز بود گوئی که سرخویش در سر زبان و قلم خویش کنم و  
 همه هر روز هفت یا هشت مجلس علم رنگارنگ با خلق مختلف گفته باشم، که  
 در هر مجلسی از آن والله اعلم کم از هزار کلمه نگفته باشم و ندانم که سر در زبان  
 باز باشم یا در قلم، والله اعلم، و گاه بود که دو ماه و سه ماه بر آمدند نه درس  
 مهم توانم گفت و نه چیزی توانم نوشت و من در آن کاره که چرا چنین مرود  
 تقصیر میکنم در نشر علم، روزگار متعلمان ضایع میکنم، چه توان کرد، م ت ۷۸  
 و کسی را از ارشاد و هدایت برخوردار مساخته که همگی دل و جان  
 خود با او تسلیم کرده باشد :

« اگر کسی را چنانکه دل من خواهد از طالبان یابم چون دوسه سال  
 بحکم من زندگانی کند کمتر نه، این حقایق را بروی مشوف توانم کرد  
 بحکم آنکه در روز کار در از بدان توان رسید... اما بسی چهل و شصت سال  
 بدان رسیدن مجال بود » م ت ۵۲

« و من حمام بر کسی نمانم، اگر همگی دل و جان خود بمن تسلیم کند

باشد که بروحلمی بمانم » م ت ۶۷

و ظاهراً اغلب مریدان خویش را در خانقاه می نشانده و خود نیز در آنجا

بسر می برده است :

« این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیابی بخراسان باید رفتن که اطلبوا العلم ولو بالصین، هذا مضمی، در خانقاه می باشم شب و روز، و چند کس را در آنجا نشانده ام » م ت ۶۵

« امر و زدر حق بر ادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشته ام و در آنجا گفته ام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی هست و همه روزه در خاطر می بود که در این حدیث چیزی نویسم، چون نماز دیگر بر تربت فتحه رحمه الله بکردم و بخانقاه باز آمدم در خاطر آمد که ببايد نوشت و ندانم وقت چه املا کند » م ت ۴۶

و از تصریحی که در تمهیدات و مکتوبات نموده در مجلس رقص و سماع نیز داشته و دعایش در سماع اغلب اشعار حسین بن منصور جلاج بوده که بواسطه آن طلب فنا می کرده است :

« ندانم که شنیده باشی این حکایت؟ که من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودند در خانه مقدم صوفی پس ما سماع می کردیم و بوسعید ترمذی<sup>۱</sup> بیتکی میگفت » ت ۳۸

« من خود این قتل در سماع بدعا می خواهم دریغا هنوز دور است کی باشد و ما ذلک علی الله بیزیر ندانم کد گوئی دعا کدام است کد در سماع گفته می شود این بیتها باشد که حسین منصور رحمه الله پیوسته گفتی<sup>۲</sup> . . . . » ت ۳۸  
 « . . . و پدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود من و جماعتی عدول حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی<sup>۳</sup> ، ما رقص می کردیم . . . » م ت ۴۸ .

۱- از مریدان عین القضاة بوده است .

• سورة ۱۴ آیه ۲۳

۲- درباره اشعار حسین بن منصور جلاج رجوع کنید : بیادرقی فصل هفتم از همین باب

۳- از مریدان عین القضاة بوده است .

## فصل ہفتم

### پایان زندگانی و شہادت

پایان زندگانی عین القضاة توأم باسوز و گداز عشق بوده و آرزوی جز طلب فنا و جانبازی در راه معشوق نداشته است :

« سالکان حضرت الہیت برفنون و تفاوت آمدند بعضی از ایشان بنا درون شدہ اند و باطن خود را دیدہ اند کہ زنا را داشتند پس خواستند کہ ظاہر ایشان موافق باطن باشد زنا ظاہر نیز بستند و گفتند باطن کہ مسکن ربوبیت است آکنده بکفر و ضلالت بود و از زنا خالی نباشد اگر ظاہر کہ محل نظر خلق است زنا را دارد با کی نیست، درینجا چہ فہم خواهی کردن چہ دانی کہ چہ کہتہ میشود و گزوه دیگر مست آمدند زنا نیز بستند و سخنہای مستی آغاز کردند بعضی را بکشتند و بعضی را مبتلای غربت او کردند چنانکہ این بیچارہ را خواہد بودن ولی ندانم کہ کی خواہد بودن هنوز دور است و بعضی را بدیوانگی و جہل نسبت کردند مقصود ایشان آن بود تا رستہ شوند از آفت و زحمت قالب، نام دیوانگی بر خود افکندند تا از صداء خلق نجات یابند چنانکہ آن رونده گفتہ است :

هر زمانم جان و دل نزدیک دلبر میشود

وز جمال و حسن رویش هر دو کافر میشود

پس میان جان و دل این قالبم زحمت شدہ است

بی تن و قالب مرادہ خوش میسر میشود

ای دریغا خلق ندانند که از کفر و زنا مقصود ایشان چیست: فان فی الخمر معنی لیس فی العنب، کفر و زنا ایشان از راه خدا باشد و معین بر کار و طریقت ایشان باشد، بگفتند که هلاک به بود که با غیرزند گانی کردن تا از خلق نگذری بخالق نرسی و من ینخرج من بیتہ مهاجراً الی اللہ ورسولہ ثم یدرکہ

الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ این معنی باشد کجائی تو این دیوانه عشق را ندیده که همچون بلبل از هجران گل سراید و بانگ و فریاد دارد چون گل را بیند از شوق هزارچندان شود، ای عزیز روز گاری بر این شیفته میگذرد که از وجود خود نیز تنگ میدارم و جز ناله و سوختن سودی نه و چون با او باشد از بیم چندانی شوق نکند که مبادا فراق در میان آید تو نیز این بیتها را از سر درد میگوی و میگری .

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست در مان وصال تو نمیدانم چیست  
تو قصد فراق کرد دیوانه دلم در عالم کس نیست که بر من نگر است

ت ۳۲

و از شهادت خود صریحا خبر میداده :

« دریغا چه دانی که در این تمهید چند هزار مقامهای مختلف باز پس گذاشتیم و از هر عالمی زبده در کسوت رموز بعالم کتابت آوردیم. پیدا باشد که از آن عالم باین عالم چه توان آورد جرعه از کاسه لابل هذا کثیر قطرة من بحر لجبی، لابل شعاع من الشدس، دریغا اگر چه خونم بخواهند ریختن اما دریغ ندارم آخر نشنیده که شر الناس من اکل وحده، اما اگر چه از ادبای خود بر هم الا هنوز دور است » ت ۴۵

- سورة ۴ آية ۱۰۱

« ای دوست هان سرچہ داری سر آن داری کہ سردربازی تا او همسر تو شود دریغا هر کس سر آن ندارد فردا باشد کہ عین القضاة را بینی کہ چون این توفیق یافته است کہ سر خود را فدای او کند تا سروری یابد من خود میدانم کہ کار من چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیت ها بشنو :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من      کاندر غلطم کہ عاشقی تو بر من  
یا خیمه زند وصال تو در سر من      یا در سر این غلط زود این سر من «

ت ۳۶

« عزیزا گر سعادت ترا مساعدت کند بوالعجبیها بسی خواهد بود کہ آنرا زمان اثر پدید آرد، تو نیز همتی میدار ندانم کہ چه خواهد بود اما گوی شفقت بفرمان چو گان لابد است، ارجو زود بود، اما گوی اگر چه مسخر است دزیر قهر چو گان سلطان، از خودش و با خودش بس خیالها است، الرضاء بالقضاء باب الله الاعظم، اگر دست دهد بدایت بندگی آنجا خواهد بودن و اگر ند،

ت ۱۰۵

« دریغا در این جنۃ القدس کہ گفتیم یکماه این بیچاره را بداشتند چنانکہ خلق پنداشتندی کہ مرا موت حاصل آمده است پس با کراهی تمام مرا باز به قوامی بفرستادند کہ مدتی دیگر در آن مقام بودم و در این مقام ذاتی من بوجود آمد کہ عقوبت این ذنب در روز کار چند بینی کہ اگر در این کشته شوم چه کوئی آنکس را کہ در عشق مانعی باشد از رسیدن معشوق بین کہ چه بالا آید او را در این معنی، این بیچاره، از روی افتقار است تمام کہ ندانم کہ هرگز در زمان یابم یا نہ، هرگز دیدہ کہ کسی دو معشوق دارد و با این هر دو خود را باید نگاه داشت اگر با او باشد این دیگر خودش بریزد و اگر با آن



دیگر همچنین، دریغا مگر هرگز عاشق خدای تعالی نبوده و از آن مصطفی (ص) آنکه ترا ابلیس در این میانه و سوسه نکرده است و از دست او این بیتها نگفته :

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم      وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم  
از نا پاکی بطبع خونخواره شدیم      مانیز بطبع خویش غمخواره شدیم «

ت ۳۵

مخالفین و اهل ظاهر از راه حسد و عناد بوی نسبت بیدینی داده و برای از بین بردن او کوشش زیادی میکرده اند.

شکایت او از اهل حسد و علمای ظاهر و اشاره وی با تهماتی که از همین راه بساو نسبت میداده اند نماینده یک زندگی پر حادثه سیاسی است که صدای بیگناهی وی را از تاریکی های زندان بارقت و تأثر هر چه تمامتر بگوش مردم رسانیده است .

و رساله شکوی الغریب او بهترین سند مشخص کیفیت اخلاقی و دینی و سیاسی محیط و چگونگی رفتار مردم با اوست :

« و کیف و فی رسالتی ما لو تأمله المنصف علم ان الخصم متعنت اذا الخصم ان کان یفهم من قولنا مصدر الوجود و ینبوع الوجود تعریضاً بقدم العالم فقد ذكرت فی تلك الرسالة قریباً من عشر اوراق فی حدث العالم واقمت علی ذلك البرهان القاطع » ش ۳۵

« و هذه سنة قديمة لله تعالی فی عباده از لم یزل الفاضل محسوداً و بانواع الاذایا من العوام و العلماء مقصوداً » ش ۳۶

«ولا غرو ان يحسدوني اولاترى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يُسبَّ مسودٌ      و يُحسدَ والمحسود في موضع القطب  
و لاذنب للمحسود وقد اتاه الله فضله و لولا ذلك لما تمنى الحاسد ان  
يكون مثله و لاعتب على من حسد مرموقا يغادر من سابقه في حلبات العلم  
مسبوفا و قد وطئ بقدمه قمم الكواكب حتى صار مفخراً للا باعد و الاقارب  
فما ابعد عن الكمال من يعادى الحساد و لقد احسن من قال هذا البيت  
و اجاد :

اعذر حسودك فيما قد خصت به      ان العلى حسن في مثلها الحسد

ش ٣٩

«ومالي استبعد من علماء العصر انكارهم على و لم ينزل ائمة العلماء في

كل عصر محسودين و بانواع المحن مقصودين « ش ٦٥

« و انا اراجع ما كنت بصدده و اقول كما ان لكل قوم من العلماء

الفاظا مصطلحا عليها و لا بد من الرجوع اليهم في معانيها فلذا اذا سمع من

الصوفية مصطلحاتهم ينبغي ان يرجع اليهم في بيان حقائقها كاللفظ القاء و

الفناء و العدم و التلاشي و القبض و البسط و السر و الصحو و الاثبات و المحو

و الحضور و الغيبة و العلم و المعرفة و الوجد و الكشف و المقام و الحجاب

و الفراق و الوصال و الاستقاط و الاتصال و الجمع و التفرقة و الذوق و التذوق

و الوصول و السلوك و الشوق و الانس و القرب و التجلي و الرديفة و المشاهدة و

كقولهم بقي فلان بلا هو و انسلخ من جلده و ينبغي للعاقل المنصف اذا سمع

هذه الالفاظ ان يراجع في معانيها القائل و يقول له ما الذي عنيت بهذه

الالفاظ و الحكمُ على القائل قبل استفساره عن المراد بهذه الالفاظ بالزندقة  
والاحاد رمي في عمارة» ش ۵۰ و ۵۱

ولا يتعلق غرضنا بشرح ذلك وللصوفية كلمات يسمونها شطحاً وهو كل  
عبارة غريبة تصدر عن قائلها في حالة السكر و شدة غليان الوجد والانسان في  
تلك الحال لا يقدر على امساك نفسه كما قيل :

سقوني و قالوا لاتغنّ فلو سقوا<sup>۱</sup> جبال شرورى ما سقت لغنت<sup>۲</sup>  
البتة شكایت و جزع او كه رقت و تأثر هر سنگدای را بر میانگیزاند<sup>۳</sup>  
نه از بهر گرفتاری و محبوسیت بوده است بلکه در مقام عشق خود را بدین عمل  
مأمور میدانسته است .

« ۰۰۰ یا اسفی علی یوسف<sup>۴</sup> در دیده ارباب عشق جهانی دیگر است و  
اگر نه سودای یوسف بود، یوسف نشانه کاری بود پس اعتراض را مجال نیست  
از الوند و ماوشان و حدیث عاشقان بحسن<sup>۵</sup> ظنی مطالعه باید کرد که شکوی و  
رنجوری نه باهمدانست که کاری دیگر است، زندان زندان فراق معشوق است  
و خلاص یافتن معشوقست<sup>۶</sup> و در این معنی خود را نمیخواهم اما میگویم که  
روا باشد که دیگری سخن گوید و هیچ اعتراضی بروی نتوان کرد، در عشق  
بسیار مقاماتست که در آنجا شکوی و جزع عاشق مطلوب معشوق بود نه صبر  
و تصبر او و این جزع عاشق نداند و نهایت عالم کس نداند :

جهان عشق فراخست و تنگ سینه تو حدیث عشق دراز است و دست تو کوتاه،

م - ت ۶۲

۱ - طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ صفحه ۲۳۶ نقر ارقول ابن السمعانی ،

۰۰۰ و رأیت رسالته التي كتبها من بغداد الى اصحابه واخوانه بهمدان التي

اذ قرئت على الصغور لانصدت من الرقة والسلاسة »

• سورة ۱۲ آية ۸۴

۲ - کذا

عین القضاة حسین بن منصور حلاج را دوست میداشته و با آنکه در آن زمان آوردن نام حلاج و ابراز علاقه با او خیلی رسوا کننده و خطرناک بود مع الوصف در نوشته‌های خود مکرر به انا الحق گفتن وی اشاره کرده و از سخنانش استشهادت‌نموده<sup>۱</sup> و کیفیت شهادت او را آرزو میکرده است :

«... و حسین منصور را رحمة الله پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت المذهب لك انا على مذهب ربي، زیرا هر که بر مذهب بود آن مذهب پیر آن باشد و بزرگان طریقت را پیر خدای عزوجل باشد مخلص باشد نه مختلط اختلاط توفیق است و اخلاص ترقی، اخلاص در طالب خود شرط است» ت ۹

«... دریغا در این مقام حسین منصور را معذور باید داشت که گفت لافرق بینی و بین ربي الاصفتان: صفة الذاتية القائمة قیامنا به و ذواتنا منه گفت هیچ فرق نباشد میان من و میان خداوند من الاوصفت: یدی صفت ذات و یدی قیام وجود که وجود و ذات ما از او باشد و حاصل از او حاصل شد و قوام و قیام ما بدو آمد» ت ۲۳ .

«... مگر که حسین منصور رحمة الله از اینجا گفت :

كفرت بدین الله و الكفر واجب لیدی و عند المسلمین

گفت کافر شدم بدین خدا و این کفر بر من واجب است. آن بزرگوار این

۱ - ر. ک. به تمهیدات صفحات ۱۴ و ۲۲ و ۴۱ و اوابح صفحات ۵

عذر این چگونه میخواهد گفت کاشکی من آن کفر بودمی که دین اوست «

ت ۳۲

«ای عزیز آن روز که سرور عاشقان و پیشوای عارفان حسین منصور را بردار کردند شیخ شبلی گفت آن شب مرا باحق تعالی مناجات افتاد گفتم الہی متى تقتل المحبین؟ قال الی انی اجد الدیة، قال فقلت یارب وما دیتک؟ قال لقائی وجمالی دبة المحبین « ت ۳۵

«حسین منصور گفته است: اذ اراد الله ان یوالی عبدا من عبیده فتح علیه باب الذکر ثم فتح علیه باب القرب ثم اجلسد علی کرسی التوحید ثم یرفع الحجب فیراه بالمشاهدة ثم ادخله دار الفردانیدة ثم کشف عنه کبریاؤه و یری الجمال فاذا وقع بصره علی الجمال رمی بالهوف حینئذ صار العبد فانیاً و بالحق باقیاً فوق فی حفظه سبحانه و تعالی و یری من دعاوی نفسه « ت خ ۱۸۸

«... من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم دریغا هنوز دور است

کی باشد وما ذلک علی الله بیزبره تو زانم که گوئی دعا کدام است که در سماع

گفته میشود این بیتها باشد که حسین منصور رحمه الله پیوسته گفتی :

حاشای حاشای من اثبات اثتیر

کل علی الكل تلبیس بوجهیر

فقد تبین ذاتی حیث لا یر

فی ناظر القلب ام فی ناظر العی

اهاانا انت ام هذا الہین

هویتی لك فی ولایتی ابداء

فاین ذاتک عنی حیث کنت اری

و نور و جہک معقود بناظر تی

سورة ۱۴ آية ۲۳

۱ - کذا

بینی و بینک انیٰ یناز عنی      فارفع بلطفک انیبی من البین «

ت ۳۸

« حسین منصور را قدس الله روحه پرسیدند لذت عشق در کدام وقت کمال گیرد فرمود در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای قتل حاضر کرده و این در جمال او حیران و گوید :

او بر سر قتل و من در و حیرانم      کان راندن تیغش چه نکو می راند»

ل ۱۰۱

«... مگر حسین منصور قدس الله روحه با تو این سخن نگفته است

الله مصدر الموجدات، وجود او مصدر و مایه جمله موجودات است یعنی الله نوره

مصدر الانوار» ت ۳۸

« ذریفاً مثل نوره کمشکوة • ابن عباس رضی الله عنه گوید یعنی لید

مثل نور محمد (ص) اینجا دل مشدود باشد و روح زجاجه باشد و نور

احمد (ص) مصباح باشد دلیل این کلمه حسین منصور گفته است: قلب المؤمن

کالمرآة اذا نظر فیها تجلی ربہ » ت ۳۹

« عشق الهی را بر دو طرف قسمت کردند نبی بر جوانمردی و نبی بر

جوانمردی دیگر اینجا حسین منصور رحمه الله بیان میکنند ما صحت الفتوة الا

لاحمد و ابلیس » ت ۴۲

«... این مقام حسین منصور را مسلم بود تا آنجا که آن فرزند لا

عداد فی الوحدة و احد عقد ده از یکی خواست و یکی در آن داخل است این

مقام حوصله پس بر نتابد شاهد و مشهور خود یکی باشد در حقیقت اما در عبارات

واشارات تعدد نماید « ت ۴۳

« حلاج دلا که مقتدای کار است بردار همیگفت که روز بار است  
از بار هر آنکسی که بر خوردار است جانش بر بار است و تنش بردار است »

ل ۱۰۸

در شکوی بعلت قید و گرفتاری و در خطر بودن زندگی خود از اشاره  
به انا الحق گفتن حلاج و سبحانی با نرید خودداری کرده است و فقط در يك  
مورد بشعر او استشهاد کرده :

« بینی و بینک انسی<sup>۱</sup> یناز عنی      فارفع بلطفک انبی من البین »

ص ۶۱

و بهمین مناسبت شباهت نامی بین زندگی این دو صوفی شوریده به از  
نظر تحمل رنج و شکنجه و چه از لحاظ اتهام و محکومیت و چه در کیفیت شهادت  
وجود دارد و اینست که بعضی ها او را منصورى المذهب یا مسلك نامیده اند .  
گرفتاری و شهادت عین القضاة در واقع مانند گرفتاری و شهادت حلاج  
يك امر سیاسی بوده که با رنك مذهبی و دینی آمیخته شده بوده است و باید او  
را دومین قربانی عرفانی شمرد .

موقعیکه در بغداد حبس بوده سعی کرده که تمام موارد اتهام را با دلایل  
و براهین منطقی و استشهاد با اقوال مشایخ صوفیه رد کند<sup>۱</sup> و چون گرفتاری او  
بیشتر جنبه سیاسی داشته نسبت به بیگناهی او توجهی نشده و از اعمال رنج و  
شکنجه فرو گذار نکرده اند :

« همه بزرگان عنر ما باز خواهند که سخت محتاجیم باستغفاری

۱- ر ۰ ک ۰ شکوی از صفحه ۳۵ الی ۶۰

مقبول و از زبان من نمی پذیرند و جز در برادران دینی گریختن روی نیست «

م ت ۶۱

« واذ لم يجب احد من العلماء والصوفية عن تلك الكلمات لعذر لهم عندي مقبول و لا يمكنني ذكره فانه ذو عرض وطول تناولت القلم و معوّلى عليه واجبت عن قول المعترض معتذراً بهذه الرسالة اليه :

ومن يرج معروف البعيد فانما يدي عوّلت في النائبات على يدي

ش ۵۶

راجع بشهادات عین القضاة مورخین علل مختلفی ذکر

### شهادات

نموده اند که برای مزید اطلاع گفتار هر يك از آنان

در زیر نقل می شود :

تتمه صوّان الحكمة صفحة ۱۱۷ « ۰۰۰ فصلب بسبب عداوة كانت بينه

و بين الوزير ابى القاسم الانسا باذى »

عماد كاتب قتل عین القضاة را تقریباً بدین مضمون نقل کرده است :

پس از دستگیری عزیزالدین عین القضاة که از اعیان علما و اولیاء الله بود و

گراماتی از اوسر میزد اشخاص مشهور باهل علم بوی حسد بردند و کلماتی از

تصانیف او را که نمی فهمیده اند دستاویز تکفیر وی قرار داده و ابو القاسم

در گزینی نیز او را گرفت و دست بسته بیفشار فرستاد تا راهی برای مباح

بودن خون وی پیدا کند سپس او را بهمدان عودت داده و مدارا شد.

چهارشنبه ششم جمادی الاخری ۵۲۵

زبدة النصره صفحه ۱۵۱ :

« ۰۰۰ فحسده جهال الزمان المتلبسون بزى العلماء و وضعهم الوزير »



عليه فقصدوه بالأيذاء وافضى الامرُ به الى انْ صلبه الوزير بهمذان ولم يراقب  
الله فيد ولا الايمانَ «

ميزان الاعتدال جلد ٣ صفحة ٣٢٠ :

«... لد كلام في التصوف البدعيّ الفلسفيّ فاخذ لاجل كلامه وضلاله  
فصلب بعد سنة خمسمائة نسال الله ان يتوفانا على السنة «  
طبقات الشافعية الكبرى جلد ٤ صفحة ٢٣٦ :

« قال فيه ابنُ السمعاني احد فضلاء العصر ومن به يُضرب المثلُ في  
الذكاء والفضل كان فقيها فاضلا شاعرا مفلحا رفيق الشعر وكان يميل الى الصوفية  
ويحفظ من كلامهم و اشاراتهم ما لا يدخل تحت الوصف صنف في فنون من العلم  
وكان حسن الكلام والجمع فيها ، قال وكان الناس يعتقدونه ويتبرّكون به و  
ظهر له القبول التام عند الخاص والعام حتى حُسد و أصابته عين الكمال وكان  
العزيز يعتقد فيه اعتقادا خارجا عن الحدود لا يخالفه فيما يشير به وكانت بينه  
وبين ابي القاسم الوزير منافسة فلما نكب العزيز قصده الوزير و كتب عليه  
محضراً و التقط من اثناء تصانيفه الفاظاً شنيعةً تنبو عن الاسماع ويحتاج من  
كشفيها الى المراجعة لقائلها فكتب جماعة من العلماء خطوطهم باباحة دمه  
نسال الله الحفظ في اطلاق القلم بما يتعلق بالدماغ من غير بحث والمسارة الى  
الفتوى بالقتل ، فقبض عليه ابو القاسم و حمل الى بغداد مقيداً ...

ثم قال صلب عين القضاة ابو المعالي ظلماً ببلدة همذان ليلة الاربعاء  
السابع من جمادى الاخرى سنة خمس وعشرين وخمسمائة ، قال و سمعتُ  
ابا القاسم محمود بن احمد الروياني بانداوية يقول لما قُرب قتل عين القضاة

وَقَدَّمَ إِلَى الْخَشْبَةِ لِيُصَلَّبَ قَالَ وَسَيَبْغَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ »

الوافي بالوفيات جلد ۱۵ :

« ..... و تتكلم باشارات الصوفية و كان الناس يتباركون بدو العزيز المستوفى يبائع في تعظيمه فلما قُتل كان بينه وبين الوزير ابي القاسم احن فعمل محضراً بالفاظ شيعية التقطت من تصانيفه فكتب جماعة بحمل دمه فحمله ابو القاسم الوزير الى بغداد مقيداً ثم رُدَّ وُصلب بهمدان في سنة خمس وعشرين وخمسائة »

مرآة الجنان صفحة ۲۲۴ :

« ..... دخل في مذهب التصوف واخذ في الكلام والاشارة الرفقاء ما لا يفهمه الخلق من اسرار الحقيقة مما نسب فيه الى الامران فقتل به مصلوباً بهمدان »

مجمع الاداب صفحة ۲۴۰ :

« و خاطر كلام الحماماء بكلام الصوفية و كان فقهاً ذكياً يعمل في الصوفية و صنف اشرا من العلوه و كان حسن الكلام من الناس يعتقدون فيه و يتبركون بدو نظير له القبول التام بين الخاسر العلماء حتى حصدوا اطلقوا سنتهم فمد و قصده ابو القاسم الوزير الذي كثر في ذلك و حمله الى بغداد مقيداً وُصلب بهمدان في اليوم السادس من شهر ربيع الثاني سنة خمس وعشرين وخمسائة »

تذكرة عرفات :

• -ورقہ ۲۶ آية ۲۲۸

« خواجه عین القضاة از اقران بابا طاهر عریان و منصور حلاجست ویرا قوام الدین ابوالقاسم در گزینی در حین وزارت عراقین بسبب عداوت قدیمی تهمت زده کرده و بعلت افشای سر حقیقت پوست کنده و از مدرسه که وی تدریس مینمود بر کشید و بر غم جمعی پوست نا کنده عیسی وار از حلق آویخت ، نقل است که شخصی بدیع متکلم نام باوی عداوت داشت نزد خواجه فرستاد که در تصانیف خود خدا را بواجب الوجود خوانده و اسماء الله توقیفیست و این کلمه از مصطلحات حکماست ، خواجه فرمود که محبوب منست بهر نام که خواهی خوانمش و این دوربای نویخته بوی فرستاد :

که سرو روان باده نوشت خوانم      که ماه تمام سدره پوست خوانم  
ارزان بخری و رایگان بفروشی      ارزان خر رایگان فروشت خوانم

\*\*\*

گد سرو سهی ماه تمامت خوانم      یا آهوی افتاده بدامت خوانم  
زین هر سه بگوی تا کدامت خوانم      کز رشک نخواهم که بنامت خوانم  
و گویند همین بدیع متکلم باعث قتل او شد و خواجه عین القضاة هفته قبل از قتل و سوختن خود کاغذی سر بمهر بیکی از مریدان داد که بعد از یک هفته این را بگشای ووی بعد از قتل و سوختن او چون کاغذ را بگشاد دید این رباعی نوشته شده :

مامرگک و شهادت از خدا خواسته ایم      و انهم بسه چیز کم بها خواسته ایم  
گردوست چنان کند که ما خواسته ایم      ما آتش و نطف و بوریا خواسته ایم ،

طرائق الحقائق جلد دوم صفحه ۲۵۴ :

«... بدعوی الوهیتش متهم ساختند محضری در قتلش پرداخته  
بسعی ابوالقاسم در گزینی وزیر خلیفه پوست او را کندند و در مدرسه خودش  
بردار کرده پس از آن بزیر آورده در بوریای بنفط آلوده پیچیده سوختند  
چنانکه خود گفته بود...»

عبارت ریاض العارفین نیز بر تریبی است که در طرائق نقل شده.

ریحانة الادب صفحه ۱۴۴:

«... در گزینی بهانه اینکه در کتاب خود خدای تعالی را موافق  
اصطلاح حکما بر خلاف اصول دیانت که اسماء الله توقیفیست واجب الوجود  
نامیده که این چنین نامی در آثار دینی وجود ندارد بلکه بادعوی خدائی نیز  
متهمش کرده و حکمی شرعی در اباحه خون او صادر و باستناد آن بیفداده  
اعزام و در زندانش کردند.»

بعد می نویسد:

«و از ریاض العلماء نقل است که بدیع متکلم را با عین القضاة عداوت  
بوده پس پیغامش داد که خدا را در کتابهای خود واجب الوجود گفته و  
حال آنکه اسماء الله توقیفیست و این کلمه از اصطلاحات حکما است پس عوام  
را شورانیده و او را کشته.» که این عبارت در ریاض العلماء ذیل ترجمه  
عین القضاة دیده نشد.

ولی آنچه خود عین القضاة درباره علل فراهم شدن مقدمات قتل خویش  
در کتاب شکوی الغریب و تمهیدات بیان نموده بشرح زیر است:

«کلمات مبثوثة فی رساله عملتها منذ عشرين سنة و کان مقصودی من

املائها شرح احوال يدعيها العقل و الفلاسفة لتلك الاحوال (جاهلون) لانهم محبوسون في مضيق العقل و النبي عندهم عبارة عن شخص بلغ اقصى درجات العقل و ليس ذلك من الايمان بالنبوة في شئى وانما النبوة انواع كمالات تحصل في طور وراء طور الولاية و طور الولاية و راء طور العقل و نعى بطور الولاية ان الولي يجوز ان يكاشف بمعان لا يتصور للعاقل الوصول اليها والعثور ببضاعته عليها « ص ٣٢

و قد اجمع ارباب الحقيقة من اهل التصوف على ان من لا شيخ له لا دين له ، هذا هو مرادى في تلك الفصول و الخصم حمله على مذهب القائلين بالتعليم وفهم من ذلك القول بالامام المعصوم و انى يستتب له هذا التعنت و قد اشتمل الفصل الثانى من تلك الرسالة قريبا من عشر اوراق في حدث العالم و اقامت على ذلك البرهان القاطع « ص ٣٥ .

« ثم لم يقتصروا على مجرد الانكار حتى نسبونى بهذا السبب الى كل قبيحة و حملوا ارباب المناصب على ان فضخونى اشد فضيحة « ص ٣٦  
 « و هذه سنة قديمة لله تعالى في عباده اذ لم ينزل الفاضل محسوداً و بانواع الاذايا من العوام و العلماء مقصوداً « ص ٣٦

« وما ابرد التعصب اذا انتهى الى هذا الحد و ما افبح الحسد و لاسيما بالعالم اذا حمله على امثال ذلك ثم لا يستحى ان ينسب مسلماً فضلاً عن عالم الى قبائح معتقدات يستنكف ان يعتقدوها المجوس و النصارى الذين يكذبون سيد الانبياء لا بل ولا يعتقدوها البراهمة الذين هم لاصل النبوة منكرون و الزنادقة الذين ينكرون المرسل مع الرسل « ص ٣٩

« هذا وقد نسبوني الى دعوى النبوة ايضاً بسبب كلمات من مصطلحات

الصوفية كلفظ التلاشي والفناء » ص ٣٩

« والغرض من هذا كله ان الرسالة التي عملتها في حال الصبي فاتخذها

الحاسدون من اعدائي ذريعةً توصلوا بها الى ايدائي قد ذكرت فيها من الالفاظ

الصوفية طرفاً كقولي فيها اشرفت سلطنة الجلالة الازليمة فبقي القلم و فني

الكاتب و كقولي غشيتني الهوية القديمة فاستغرقت هويتني لحاذنة و كقولي

طارا لطائر الى عشه و كقولي لو ظهر مما جرى بينهما ذرة لتلاشي العرش و

الكرسي الى كلمات اخر من هذا الجنس و قد شدوا علي الانتكار في تلك

الكلمات و زعموا ان ذلك كفر و زندقة و دعوى النبوة و انا اذ لم طرفا من

حكايات المشايخ والفايظهم يستدل بها علي ان الصوفية يطلقون هذه الالفاظ

فيما بينهم فانها عندهم متعارفة و لا يلزم منها شيئ و كتبهم بها مشحون

فمن ذلك قول الواسطي ٠٠٠ » ص ٥٢

« وهذا عند اهل التحقيق ظاهر ولكن لا يعرفه غيرهم اذ ذلك لا يعرفه

الا من يخوض فيه و يقني عمره في البحث عن حقائقه و معانده و علم الصوفية

اشرف العلوم و اغمضها و لا يعرف جلد و خفد غيرهم و انما اوردت هذا

لاينحل الا ٠٠٠ علمهم لمظهر المدعى انه لاخير عندهم من عاصم ٠٠٠

ص ٥٦

« و مالي استبعد من علماء العصر انكارهم علي و لم يزل اهل العلماء

في كل عصر محسودين و بانواع المحن مقصودين كما لك و ابي حنيفة و

الشافعي و احمد و ٠٠٠ رضوان الله عليهم اجمعين و كذلك كان مشايخ الصوفية

کالجنید والشبلیّ و ابی یزید البسطامیّ و ذی النون المصریّ ۰۰۰۰ ص ۶۵  
 « ولا غرو ان احسد وقد صنت و انا يافعٌ و لاخلاق العشرين فما فوقها  
 راضعٌ كتباً يعجز ابناء الخمسين و الستين عن تفهمها فضلا عن تأليفها و  
 تصنيفها ۰۰۰۰ ص ۶۵

« على ان الكلمات التي انكروها على كلها موجودة لفظاً و معنى في  
 كتب الامام حجة الاسلام ابی حامد الغزالیّ ۰۰۰۰ ص ۳۴  
 « و هذه الالفاظ مذكورة في مواضع كثيرة من احياء علوم الدين و  
 في مشكاة الانوار و مصفاة الاسرار و في المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال  
 و كل ذلك من مصنفات الغزالیّ رحمه الله » ص ۳۴

وبالفاظ و كلام صد و سی و يك تين ديگر از رجال صوفيه و چهار زن  
 عابده استناد کرده است .  
 تمهيدات صفحه ۸ :

« كامل الدولة نوشته بود که در شهر ميگویند عين القضاة دعوى خدائی  
 میکند و بقتل من فتوى میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوى خواهند تو  
 نیز فتوى بده من همه را این وصیت میکنم که فتوى این آیه نویسند  
 وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الَّذِيْنَ يَلْبِغُوْنَ فِيْ اَسْمَائِهِ ۝ «  
 با توجه بنوشته های مورخین و بیانات خود عین القضاة که ذکر  
 کردید و با در نظر گرفتن ظرف واقعه میتوان علل قتل عین القضاة را بشرح  
 زیر خلاصه نمود :

## ۱- تعصبات مذهبی در عراق

در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم تعصبات مذهبی در عراق خیلی شدید بوده است و از عبارت سیاست نامه که عیناً در زیر نقل میشود اختلاف موجود فیما بین اهل سنت و شیعه بخوبی نمایان میگردد :

«... و عجبت آنکه بهمه عهدی و روزگاری شغل بکسی فرمودندی که او هم مذهب و هم اعتقاد او بودی و اصل او، و اگر از شغل اعراض کردی و قبول نیفتادی بزور در گردن او کردندی تا لاجرم آن کار ضایع نشدی و رعیت آسوده بودندی و مقطع نیک نام و بی گزند و پادشاه فارغ، اما امروز این تمیز برخاسته است اگر جهودی بکدخدائی و عمل ترکان می آید و اگر کبر و رافضی و خارجی و قرمطی اندمی شاید [غفلت بر ایشان مستولی گشت] نه بردنشان حمیت و نه مالشان شفقت و نه بر رعایا رحمت، دولت بکمال رسیده است و بنده از چشم بد می ترسد و نمیداند که این کار بکجا خواهد انجامید، در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب ارسلان انارالله برهانیم هیچ کبری و ترسائی و رافضی را یارای آن نبود که بصحرا تواند آمد یا پیش بزرگی شدی، کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بوده اند و دبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی یا کیزه باشند دبیران و عاملان بد مذهب را بخویشتن راه نداده اند و نه ترکان هرگز روا داشتندی که ایشان را شغل فرمایند گفتند ایشان هم مذهب دیلمانند و هوا خواه ایشان چون پای استوار کنند کار ترکان بتریان آورند و من سلیمانان را رنجها رسانند و دشمن آن بهتر است در میان ما نباشد لاجرم بی آفت می زیستند و اکنون کار بجائی رسیده که در کامودیوان لژیان



خالی نیست و پر شده است و دردنبال هر تر کی ده و بیست از ایشان می‌دوند و در تدبیر آند که يك خراسانی را گرد در گاه و دیوان نگذارند که بگذرند [ و پاره نانی یابند ] و ترکان آنکه از فساد ایشان آگه شوند و سخن بنده بیادشان آید که دیوان از دبیران و متصرفان خراسانی خالی باشد، و اگر کسی در آن روز گار بخدمت تر کی آمدی بکدخدائی یا بشغلی دیگر اگر گفتی حنفی مذهبیم یا شافعی مذهب و یا از شهری که سنی باشند قبول کردی و اگر گفتی شیعیم و از قم و کاشان و آبهام او را نپذیرفتی گفتی برو سلامت این که مرا میدهی در خانه خویش بنشین و بخور و سلطان طغرل و اب ارسالان هیچ نشنیدندی که امیری ترك را فزی را بخویشتن راه داده است و اگر یکی از ایشان راه دادی پادشاهان با او عتاب کردی و خشم گرفتی ، ص ۱۱۶

این اختلاف بحدی بوده که می‌گفته اند شیعه و ملحد یکیست چنانکه شیخ عبدالجلیل القزوینی الرازی در کتاب النقض باین مطلب اشاره کرده است :

« ..... جائی گفته رافضی و ملحد یکیست و بجائی گفته که رافضی

دهلیز ملحدی است پس گوید چون سلطان ملک‌شاه دختر برافضی داد پس بی‌امانتی و بی‌اعتقادی و بد دینی بملك شاه حواله میکند ، ص ۷۷

بین خود اهل سنت نیز دائماً اختلاف بوده است چنانکه بین خاندان خجندیان که در اصفهان رؤسای شافعیه بوده‌اند و حنفیه پیوسته نزاع در میگرفت و منجر بقتل و غارت میشد و ابوبکر محمد بن ثابت نخستین کسی است که از این خاندان مشهور و در مرو اقامت داشته است و نظام الملك در پای

وعظ او حاضر میشده است بالاخره اورا باصفهان آورده و تدریس مدرسہ کہ در اصفهان بنا نهاده بود بوی تفویض کرد بعد از او ابوالمظفر محمد بن ثابت است کہ در سال ۴۹۶ درری هنگام وعظ کردن بدست علوی کشته شد و بعد از وی عبداللطیف بن محمد بن ثابت است کہ صاحب ریاستی عظیم بود در اصفهان در سال ۵۲۳ بدست اسماعیلیہ مقتول گردید .

در خود بغداد نیز تحریکات مذهبی گاہ گاہی انجام میگرفته است چنانکہ درمرآة الزمان ذیل سنہ ۵۲۱ می نویسد :

«وفیہا ثارت الفتن ببغداد وسببہ ابو الفتح الاسفرائینی کان یعظ وینذکر مذهب الاشعری و یورد الاحادیث و اسائر<sup>۲</sup> علی مذهب القصاص جلس یوماً بالنظامیة و قال قیل لرسول الله صلی الله علیہ وسلم کیف اصیحت؟ قال اعمی بین عمیان وضالاً بین ضالّال، فاحضره الوزير ابن صدقة واحضر الفقهاء فافتوا بقتله فاستقرّ ان یجدد اسلامه ویشدّ الزنار و یتوب و منع من الجلوس وعاد فجلس فرجم و کان یرکب و علیہ السلاح یسقط حرمة المصحف عند العامد، فاجتازت یوماً بسوق الثلاثاء فرجم و کان یقول الذی تتلوہ لیس کلام الله انما هو عبارة عنده و وجدوا عند بعض اصحابه مصحفاً و بین لیل سطرین شعراً، فامر الخلیفة بان ینخرج الاسفرائینی من بغداد ثم تعصب له قوم علی مثل ما یجد فجلس و ظہر الشیخ عبدالقادر الحنبلی و جلس فی العجلد و مال الی الناس و اشعر للحنابلة فزال ما قرب الاسفرائینی من قلوب الناس و رزق الشیخ عبدالقادر

۱- درباره شرح حال خاندان خجندیان رجوع کنید بچهارمقاله صفحہ ۳۵۴

۲- ( کذا )

لقبول التام» .

و معلوم میگردد که کشتارهای مذهبی خیلی زائج بوده است چنانکه ابوسعد السمعی از کشته شدن احمد غزالی در بغداد تعجب میکند :

« و ذکره ابوسعد السمعی وقال کان من الکذّابین البهاتین یکذب افحش الکذب لیتوصل به الی اخذالدنیا، قال وسمعتہ یقول رأیت ابلیس فی هذا الریاط تسجدلی، فقلت امرک الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدت لی؟ قال نعم، وهذا الکفر الصراح الموجب لسفک الدماء و ازهاق الارواح، افما کان فی ذلك العصر من الاکابر من یتقرب الی الله بدم هذا الفاجر » مرآة الزمان ذیل سنه ۵۲۰ .

فتنه‌های اسماعیلیه نیز پس از تسخیر قلعه الموت بوسیله حسن صباح و همچنین بعد از مرگ ملکشاه سلجوقی خیلی زیاد شده بود یاران حسن صباح در شمال و مشرق ایران از حدود آذربایجان تا کرمان و در نقاط صعب الوصول کوهستانی پناهگاههای محفوظی داشتند که دشمنان خود را اعم از رؤسای دینی و لشکری و حتی پادشاهان سلجوقی را بوسیله فدائیان اسماعیلیه از بین می بردند و این عمل وحشت غریبی در بین مردم ایجاد کرده بود .

در جنگهایی که میان سلطان محمد و برکیارق اتفاق افتاد ملاحظه قوت زیادی گرفتند و داعیان آنها بهر شهری پراکنده شدند، در اصفهان احمد بن عبدالملک بن عطاش که از دعاة اسمعیلیه بود خود را بمعلمی و شاقان بر قلعه دژ کوه که ملکشاه بنا نهاده بود جا کرد و همه دعوت او را قبول کردند

در شهر نیز جمع کثیری دعوت او را قبول نمودند و در نزدیکی دشت گوردعوت خانه ساخت چنانکه هر شب جمعی بدانجا آمده و دعوت قبول میکردند تا اینکه عدۀ آنان بسی هزار مرد رسید و سلاح زیادی نیز فراهم کردند چنانکه سلطان محمد پس از مراجعت از بغداد وقتی خواست آنان را قلع و قمع کند مدت هفت سال طول کشید تا بدستیاری مردم اصفهان آن قلعه را گرفتند و احمد عطاش را نیز دستگیر کرده و کشتند. گویند سعد الملك آبی وزیر با ملاحظه همدست بود وقتی که سلطان آگاه شد او را بیاویخت، بعد از قتل عام ملاحظه در اصفهان سلطان محمد شیرگیر را بالشکری عظیم برای تصرف قلعه الموت فرستاد و مدتی آن قلعه را در محاصره داشتند تا اینکه سلطان محمد فوت کرده و شیرگیر باز گشت<sup>۱</sup>

در هر حال سلاطین سلجوقی و همچنین رؤسای دینی و لشکری از اسماعیلیه خیلی وحشت داشتند عامۀ مردم نیز از آنها متنفر بودند و داشتند شدن مسلمین بدست آنان بحیل و تدبیری که در اصفهان درست نموده بودند و جوانان را هر روز بوسیله زن کوزی (بتفصیلی که در واحد الصدور نقل است) میزدیدند و میکشیدند سبب شده بود که مردم از شدت غم و غمگین از خود ابراز نمایند.

اسماعیلیه در سال ۵۲۰ در شاه و حلب و ده شق نزق قوی شدند و حکومت ها بهیچوجه از رفتند آنان نمیتوانستند جاه آنها را بکنند و سلطان سنجر در سال ۵۲۱ هجری در بغداد به لشکر اشعریان راه دور بغداد

۱- ر.ن. ۰ براحة الصدور ص ۱۵۵ - تاریخ ابن ابرار حوادث سال ۴۷۵

الی ۵۲۵ - حبيب الصبر جلد ۲ ص ۹۰

زیادی از آنها را بکشد .

بهر حال وجود فتنه اسماعیلیه در تمام بلاد اسلامی و کشته شدن بزرگان بدست آنها و همچنین وجود اختلافات مذهبی در بلاد عراق بشدت هر چه تمامتر سبب گردیده بود که علماء ظاهر تعصب زیادی از خود نسبت بحفظ ظواهر دین نشان دهند ، چنانکه در بغداد چندین مرتبه بسبب سخنهای بی باکانه و منابر احمد غزالی انقلاب شد .

در چنین محیطی عین القضاة بطواهر دین کاملاً بی اعتنائی نموده و از گفتن کلمات و اصطلاحات صوفیه که ظاهراً مخالف شرع بود امتناع نمیکرد و تفسیر آیات و احادیث را با بی محابائی تمام انبئام میداد و از افشاء سر ربوبیت باک نداشت، کراماتی از قبیل امامت و احیا بخورد نسبت میداد که بالاخره در بغداد مشهور شده بود که عین القضاة دعوی خدائی میکند

سعی و کوشش علماء دین در تقرب بدستگاههای حکومتی نیز در این عصر سبب شده بود که آنان مجری نظریات سیاسی عمال حکومتی در لباس دین باشند چنانکه خود عین القضاة بدین مطلب اشاره کرده است :

« در روزگار گذشته خلفاء اسلام علماء دین را طلب کردند و ایشان میگریختندی و اکنون از بهر صد دینار حرام شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند و ده بار بسلام روند و هر ده بار باشد که مست و جنب خفته باشند پس اگر يك بار بار یابند از شادی بیم بود که هلاک شوند و اگر تمکین یابند که بوسی بردست فاسقی نهند آنرا باز گویند و شرم ندارند و ذلک مبلغهم من العلم و اگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف القیامی کند پندارند که بهشت باقطاع

بایشان داده اند « م ت ۵۰

بدین ترتیب در هر کزدین و خلافت اشخاصی بنام عالم دین حاتم مباح بودن خون او را با استناد بالفاظ موجود در نوشته های وی بدتهمت الجادوزندقد و دعوی الوهیت و نبوت صادر نمودند .

#### ۴- جهات سیاسی و دشمنی قوام الدین ابوالقاسم درگزینی :

الته شکی نیست که هر محیطی هر قدر هم داد از لحاظ مذهبی متعصب و متشنج باشد تا تحریک و هدایت عواطف مردم بطرز خاصی داد مورد نظر است صورت نگیرد نتیجه واقعی گرفتند نمی شود . در مورد مرآت عین القضاة نیز باید اذعان کرد که ابوالقاسم درگزینی شخصا متعمد بوده و با حیلت خاصی که بعمل آورده توانستند است حاتم تفسیر و قتل او را تهید نماید .

اصولا بین وزرای سلاجقه اغلب اختلاف شدیدی برقرار بوده است و برای از بین بردن هم سعی زیادی میکرده اند و بعضی اوقات بوسیله دشمنان خود دشمنان خویش را از بین برده و چنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت کرده اند چنانکه قتل خواجه نظام الملک در هم مادره فغان سال ۴۷۵ و پسرش ابوالمظفر علی بن نظام الملک در سال ۵۰۰ و معین الملک و نصر احمد بن الفضل وزیر سلطان سنجر در سال ۵۳۱ و جمال الدین علی بن سلطان سنجر وزیر سلطان سنجر نمونه های از خصومت های وزرای امروای سلاجقه و همچنین کارهای فدائیان اسماعیلی است

ابوالقاسم درگزینی پس از گرفتار نمودن عزیز الدین مستوفی ایدو

علت میخواست عین القضاة را از میان بردارد :-

یکی بسبب ارادتی که عزیزالدین بعین القضاة داشته و حامی او بوده، و دیگر بسبب نفوذ زیادی که عین القضاة در میان مردم پیدا کرده بوده و قوام الدین بيميناک بود که ممکن است از طرف عین القضاة نسبت باستخلاص عزیزالدین و یا از بین بردن خود او اقداماتی بعمل آید، اینست که برای بسط نفوذ خود و ایجاد ترس و وحشت در مخالفین از راه دین داخل شده و بدستگیری اهل حسد و علمای ظاهر موفق بخاموش کردن آن شمع الهیت شد.

البته باید يك علت سوم را نیز ذکر کرد و آن خبث جلیسی یعنی توطئه سازی و تبه کاری و مکاری قوام الدین بوده که قریب پانزده سال در دو دولت محمود و سنجر سبب بروز بسی جہایات شد.

تاریخ شهادت عین القضاة را مورخین در شب چهار شنبه هفتم جمادی الاخری سنه ۵۲۵ مطابق با اول ژوئن ۱۱۳۱ میلادی نقل نموده اند، بجز عدۀ قلیلی از تذکره نویسان<sup>۱</sup> که اشتباهاً ۵۳۳ ذکر کرده اند و مبنای اشتباه درست روشن نیست زیرا با تصریحی که خودش در شکوی راجع بسن خود مینماید :

« و کالکتاب الذی لقبته بزبدۀ الحقائق وهذا آخر ما صنفته من الکتب و کنت از ذاک من ابناء اربع و عشرين سنة وهذه السنة (۵۲۵) التي ابتلانی فیها التقدير بهذا الفتنة بلغت ثلثا وثلثین » ص ۶۵

۱- ر ۰ ک ۰ به حبيب السیر جلد ۲ ص ۱۰۴ - مجالس العشاق ص ۲۰ -

خزینة الاصفیاء جلد ۲ ص ۱۰ - قاموس الالهلام ص ۱۲۳۱ - ریاض العارفین ص ۱۷۷

با در نظر گرفتن تاریخ ملاقات وی با احمد غزالی<sup>۱</sup> و همچنین تاریخ کشته شدن ابوالقاسم در گزینی که در سال ۵۲۷ و بعد از عین القضاة بوده و قرائن و امارات زیاد دیگر تردیدی نسبت بصحت سنه فوت او بسال ۵۲۵ باقی نمیماند.<sup>۲</sup>

و اما افسانه که درباره قتل عین القضاة مشهور بین اهالی همدان است چنین است :

گویند وقتی که عین القضاة را سر بریدند و بدن او را در میان میدان معروف همدان که اکنون بمیدان ذغال معروف است افکندند در این موقع که تماشاچیان دور بدن او را فرا گرفتند بابا طاهر عربان از آنجا عبور کرد چون وقعه را ملتفت شد نزدیک آمده سر پائی بدن وی زده گفت « مردان خدا چنین نخسبند » عین القضاة فوری از جای برخاسته سر بریده خویش را بزیر بغل زده رو بغرا گذاشت تماشاچیان نیز بدن او دویدند تا اینکه بقبرستان عمومی همدان که معروف باهل قبور است رسیده و در آنجا در چاله فرورفته و از نظر ناپدید شد و آن چاله تا کنون بحاله عین القضاة معروف است.<sup>۳</sup>

۱- ر.ا.ک. ۰ بیاورقی صفحه ۱۶

۲- ر.ا.ک. ۰ بیاورقی فصل سوم - چهارم - پنجم - ششم - هفتم از همین باب .

۳- ر.ا.ک. ۰ به تذکره عرفات ذیل ترجمه حال باباطاهر و مقدمه ریاضات باباطاهر

ضمناً در باره استبعاد ملاقات باباطاهر و عین القضاة رجوع کنید بصفحه ۱۸ و ۱۹



•

باب دوم

عقائد و آراء صوفیانہ

عین القضاة

المیانجی الہمدانی

•

## باب دوم

### عقائد و آراء صوفیانه عین القضاة المیانجی الهمدانی

عین القضاة بواسطه اطلاعات وسیع و احاطه کاملی که بنظریات و افکار متصوفه داشته در آراء صوفیانه خود از نظریات بزرگان عرفای متقدم بخصوص حسین بن منصور حلاج و امام محمد غزالی و امام احمد غزالی متأثر شده است. و در واقع نظریات او اغلب همان نظریات عرفای بزرگ قبل از وی است با این فرق که امام محمد غزالی و امام احمد غزالی و همچنین سایرین رعایت افکار عامه را نیز در بیان عقائد خود لازم شمرده اند ولی عین القضاة رموز و دقائق عرفان را روشن و بی پروا بیان نموده و تفسیر آیات و احادیث را نیز با بی محابائی انجام داده است.

اتهام او بالحداد و زندقه و دعوی الوهیت نیز گذشته از علل سیاسی بعلت بیان روشن و صریحی بوده است که علمای ظاهر و عوام الناس از درک حقائق سخنان وی عاجز بوده اند. و چنانکه خود عین القضاة در شادی از صفحه ۳۴ الی ۶۰ اشاره نموده است. مطالبی را که او در آثار خویش بیان داشته است عرفای متقدم نیز همان مطالب را در سخنان و آثار خود بیان نموده اند.

بطور کلی باید گفت که عین القضاة راه رسیدن بمطلوب را در عشق و معشوق پرستی و آزاد بودن از هر حد و قیدی دانسته است و بدین سبب

بیانات او از حدود فهم عامد تجاوز کرده و مظنه اتهام گردیده است .  
از عقائد و آراء وی چیزی که بیش از همه قابل توجه است اینست که  
تمام مذاهب در نظر او یکسان بوده و فرقی بین آنها قائل نبوده است . و همه  
را يك دين و يك ملت شمرده و گفته است که تشبیه خلق را از حقیقت دور  
کرده اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد .  
اینک بطور نمونه قسمتهائی از بیانات او در باره مذاهب مختلف -  
شیطان - جبر و اختیار عیناً در زیر نقل میشود :

« شرطهای طالب راه خدا بسیار است که جمله آنها را مجمل گفتند  
آید ، اما یکی مفصل آنست که جمله مذاهب هفتاد دوواند که معروفند اول  
در راه سالک و دیده او یکی بود و یکی عماید اگر فرق کند فاروق باشد و  
طالب را فرق هنوز حجابست ، چرا زیرا که مقصود طالب از مقصد آن بود که  
او را بمقصود رساند و هیچ مذهب در ابتداء حالت بهتر از ترك عادت نبود  
چنانکه از جمله ایشان یکی گفته است که :

بالقاسية فئة ما ان يرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لا يهود و لانصاري

چون باخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مطلوب ندارد و حسین  
منصور را پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت المذهب لك ، انا على مذهب  
ربی . زیرا که هر که بر مذهب بود آن مذهب پیر آن باشد و بزرگان طریقت  
را پیر خدای عز و جل باشد ، مخلص باشند نه مختلط ، اختلاط توقیف است و  
اخلاص ترقی ، اخلاص در طالب خود شرط است که : من اخلص لله اربعین

صباحاً ظهراً ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ، حق جلّ وعلی از مذهبها  
دور است ایشان نیز از خود دور باشند و در راه او مجوس شوند :

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت

رنگ من و تو کجا خرد ای نادان

این رنگ همه هوس بود یا پنداشت

او بی رنگست رنگ او باید داشت

اگر مذهب مرد را بخدا رساند او اسلام است و اگر هیچ آگاهی

ندهد نزدیک حق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که او را

بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری باز آید که از طلب

باز ماند طالب را باز نهد مذهب کار است نه بامذهب :

آتش بزخم بسوزم این مذهب و کش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش

تا کی دارم عشق نهان در دل خویش مقصود زهم توئی نه اینست و نه آتش

طالب باید که خدا را در آسمان و زمین در جهت و درونش و در آخرت

و در بهشت و در دوزخ نجوید که راه مطالب خود اندرون است زیرا که هیچ

راهی بخدا بهتر از راه دل بر نده نیست : القلب است الله و این است معنی

دارد :

ای آنکه همیشه در جهان می بوئی این سعی ترا خدا بداند که ای

چیزی که تو جوینان نشان آئی باست همی تو جای دیگر جوئی

دریغا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث بیاوردی که خصوصت کنند

و از ملت هر یکی خود راضی بدانند و بدانند که با یکدیگر با میباشند اگر همه جمع

آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه يك دين و يك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است و ما يتبع اکثرهم الا ظننا ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً \* اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد .

هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت برجا بود ، و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت برجا باشد ، اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود، کفر و ایمان بقالب تعلق دارد و آن کس که تَبَدَّلَ الْأَرْضُ \* \* اورا کشف شده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته شود ، ایس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر و نهی بر نیاید .

کفرها بسیار است زیرا که منزلهای سالکان بسیار است کفر و ایمان هر لحظه روندۀ راه را شرط لازمست چندانکه سالک چیزی دارد هنوز خود چیزی باشد از دست راه زن و لَا ضَلَمَهُمْ \* \* خلاص نیاید تا به سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* \* \* \* \* رسد که او را تا بدن راه داده اند اما چون از ابتدا تا انتهای وجود و عدم و امر و نهی و آسمانها و زمینها و عرش و فرش گذشتی و جمله موجودات باز پس گذاشتی و از بند رسیدن و نرسیدن خود برخواستی و از توقع دیدن و نادیدن پاک شدی از همه بلاها رستی و هیچ آفت و بلائی سخت تر از وجود تو نیست

\* - سورة ۱۰ آیه ۳۶ \* - سورة ۱۴ آیه ۹ \* \* - سورة ۴ آیه ۱۸ \* \* \* \* - سورة ۵۳ آیه ۱۴

در این راه، و هیچ زهری قاتل تر در این راه از تمنای مریدان نیست، از سر مرید و مراد بپاید برخاستن چون تو کم شدی حق ماند:

ما را خواهی تن بگمان اندر ده      چون شیفتگان سر بجهان اندر ده

دل پر خون کن بدیدگان اندر ده      و انگه ز پی دیدن ما جان در ده

عاشق را از خط معشوق چه لطف و چه قهر، زیرا هر دو فرق تواند

کردن او هنوز عاشق لطف باشد نه معشوق، گویی را با آن چه کار ده

سلطان او را با چوگان لطف زند، گویی را با ارادت چه کار باشد.

آن دیوانه عاشق کند تو او را ابلیس خوانی در دنیا، میداننده چه

میدانی که در عالم الهی او را بچه نام خوانند با لر بدانی او را بدان نام

خواندن خود را کافر دانی، دروغا چه میشنوی آن دیوانه خدا را دوست

داشت محک محبت دانی چه آمد؟ یابی بلا و قهر دیگر ملامت، گفتند

اگر دعوی عشق ما میدنی نشانی بپاید، محک بلا و قهر و ملامت و مذمت

بر روی عرض کردند همه قبول کرد و در ساعت این دو محک خواهی داری.

که نشان عشق صدق است، هرگز ندانی که چه مسکرم در عشق چنان باشد

و وفا بپاید تا عاشق بختد لطف و قهر معشوق شود اگر نه خاتم باشد و تمام

چیزی نباید، دروغا لامل عشق را مقامی باشد از مقامات عشق که در دنیا

معشوق شنود او را از لطف خوشتر آید که دیگران با او کنند

هجران تو خوشتر ز وصال در آن      مندا شدت از نشان همه کس

دروغا این سخن را چون قلب کنی و با آن که دانی جانی برسد که

باید گفتن دوستان او پرورده قهر و لطف خدا باشند همه هر روز هزار بار



از شراب وصل مست گردند و بعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند، عاشق هنوز مرید است و مرید را بر درخت فراق آویزد در عالم دنیا و در آن عالم، مگر نشنیده که با جویندگان وصال او چه خطاب کند، این بیتها بشنو که گویند با ایشان :

جوینده ما بشهر در بسیار است ای هر که مرا جوید کارش زار است  
 بر در گه ما زده هزاران دار است بر هر داری سر مریدی بار است  
 هر روز هزار بار درون جویندگان حضرت الهی خود جواب میدهد  
 که ما خود میدانیم که معشوق ما با قهر و بلاست ما خود را فدای بلای او  
 کرده ایم از او بلا و از ما رضا، از او قهر و از ما مهر، مگر این بیتها  
 بجواب از ایشان نشنیده :

معشوق بلای جوی ستم کردارم وز آب دو دیده آستین تر دارم  
 جانم برد این هوس که در سر دارم من عاقبت کار خود از بر دارم  
 گفت ما درد ابدی اختیار کرده ایم و رحمت و لطف نصیب دیگران  
 کرده ایم هر روز هزار درد پیایی از هجرش نوش کن و این بانگ میدار :

عاشقانرا جام می با خم می هم سنگ ده

هر کسی را در نوا و در خور فرهنگ ده

مگر حسین منصور از اینجا گفت : ما صحت الفتوة الا لاحمد و

ابلیس، درینا چه میشنوی، گفت جوانمردی دو کس را مسلم بود : احمد

و ابلیس، جوانمرد رسیده بکمال این دو آمده اند و دیگران جز اطفال را

نباشند.

آن شیر مرد ابلیس میگوید کہ اگر کسی از سیلی میگریزد آن سیلی بر من نہ کہ من آنرا بر گیرم ، این بیت‌ها ابلیس میگوید :

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد      سودای توام مقیم دم بر دم باد  
با آتش عشق این دلم محکم باد      عشقی کہ نہ قاتل است اصلش کم باد

گفت چون معشوق قبول کرد ، گلیم چه سیاه چه سپید ، همه یلی باشد ، ہر کہ این فرق داند کردن در عشق ، هنوز خام است ، از دست دوست چه عسل و چه حنظل ، چه شکر و چه زہر ، چه لطف و چه قہر ، آنند عاشق لطف بود یا عاشق قہر ، او عاشق خود باشد نہ عاشق معشوق ، درینا چون سلطان قبا و کلاه خاص کسی را دہد این بس باشد باقی در حساب عاشقان نیست .

ابلیس را گفتند چرا گلیم سیاه لعنت از دوش نندازی گمت .

می نفروشم گلیم می نفروشم      از بفروشم برہند ماند دوشم  
ای دوست چه دانی کہ درد او از چیست از آنست کہ اول خازن بہشت بود و مقرب بود از آن مقام باد دنیا آمد و خازن دوزخ شد :

این جورنگر کہ بر من مسلین کرد      خود خواند و خود را ندیدم زین کرد  
گفت چندین ہزار سال معتف کوی معشوق بودم چون قبول کرد

نصیب من از او درد آمد ، درینا چه میشنوی ، گفت چون بر منش آمد  
مر العنت کرد و ان عليك لعنتی • باش تسابدا یای و معنت فیه من روحی •••••

کنی آنکہ یاء یس ••••• والقرآن العظیم ••••• باتو بگوید کہ یاء لعنتی یا ابلیس

••••• سورۃ ۳۸ آیۃ ۷۹ ••••• سورۃ ۱۵ آیۃ ۲۹ ••••• سورۃ ۳۶ آیۃ ۱ ••••• سورۃ ۳۶ آیۃ ۲

چه میکند و یاء کَهِیْمَسَ \* با تو بگوید که یاء السلام عليك یا ایها النبی و  
رحمة الله و برکاته با محمد (ص) چه میگوید بجلال و قدر لم یزل و لایزال  
که از ازل تا ابد یاء سلام عليك و تاء وصلت ص : القرآن \* از محمد (ص) يك  
لحظه خالی نبوده است و نباشد و یاء لعنتی غذای ابلیس باشد، چه گوئی کس  
را غذا و قوت باز گیرند زنده چگونه ماند؟ درینجا ای دوست از کلمه المر \*\*\*  
چه فهم کرده نیک بشنومیم المر \*\*\* مشرب محمد (ص) است وراء المر \*\*\*  
مشرب ابلیس آمد بعزت معبود مطلق که تا خداوند بیواسطه نگوید که  
چنین کن او هیچ کاری نکند و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \*\*\* در حق مصطفی (ص) دانسته  
ممکن باشد که این سخن بدانی که : لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى  
الْأَلْبَابِ \*\*\*\* از عبرتها یکی این آمد که ابن یامین در درون پرده بردند  
با قومی که در درون پرده بودند دانست که دزدی نکرد اما یوسف (ع) او را  
گفت که برو بیرون پرده خبر چنین ده که من دزدم ، چنانکه جبرئیل و  
میکائیل و فرشتگان دیگر در غیبت می شنیدند که اسجدوا لادم \*\*\*\*\* در  
غیبت غیب با او گفتند لا تسجد لگیری ، درینجا چه میشنوی این بیت را :  
از حالم اگر عالمیان بیخبرند از حالم آن بس که تو حالم دانی  
پس در علانیه او را گوید اسجد لادم، درسر با او گفت : اسجد لمن  
خَلَقَتْ طَبَنًا \*\*\*\*\* این خود نوعی دیگر است، اما هر گزدانستی که خدای تعالی

\* سوره ۱۹ آیه ۱ \* سوره ۳۸ آیه ۱۴ \* سوره ۱۳ آیه ۱ \* سوره ۵۳ آیه ۳

\*\*\*\*\* سوره ۱۲ آیه ۱۱۱ \*\*\*\*\* سوره ۲ آیه ۳۲ \*\*\*\*\* سوره ۱۷ آیه ۶۳

را دو نام است یکی الرحمن الرحیم و یکی الجبار المکبر\* از صفت جباریت ابلیس را در وجود آورد و از صفت رحمانیت محمد (ص) در وجود آورد، پس صفت رحمت غذای محمد (ص) آمد و صفت قهر و غضب غذای ابلیس آمد. ای دوست ای یوم الدین\*\* گفته است چون روز دین باشد نه این دین دنیا را میخواهد بلکه دین آخرتی میخواهد که در آن دین کم زنی باشد و ملت یگانگی دین ایشان باشد، در راه سالک کفر باشد نه دین نه دنیا و نه آخرت، ایشان رو بکسی دیگر آرند که منبع این همه اوست، یوسف عامری این بیت میگوید:

در راه یگانگی چه طاعت چه گناه بر کنگره عرش چه خورشید چه ماه  
در کوی خرابات چه درویش و چه شاه رخسار قلندری چه روشن چه ساه  
هر کس در این حدیث راه نبرد، ابلیس داعی است در راه ولکن دعوت میکند از او و مصطفی (ص) دعوت میکند با او، و ابلیس را بدرمانی حضرت داشتند و گفتند که تو عاشق مائی غیریت از درگاه ما و یگانگی از حضرت ما باز دار، و این ندا میبند گوش دار:

معشوق مرا گفت نشین بر در من مگذار درون که کس نباید بر من  
آنکس که مرا خواهد گو بیخورد باش وین درخورد کس نیست مگر خود من  
ای درینفا ذنب ابلیس عشق او آمد با خدا و ذنب مصطفی (ص) عشق او  
چه آمد؟ عشق خدا آمد با او، یعنی عشق ابلیس با خدا گناه او آمد و عشق  
شدن خدا بر پیغامبر گناه او آمد، ای مفرات الله ما تقدم من ذمک و ما تاخر...

\* - سورة ۴۹ آیه ۲۳ - سورة ۷۹ آیه ۷۹ - سورة ۷۹ آیه ۷۹ - سورة ۴۸ آیه ۲

این سخن را نشان شده است ، جهانی باید که ذره از این ذنب و گناه او را نصیبی دهند. ذره از این ذنب که عبارت از آن امانت آمد بر آدم و آدم صفتان بخش کردند با این همه جز این نگفتند که **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** • ذره از این ذنب جهانی را کفر آمد همگی این ذنب را بر روح مصطفی (ص) نهادند، درینا عذر این ذنب از برای او خود خواست که **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ** و **مَا تَأَخَّرَ** • درینا اگر ذره از این ذنب بر کونین و عالمین نهادندی همگی ایشان برقم فنا مخصوص شدند .

حکمت آن باشد که هر چه هست و بود و شاید بودن نشایستی که با خلاف آن بودی ، سپیدی هر گز بی سیاهی نشایستی ، و آسمان بی زمین لایق نبود ، جوهر بی عرض مصور نشدی ، محمد (ص) بی ابلیس نشایستی طاعت بی عصیان ، کفر بی ایمان صورت نبستی ایمان محمد (ص) با کفر ابلیس تواند بودن، اگر ممکن باشد که **هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمَصْوَرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْعُسْنَى** • • • نباشد ممکن باشد که محمد (ص) و ایمان محمد (ص) نباشد و اگر **الْجِبَارِ الْمَتَكَبِرِ** • • • القهار صورت نبندد صورت توان بست که ابلیس و کفر او نباشد بس پدید آمد که سعادت محمدی (ص) بی شقاوت و کفر ابلیس نباشد ابوبکر و عمر بی بوجهل و بولهب نباشد، این باشد ما من نبی الاوله نظیر فی امته هر جا که ولی باشد فاسق لازم او باشد و نبی هر گز بی ولی نباشد و صالح هر گز بی فاسق نباشد • مصطفی (ص) سبب رحمت عالمیان بود اما در حق بوجهل

• سورة ۲۳ آیه ۷۲ • • سورة ۴۸ آیه ۲۴ • • سورة ۵۹ آیه ۲۴ • • • سورة ۵۹ آیه ۲۳

سبب کمال شقاوت او بود، شنیده که نورسیاه ابلیس و بوجهن و غیرهما از سر تا قدم با نور احمدی چه میگویند؟ بشنو:

ای نوش لبا چو زهر نابی بر من      ای رحمت دیگران عذابی بر من  
بر تابی روی و دست من بر تابی      خورشید جهانی و نتابی بر من

دریغا کاری که بغیر منسوب بینی بغیر خدای تعالی آنرا مجازی

می دانند حقیقی، فاعل خدا باشد بحقیقت، و خدا را دان آنجا که گفت

قُلْ يَتُوبُ إِلَيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ \* این مجازی می دان حقیقتش آن میدان که اللهُ يَتُوبُ

إِلَّا نَفْسٌ حِينَ مَوْتِهَا \* راه نمودن محمد (ص) را مجازی می دان و راه گم کردن

ابلیس خلق را مجازی می دان، تَضَلُّ بِهَا مِنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مِنْ تَشَاءُ \* حقیقت این

می دان، گیرم که خلق را ضال ابلیس کند ابلیس را که آفرید؟ مگر

موسی (ع) از بهر این گفت إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ \* گناه همه خود اوراست

کس را چه گناه باشد :

ده مادام همی باید لشیدن

همه رنج من از بلغاریانست

بگویم گر تو بتوانی شنیدن

کنه بلغاریان رانیز هم نیست

ولکن کس نمیشناسد

خدایا این بلا و فتنه از تست

برای مردم دریدن

همی آرند خوبانرا از بلغار

بدین خوبی ناپیوست آفریدن

لب و دندان آن خوبان بلغار

\* سورة ۳۲ آیه ۱۱ • سورة ۳۹ آیه ۴۳ • سورة ۷ آیه ۱۵۴

که از خوبی لب و دندان ایشان بدندان لب همی باید گزیدن

هدایت خلق با محمد (ص) حوالت کنند و ضلالت با ابلیس ، پس چرا در حق بعضی با او خطاب کنند که انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء • ای عزیز هر چه خواهی در ملک و ملکوتست ، هر یکی مسخر کاری اند معین ، اما آدمی مسخر یک کاری معین نیست بلکه مسخر مختار است چنانکه احراق در آتش، اختیار در آدمی بستند چنانکه آتش را جز سوزندگی صفتی و حرکتی نیست پس چون آدمی محل اختیار آمد بواسطه اختیار از او کارهای مختلف در وجود آید اگر خواهد حرکت از جانب چپ کند و اگر خواهد از جانب راست کند اگر خواهد ساکن باشد و اگر خواهد متحرک ، از بهر این کار او را بعالم ابتلا و امتحان فرستادند لیبلوکم ایکم احسن عملاً • اگر خواهد مختار مطیع بود اگر خواهد نبود پس مختاری در آدمی چون مطیعی نان و آبست و آتش ، بعد ما که هر که را برای سعادت آفرید جز مختار حرکات اهل سعادت نباشد و هر که را برای شقاوت آفرید جز مختار اعمال اهل شقاوت نباشد ، اینجا دانم که ترا در خاطر آید پس دعوت و بعثت انبیاء علیهم السلام چه فایده دارد ، ای عزیز دعوت انبیاء علیهم السلام نیز یکی از اسباب حصول علم بسعادت و شقاوت آمد. ای برادرهان وهان تا در دلت گذر نکند که ابلیس ازو دل بر گرفته است که اگر چه قدم بر بساط قهر دارد زوی در جلال عزت ازل که : فَبِمَنْ نَّكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ••• یکبارگی آورده است و از این خالی نیست که :

• سوره ۲۸ آیه ۵۶ •• سوره ۱۱ آیه ۸ ••• سوره ۳۸ آیه ۸۳

دل بر نکم امید کی میدارم تا بو که عنایتی کنی در کارم

\*\*\*

آسان آسان ترا بنگذارم من با زلف و رخ تو کارها دارم من

انعام و محبت محمد (ص) با خالق از برای خود بوده است چون عاشق

بمعشوق عطائی از بهر خود دهد که با او معشوقی و لطیفی کند و محبت

خدای تعالی با مصطفی (ص) نیز از بهر خود است و خدای تعالی جز عاشق

خود نیست احد را با احمد (ص) سری بوده است که مصطفی (ص) آن سر

زا زب میدید و از آن مستغفر بودی .

سالك اگر مست بود ز ناز بندد که مقتضی شریعت در حق مستان

اینست ، اینجا بود که حرام حلال گردد ، اما اگر سالك هشیار بود نشاید

که ز ناز در بندد زیرا که چون ز ناز در بندد او را بکشند و هشیار میدانند که :

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّكُمْ إِلَىٰ التَّهْلُكَةِ • چه بود و چون روا بود که کاری بود که او را

بکشند و مستان در این مقام نماز نکنند و نام خدای نرسند و روزه ماد رمضان

ندارند تا مست باشند زیرا که مست را مرگ و زندگانی یکنی نماید و اگر

فرقی داند هشیار است و نشاید که از نماز دست بدارد .

هر چه طالب را بخدا رساند نزد طالب فرض است عشق بنده را

میرساند پس عشق از بهر این معنی فرض آمدی

اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق

از آن سر تمام شود شاهد مشهود شود ، تو این را از نمط حلول شماری این



حلول نبود کمال اتحاد بود، و یگانگی در مذهب محققان جز این مذهب نباشد .  
 علم تا بساحل شوق بیش نرسد او را در لجهٔ این بحر کاری نیست  
 زیرا که وی راه بر است اگر چه با قوت بود تا ساحل پیش نبود ، مثقلهٔ  
 طلب برپای وقت استوار کردن و خود را نگونسار کردن در لجهٔ بحر  
 خونخوار انداختن تا در ثمین وصال بر آرد تا روزگار بر خود بسر آرد کاری  
 دیگر است :

یا تاج وصال دوست بر سر بنهم      یا در سر جست رجوی او سر بنهم  
 راحت عاشق از آن بود که معشوق آتش غیرت بر افروزد و جان عاشق  
 را در آن آتش بسوزد زیرا که داند که هر آتش که هست محترق هست هر چه  
 بدو دهند بسوزد مگر آتش غیرت ، که او را جز خاشاک مغایرت نسوزد  
 هر که این معنی بداند در عالم وحدت بار یابد .

دیدهٔ عقل از ادراک حقیقت عشق محجوب است عقل را قوت دید نور  
 عشق نباشد زیرا که عشق در مرتبهٔ ماوراء عقل است و خود در طور دیگر ، عقل  
 را قوت ادراک او نتواند بود عشق در رست در صدف جان نهان .

پندار علم و هندسهٔ وهم و فیلسوف خیال و جاسوس طبیعت و بیداری حفظ  
 و عقیدهٔ عقل در عشق بهیچ بر نیاید در وی همه درد باید و سوز ، و رنج باید  
 و محنت .

چون عقل عقلیه است در راه غمت      از هندسهٔ عقل چه حاصل ما را  
 عاشق چون با خیال معشوق دست در کمر آرد او را خلوت خوشتر از  
 صحبت درین جهان ، و در آن جهان دوزخ بهتر از بهشت ، زیرا که در جوار

مہجوران خلوت بہتر از آن دست دهد کہ در جوار مقبولان، و این معنی غوری  
عظیم دارد بیای علم در این فلوات سفر نتوان کرد، آندہ درسرای مہجوران  
و در درگہ اسفل یا حنان یا حنان میگوید اوداند کہ در سرداق آتش نشستن  
چہ راحت دل دارد، در عالم دل خود آتشی دارد کہ <sup>و</sup>نار اللہ الموقدۃ <sup>ال</sup>التي تطلع علی  
الافئدة \* \* عبارت از آنست و آتش دوزخ از آن گریزانست، او را با آن آتش  
از آتش دوزخ چہ باک :

تخویف من از آتش دوزخ کم کن چون با تو بوم ز آتشم با کی نیست  
عاشق را از دوزخ ترسانیدن چنان برد کہ پروانہ دیوانہ را بشمع  
تخویف کردن، پروانہ در عشق آن میمیرد کہ یکبار آتش را در بر گیرد او را  
همان بس بود کہ یک زمان آتش شود اگر چہ زمان دیگرش از راه خاکستری  
بدراندازند و نام و نشانش بر اندازند. در عرف عشق بدید جمال حاصل آید، اما  
نزدیک این ضعیف عشق در وجود موجود است اما از راه قوت بدید جمال معشوق  
بفعل می آید و اثر ظاہر میکند، چنانکہ غضب و رضا و ضحک در وجود موجود اند  
اما مکون ہر یک بواسطہ کہ بدو منوط است در ظہور می آید و این نوع را  
می گویند از ظاہر بیاطن می شود اما تا شغاف بشش نمیرسد و این بردہ است  
بر روی دل قد شفقہا حباً \* \* \* سرّ این معنی است .

تا عاشق را از معشوق طمع وصال بود ہر روز زینتر می آید تا در دل  
من طمع سرّ این سخن است چنانکہ زانجا تا طمع وصال یوسف مدد داشت ہر روز  
از وصال دورتر بود و از فراق زنجورتر چون طمع از خود سداخت و با محبت

• سورہ ۱۰۴ آیہ ۶ • سورہ ۱۰۴ آیہ ۷ • سورہ ۱۲ آیہ ۳

صرف بساخت جمال و جوانی بازیافت و با کمال کامرانی بسوی محبوب شتافت.  
 عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین  
 نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی او این را درمی کشد و این او را بر میکشد  
 تا معنی رابطه اودر کشنده است و این بر کشنده، و آنچه عاشق بمعشوق مایل  
 است و معشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این از فهم اهل علم دور  
 است و از نظر بصیرت ایشان مستور است زیرا که علم نقیب بار گاه است در  
 در گاه ترتیب خیل و حشم و وجود و عدم نگاه دارد اما بر ادراک اسرار پادشاه  
 کاری ندارد.

اگر این معنی دربتکده روی نماید روی به بت باید آورد ز نار گاه  
 گاه بر میان وقت باید بست و از غم برست و یقین باید دانست که عاشق گرانمایه  
 سبک رو را هر چیز که جز معشوقست حجاب راه معشوقست .

کعبه و بتخانه حجابند و بس	روی دلم سوی رخ یار کو
قبله بدل گشت درین ره مرا	خیز بگو قبلاء کفار کو

باب سوم

آثار عين القضاة

الميانجي الهمداني

## فصل اول

### فهرست مؤلفات

از آثار عین القضاة آنچه بدست آمده و در فصول بعدی این باب بترتیب  
درباره هر يك از آنها بحث خواهد شد بشرح زیر است :

۱ - رساله یزدان شناخت

۲ - زبدة الحقایق

۳ - رساله جمالی

۴ - رساله لوایح

۵ - تمهیدات

۶ - مکتوبات نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکیه)

۷ - مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران

۸ - شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان

ولی در فهرستی که خود او از مؤلفاتش در شکوی الغریب صفحات ۶۵ و

۶۶ و ۶۷ بعنوان نمونه ذکر نموده از یازده تألیف دیگر نیز بشرح زیر اسم

برده است :

۱ - قری العاشی الی معرفة العوران والاعاشی

۲ - رساله علائی بتازی

- ۳ - المقتلذمن التصريف
- ۴ - آمالی<sup>۲</sup> الاشتیاق فی لیالی الفراق
- ۵ - مُنیة الحیسوب (فی عمل الحساب الهندسی)
- ۶ - غاية البحث عن معنی البعث (فی النبوة و ما يتعلق بهامن المقدمات العلمية) تألیف در ۲۱ سالکی<sup>۱</sup>
- ۷ - صولة البازل الامون علی ابن اللبون
- ۸ - نزهة العشاق ونهزة المشتاق (مجموعه از اشعار در نسیب که هزار بیت بوده است<sup>۲</sup>)
- ۹ - المدخل الی العربية وریاضة علومها الابیة (در ده جلد که ناتمام مانده است)
- ۱۱ - هفتاد بیت شعر عربی (در مدح حضرت رسول ص و خلفاء راشدین<sup>۳</sup>)
- که کتب مهم و تذکره ها ببعضی از این مؤلفات اشاره نموده اند<sup>۴</sup>

۱ - ر. ک بمقدمة زبدة الحقائق .

۲ - هفت بیت بعنوان نمونه از این اشعار ذکر نموده است، رجوع کنید بشکوی صفحه ۶۶ و فصل اول از باب پنجم .

۳ - سه بیت از اشعار مزبور را آورده است، رجوع کنید بشکوی صفحه ۷۲ و فصل اول از باب پنجم .

۴ - نتمه صوان الحکمة صفحه ۱۱۷ « و صنف کتاباً سماه زبدة الحقائق و خلط فیہ کلام الصوفیة بکلام الحکماء . . . »

الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « . . . و من تصانیفه الرسالة العلائیة . آمالی مانده در یاورفی صفحه بعد

ومعجم المؤلفين دو تأليف ديكر نيز باسامى زيرين :

۱- مدار العيوب فى التصوف

۲- الرسالة اليمينية

باونسبت داده است

مانده از ياورقى صفحه قبل

الاشتياق • البحث عن معنى البحث • كتاب زبدة الحقائق فى الحساب الهندسى مقدمته  
و غير ذلك »

طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ صفحه ۲۳۶ نقل از قول ابن السمعانى « . . .  
و رايت رسالته التى كتبها من بغداد الى اصحابه و اخوانه بهمدان التى اذا قرئت  
على الصغور لا تصدعت من الرقة والسلاسة »

رياض العلماء جلد دوم « له رسالة ايزد شناخت بالفارسية فى المعرفة »  
مجالس المشاق صفحه ۶۸ « . . . عاشق جوانى زر كر بود و لوايح را در  
بيان عشق آن جوان نوشته »

طرائق الحقائق جلد ۲ صفحه ۲۵۴ « . . . ويرا تصانيف عاليه است من  
جملة رسالة لوايح و كتاب زبدة الحقائق كه بتمهيدات معروف است »

رياض المعارفين صفحه ۱۷۷ « . . . آنجناب را تصانيف عاليه است من جملة  
رسالة لوايح و كتاب زبدة الحقائق كه بتمهيدات معروف است »

۱ - معجم المؤلفين جزء ششم صفحه ۱۳۲ « . . . من تصانيفه ، زبدة الحقائق  
خلط فيه كلام الصوفيه بكلام الحكماء ، مدار العيوب فى التصوف ، و الرسالة اليمينة »

## فصل دوم

### رساله یزدان شناخت<sup>۱</sup>

این رساله را عین القضاة در مسائل الہی و حکمت و علوم طبیعیہ جهت عزیز الدین مستوفی اصفہانی<sup>۲</sup> کہ نسبت بوی ارادت خاصی داشته و حامی او بودہ در سہ باب بشرح زیر برشتہ تحریر در آورده است<sup>۳</sup>

**باب اول** - در بیان معرفت باری تعالی و شناختن بعضی از صفات او و نکته چند از امور الہی (در ہفت فصل) :

**فصل اول** - در دانستن آنکہ چرا بیشین مردم از عالم معقولات بی خبر باشد .

**فصل دوم** - در شناختن ادراکات کہ بر چند گونه است .

---

۱- نسخہ چاپی کہ با مقدمہ و تصحیح دکتور بہمن کریمی در مہر ماہ ۱۳۲۷ در تہران بطبع رسیدہ است قطع آن ۱۵ × ۲۲ سانتیمتر شامل چہارده صفحہ مقدمہ از طابع و دو ورق عکس نسخہ خطی از خانمہ رسالہ و شصت صفحہ خود رسالہ است . طبع کتاب از روی نسخہ خطی کہ در تاریخ ۷۳۱ ہجری قمری نوشته شدہ بعمل آمدہ است .

۲- عزیز الدین احمد بن حامد بن محمد ابو نصر المستوفی معروف بہ مستوفی کہ عم عماد کاتب اصفہانی ( صاحب الخریدہ ) بودہ و در ممالک سہستان و سیستان اسنیہ بوی تعلق داشته است . شرح حال رجوع کنید بفسر پنجم از باب اول .

۳- این رسالت را بیارسی ساختہ و تا این ( زمان ) از معققان حکما از متقدمان و متأخران مانند ابن سناختہاند و این رسالہ را نام یزدان شناخت نهادم و بر سہ باب قسمت کردم »



فصل سوم - در شناختن عالم عقل و معقولات و اشارتی بدان بر طریق

کلی .

فصل چهارم - در شناختن واجب و ممکن

فصل پنجم - در اثبات باری جل و عز و وحدانیت و نفی جوهریت و

جسمیت و عرضیت از ذات او .

فصل ششم - در شناختن بعضی از صفات واجب الوجود .

فصل هفتم - در شناختن افعال واجب الوجود .

باب دوم - در معرفت نفس انسانی و حال چگونگی و شقاوت او در

معاد ( در هشت فصل ) :

فصل اول - در وجود آدمی در این عالم .

فصل دوم - در پیوستن نفس ناطقه انسانی ببدن و چگونگی آن .

فصل سوم - در معرفت قوت‌های نفس ناطقه انسانی و چگونگی آن .

فصل چهارم - در اقامت برهان بر آنچه نفس ناطقه انسانی جوهر

روحانیست .

فصل پنجم - در پدید کردن امثال نفس انسانی که از مبادی حاصل

میشود .

فصل ششم - در کیفیت استفادت نفس انسانی از عقل فعال در اکتساب

معقولات .

فصل هفتم - در شناختن معاد نفوس انسانی .

فصل هشتم - در شناختن احوال نفوس انسانی در معاد بعد از مفارقت بدن .

باب سوم - در نبوات و معجزات و کرامات (درشش فصل) :

فصل اول - در شناختن نفس قدسی نبوی که پیغمبران را بود و در مراتب وجود و سلسله نظام که چگونه ممکن بود که باشد .

فصل دوم - در پدید کردن آنک نفوس قدسی صورت معقولات و کلیات را بفطرت چگونه دریابد که عبارت از آن وحی است .

فصل سوم - در دانستن مغیبات که چگونه دانند و حقیقت خواب و کهنات .

فصل چهارم - در کیفیت معجزات و کرامات قدسی نبوی در قسم نظری و قسم عملی .

فصل پنجم - در ابتدا کردن آنچه در وجود بنی آدم ضروریست در این عالم .

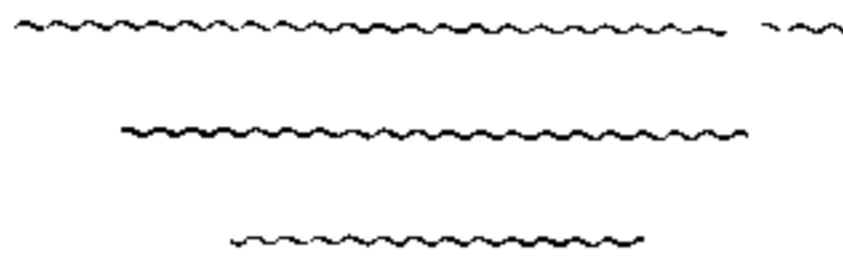
فصل ششم - در خاتمت این رسالت .

در این کتاب مسائل غامض و پیچیده حکمت باساده ترین و منطقی ترین بیانی شرح و توضیح شده است<sup>۱</sup>

۱. چنانکه خود مؤلف گوید :

«بدانک آنچه خلاصه و آیات حکمت است از مسائل علوم طبیعی و الهی در این مختصر در این رساله بیان کردیم و از عهد یونانیان تا این غایت هیچ کس از محققان حکما و راسخان در علم حکمت روا نداشته اند که این اسرار را ملاحظه و غرض از این تنبیه و تشریف نفس است که اسرار الهی را مکشوف گردانند و در سخن حکما می آرند که : افشاء سر الربوبية لفر و حکما اسعفا طایس گفته مانده در یاورفی صفحه بعد

استدلالات قرآنیہ خیلی کمتر از تمہیدات و مکتوبات دارد و همچنین در تمام رسالہ فقط بہ سہ بیت عربی و دو بیت فارسی استشہاد شدہ است<sup>۱</sup> از نوادر لغات کلمات پروریدہ بمعنی پروراندہ و کمالیت است کہ در صفحات ۵ و ۳۰ رسالہ استعمال نمودہ است .



۴

مانندہ از پاورقی صفحہ قبل

است کہ واجب چنان کردی کہ حکمت الہی ہرگز مکتوب و مسطور نکردندی الا آنک از نفس بنفس شدی اما بشرط آنک استمدادی در نفس منفعل حاصل بودی و این اشاعت و اذاعت در میان حکمای محقق سخت معذور و ممنوعست خصوصاً بر نا مستمدان و نا اہلان و شریران ، ان اللہ تعالی کرہ لکم البیان کل البیان «  
 ۱- ر۰ک ۰ بفصل اول و دوم از باب پنجم .

## فصل سوّم

### زبدة الحقائق<sup>۱</sup>

رساله ایست مختصر که عین القضاة آنرا در علم بذات و صفات خداوندی

۱ - نسخه ایست خطی که جزو مجموعه ای بنام رسائل غزالی در تاریخ ۵۹۶ در مدرسه مجاهدیه مراغه کتابت شده است. «تم الكتاب بحمد الله و حسن توفيقه يوم الخميس الثامن عشر من ذي حجة ست و تسعين وخمس مائة بمدينة مراغة والمدرسة المجاهدية عمرهما الله تعالى» ص ۱۹۳

مجموعه شامل ۴۵۳ صفحه، هر صفحه بطور متوسط دارای ۲۳ - ۲۴ خط، قطع ۱۳ × ۱۸ سانتیمتر، کاغذ نخودی رنگ متوسط، خط نسخ، کاتب نامعلوم، جدا میشن که دف راست آن افتاده است و دف طرف چپ لبه مثلث شکل دارد، کلمه فصل و شعر در قسمت زبدة الحقائق سرخی نوشته شده و با مشخص شده است و نسخه متعلق بکتابخانه آقای دکتر مهدوی (تهران) است.

مجموعه حاوی ۱۶ رساله بشرح زیر است:

۱ - کتاب المضمون به علی غیر اهل من تصانيف الغزالی رضی الله عنه اصفحة

۱ الی صفحه ۱۲۲

۲ - زبدة الحقائق از صفحه ۱۲۳ الی صفحه ۱۹۲

۳ - المسائل الاخریة (محمد غزالی) از صفحه ۱۹۵ الی صفحه ۲۲۷

۴ - رساله شیخ الرئیس در سعادت و حج از صفحه ۲۲۸ الی صفحه ۲۵۷

۵ - احوال النفس بعد الموت از صفحه ۲۴۸ الی صفحه ۲۶۸

۶ - مشکوة الانوار و مصفاة الاسرار (محمد غزالی) از صفحه ۱۲۶۲ الی صفحه ۲۹۱

مانده در باورقی صفحه بعد

وایمان بحقیقت نبوت و قیامت در صد فصل بزبان تازی برشته تحریر آورده است<sup>۱</sup>.

اول رساله بدین شرح است «بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر و تمم بفضلک ، احمد الله على نعم متواصلة أرعى اطراف النهار رياضها ومنح مترادفة اروانا الليل حياضها وأصلی على سيد و ولد آدم وخیر من زین بجماله العالم محمد صاحب شریعة الاسلام و داعی الثقلین الی ولاء الاسلام و علی آله المهتدين بانواره و اصحابه المقتدين بآثاره وبعد فهذه اللعة موسومة بزبدة الحقائق و قد اوردعتها مائة فصل و وشحتها بنكت دقيقة من كل اصل وهي

مانده از یاورقی صفحه قبل

۷- رساله توطیه ( کذا ) از عمر بن سهلان الساوی از صفحه ۲۹۲ الی صفحه ۳۰۳

۸- رساله نقیض الوجود از عمر بن سهلان الساوی از صفحه ۳۰۴ الی صفحه ۳۱۹

۹- رساله فی القیاسات از صفحه ۳۱۱ الی صفحه ۳۳۸

۱۰- جدول المختلطات فی الشكل الاول از صفحه ۳۳۹ الی صفحه ۳۵۷

۱۱- کتاب اللامع فی الشكل الرابع از امام - عید مجدالدین عبدالرزاق الجلی

از صفحه ۳۴۸ الی صفحه ۳۶۷

۱۲- رساله فی المباد از صفحه ۳۶۹ الی صفحه ۴۰۵

۱۳- المنطق از صفحه ۴۰۷ الی صفحه ۴۳۲

۱۴- اسباب حدوث الحروف یا مغارج حروف از شیخ الرئيس از صفحه ۴۳۵

الی صفحه ۴۴۹

۱۵- صناعة المنطق از صفحه ۴۵۰ الی صفحه ۴۵۳

۱۶- فصل فی الحزن و اسبابه من کلام الشیخ الرئيس صفحه ۴۵۳

۱- الصمدی مقدمه نیز (در حساب هندسی) بزبده الحقائق ذکر میکند کتاب

زبده الحقائق و فی الحساب الهندسی مقدمته و غیر ذلك ، ر. ک. به الوافی بالوفیات جلد

۱۵ که این مقدمه در رساله حاضر وجود ندارد

عدة كاملة للطالين وغنية وافية بمقاصد السالكين الى علم اليقين وقد ذكرت في الرسالة العلائية التي عملتها في مذهب السلف الصالحين رضي الله عنهم وعن من سلك طريقهم مالا يستغنى عن اعتقاده العوام في تلك الاصول واما الذي يشفي عليل الخواص فقد اعربت عن بيانه في هذه الفصول وقد استخرت الله عزوجل في املائها فسلط على خواطر لم اجد بدأ من امضائها و لولا ان الخبرة كانت في ذلك لما انتهج القدر في هذه المسالك فما استخار عبد في امر من امور الدين والدنيا الا يسرت له فيه اسباب الوصول الى درجة العليا ولقد كان اخواني يتوقعون ذلك مني اذ كنت مشتغلاً بتحصيل العلم واستفادته وقد اكبت طول الليل والنهار على استزادته ثم انقطع طمعهم عن ذلك بعد ما اضربت عن طلب العلم صفحا و طويت دون الاقبال عليه كشحا فصارت نفيرة القلب عنده الى حد كنت استبعد معد من نفسي ان افرغ يوماً لتمهيد تأليف او اشتغل بتأسيس تصنيف و كان القلب في ليج بحر لا ساحل له وقد غرق فيه الاولون والآخرين وليس لهم معتصم معول عليه ولا متمسك يلتجأ اليه ثم انى رايت بعض المخلصين من اعوانى يشوف نفسا الى الا حاطة بمنتهى نظر العلماء في اصول الدين وموقف اقدام السالك في طرق البراهين فلما رايت محتاجاً في طريقة النبي الى تصدرة اليد وقفت بضع ايام من ... وقد تشوشت على احوال القلب بسبب ولدن وطمع نفسي على ... رايت صدق طلبه على انى لما استخرت الله عزوجل فقدم الخواطر الدافعة على بتقديره و سخرنى بهذا الامر فلم اجد مدفعا لتسخره ام كان القلب لطمع الى قوله صلى الله عليه وسلم ما خاب من استخار الله فاهدت لاملاه هذه الفصول

و قد قدمت عليها مقدمةً تتضمن بيان الباعث الاصلی علی املائها و اختتمها بخاتمة تشتمل علی ذکر الوظائف التي لا بد للناظر في هذا الكتاب من ان تكون موجوداتٍ فيه تعظم فايدته من مطالعته والله عزوجل ينفع كل من ينظر فيه و يؤبد باطنه بصفاءٍ يستوعب به معناه و يستوفيه فهو المستمسك بعروقه العامة والمستعان في كل امر علی كماله و اتمامه و هو حسبي و نعم الوكيل .

فصل ۱ : اعلم ان المصدقين بالسعادة الاخرية والطالبيين لها اربعة اقسام . . . . . ( صفحة ۱۳۱ )

تاريخ تأليف كتاب سنة ۵۱۶ هجرى قمرى است<sup>۱</sup>

بعضی از تذکره نویسان زبدة الحقائق را با تمهیدات یکی دانسته اند<sup>۲</sup> که مبنای اشتباه معلوم نیست .

در هر حال تشریح ساده و بی تکلف (جز در مقدمه که گاهی سجع بکار برده است) و تقریباً خالی از استشهاد بآیات و احادیث.

استشهاد باشعار نیز جز در مقدمه آنهم بمقدار کم بعمل نیامده است<sup>۳</sup> و همانطوریکه در فصل سوم باب اول این کتاب اشاره گردیده است تاریخ مطالعه کتب امام محمد غزالی بوسیله مصنف و همچنین زمان رسیدن وی بخدمت امام احمد غزالی در مقدمه این رساله روشن گردیده است<sup>۴</sup>

۱ - «وانا الان ابن اربع وعشرين سنة» ر.ك. بمقدمة زبدة الحقائق.

۲ - ر.ك. بطرائق الحقائق جلد ۲ صفحه ۲۵۴ - رياض المعارفين صفحه ۱۷۷ -

مجلة ارمغان سال هشتم شماره ۱ صفحه ۳۱ .

۳ - دوازده بیت در مقدمه و يك بیت در فصل ۱۵ ر.ك. بفصل اول و

دوم از باب پنجم .

۴ - ر.ك. بفصل سوم از باب اول .

## فصل چہارم رسالہ جمالی

عين القضاة این رسالہ را برای پادشاہ زادہ جمال الدین شرف الدولہ<sup>۱</sup>  
نوشتہ است و اول رسالہ بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، بہترین چیزها شکرست مرخدایرا کہ  
دارندہ دوجہانست و دانندہ آشکارا و نہانست ، بس درود بر مصطفیٰ (ص) کہ  
سید ولد آدم است و رحمت این عالم است و آن عالم ، و براہل بیتش کہ نور  
شریعت محمد اند و از جہت خدای تعالی منصور و مؤید اند ، اما بعد بدانکہ  
چون اہل ضلالت بسیار کشتند واجب دیدیم عنایت نمودن در بیان مذہبی  
کہ سلف صالح بر آن بودہ اند و خواص و عوام را بدان اقتدا فرمودہ اند و  
کتابی کردیم در این معنی بتمازی و رسالہ علائش نام کردیم از بہر خزانہ  
مولانا تاج الدین علاء الدولہ<sup>۱</sup> و چون از کتاب برداختم این رسالہ پیارسی  
بساختم از بہر پادشاہ زادہ جمال الدین شرف الدولہ و این کتاب در  
رسالہ جمالی کردیم و تفصیلتش در سہ فصل یاد کنیم ان شاء اللہ  
فصل اول بدانکہ مثال پیغمبران مثال طیبسان است و مثال خلق  
بیماران و مثال قرآن مثال خزانہ کہ داروی ہمدہ بیماریہا در آنجا بود و

---

۱- ر . ک شرح حال بفصل پنجم از باب اول



برای این گفت حق تعالی و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝۰۰۰ الخ.

فصل دوم: از این جمله بدانستی که بر پیغمبران و علما واجب است معالجت کردن بیماران و هر کسی را در خور بیماری او معالجت شاید کردن اگر عالمی در خویشتن بیماری بیند معالجت خود بداروئی کند که جاهل را نشاید و خواص را معالجه عوام واجب است، چون اهل بدعت بسیار کشتند سلف صالح واجب دیدند اجماع کردن از بهر عوام بر اعتقادی که ۰۰۰۰۰۰ الخ.

فصل سوم: بدان که کسانی که در کلام خوض کردند مثال ایشان مثال بیماران بود که علت ایشان بدهوی حلال صحت نمی پذیرد بس معالجت کردن ایشان بداروی حرام در ضرورت حلال بود، و در شرع خمر حرام است و لیکن اگر بیماری بود که طبیبان گویند شفای او در خمر است و اگر خمر نخورد بمیرد ۰۰۰۰۰۰ الخ.

رساله کلیه پنج صفحه است<sup>۱</sup> و از نظر سبک بهمان خصوصیات مکتوبات تحریر یافته و بعد از مکتوب ۶۰ مکاتیب نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکید) قرار دارد.

\* سورة ۱۷ آیه ۸۴

۱- نسبت بمشخصات نسخه رجوع کنید بیاورقی فصل هفتم از همین باب.

## فصل پنجم رساله لوایح

این رساله مشتمل است بر ۲۰۱ فصل که در حقائق عشق و احوال  
و اعراض آن تألیف گردیده است<sup>۱</sup>.

اول رساله یا فصل اول بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، روح و عشق هر دو در يك زمان موجود  
شدند و از مکنون در ظهور آمدند روح را بر عشق آمیزشی پدید آمد و عشق  
را با روح آمیزشی ظاهر شد ، چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از  
لطافت بدو آمیخت بقوت آن آمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمدند آنم که  
عشق صفت شد و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت ، حاصل هر دو یکی  
شدند چون یکی به باد نسبت داشت و دیگری با آتش ، باد آتش بر می فروخت  
و آتش مر و را می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب همانند در دنیا  
لا تبقی ولا ندره<sup>۱</sup> بر وجود خواند عشق غالب شده چون بد بر آتش او معشوق  
رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عشق سازیدت  
بود که با معشوق ، زیرا که عشق بر عشق آتش است و آتش بر آتش  
معشوق اسیر است :

۱- در مورد بعضی خصوصیات این رساله همچنین کتب چاپ آن رجوع  
کنید بمقدمه رساله مزبور بتصحیح نگارنده ( چاپ تهران ۱۳۳۷ )

عشق تو امیرست کنون بر جانم بیچاره شده منتظر فرمانم  
در قبضه قدرت اسیرم اکنون چون نیست پدید ای پسر درمانم  
فصول نسبتاً بلند و کوتاه است و تقریباً هر صفحه‌ای از رساله حاوی  
یک الی پنج فصل است .

در مجالس العشاق صفحه هفتاد آمده است که عین القضاة عاشق  
جوانی زرگر بوده و لواطح را در بیان عشق آن جوان نوشته است که در  
هیچ جای از رساله موجود و کتابها و تذکره‌ها مطلبی دال بر تأیید این  
موضوع بنظر نرسید<sup>۱</sup> .

در هر حال رساله ایست بسیار جالب که عین القضاة آنرا بسنن سوانح  
احمد غزالی نوشته است حقیقتاً باید گفت که چه از نظر تعداد و ترتیب  
فصول و چه از نظر کیفیت بیان مطالب و شرح دقائق بر سوانح رجحان  
دارد .

نثر رساله بر خلاف سایر آثار فارسی مصنف اغلب مسجع است و در  
عین حال خیلی سلیس و غیر متکلفانه تحریر یافته است و در واقع شیواترین  
نمونه ایست از نثر شاعرانه قرن ششم<sup>۲</sup> .

نویسنده بآرایش نثر با نظم در این رساله بیشتر از تمهیدات و مکتوبات  
توجه نموده است و سراسر رساله مشحون است بر باعیات فوق العاده رفیق

۱- در طرائق الحقائق و ریاض المارین نیز ضمن تألیفات عین القضاة بر رساله لواطح

اشاره ولی نمونه‌ای ذکر نکرده اند .

۲- در مورد خصوصیات نثر این رساله رجوع کنید به فصل اول از

باب چهارم .

و طرب انگیز از خود مؤلف<sup>۱</sup> که در ضمن بمقدار کمی نیز از اشعار دیگران  
استشهاد کرده است<sup>۲</sup>

بآیات و احادیث نسبتاً کمتر از تمهیدات و مکتوبات استشهاد نموده<sup>۳</sup>  
ولی اغلب برای تشریح و توصیف و روشنگری مطالب تشبیهات و امثله و  
حکایات زیبا و شیرین آورده که در حد خود بی نظیر است .  
در چهار مورد از سوانح استشهاد کرده است :

« خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گوید در سوانح : معشوق  
با عاشق گفت بیا تو من باش گفت اگر من تو گردم آنگاه معشوق در  
باید و در عاشق نیفزاید و چون تو من گردی در معشوق افزاید همه معشوق  
بود و عاشق و نه ، همه ناز بود و نیاز نه ، همه یافت بود و در بایست  
نه ، همه توانگری بود و قلت نه ، همه عزت بود و ذلت نه ، و در این سخن  
درویش گوید :

معشوق اگر بلطف در کار شود      با عاشق خستد تا در بار شود  
معشوق شود عاشق و بی رحمت خود      در عالم او قابل دیدار شود<sup>۴</sup>  
س ۴۲

« آن مقتدای اهل تحقیق احمد غزالی قدس الله روحه  
عاشق زمین ذلت است و معشوق آسمان عزت ، او با ذلت این کی فرهم بد

۱- ر.ک. ۰ به فصل اول از باب پنجم .

۲- ر.ک. ۰ به فصل دوم از باب پنجم .

۳- ر.ک. ۰ به باب ششم .

و ناز او با نیاز این کی بهم شود ، او چاره این و این بیچاره او :

هم سنک زمین و آسمان خون خوردم      نی سیر شدم نه با کسی خو کردم  
آهو بمثل رام شود با مردم      تو می نشوی چه گرد حیلت کردم

ص ۸۱

« و در آن رباعی خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است :

تا جام جهان نمای در دست منست      از روی خرد چرخ برین پست منست  
تا قبله نیست قبله هست منست      هشیارترین خلق جهان مست منست

ص ۴۸

« خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفتند است نقطدهای <sup>دو</sup>بجهم را

در زمین فطرت افکندند تخم <sup>دو</sup>بجو نه <sup>دو</sup>بر آمد هر آینه تخم دوم هم رنگ  
تخم اول باشد سبحانی و انا الحق اگر پدید آید از این اصل پدید آید و این  
معنی بذوق معلوم گردد » ص ۱۲

از مشایخ عرفا بسخنان و حالات حسین بن منصور حلاج - ابوسعید  
ابوالخیر - ذوالنون مصری - با یزید بسطامی - ابوالقاسم گرگانی - شیخ  
شبلی - مالک دینار - شرف شفروه<sup>۱</sup> - منصور مغربی - ابوالحسین نوری -

#### \* سورة ۵ آية ۵۹ \*

۱- آنچه معروف است شرف الدین محمد شفروه از شعرای بزرگ اصفهان  
و از مداحان ارسلان و ظفرل بوده است که در حدود سنه ۶۰۰ فوت کرده ، ضمناً در  
تذکره آتشکده و ریاض الشعراء نیز آمده است که اتابک شبرگیر شرف الدین  
شفروه را بلقب ملک الشعراء مفتخر ساخت که بدین ترتیب از زمان عین القضاة یا  
مانده در پاووقی صفحه بعد

پیر هری - شاه شجاع کرمانی - شیخ ابوعلی فارمدی - عطف - رابعه بصری -  
 حکیم سنائی - یحیی معاذ رازی - استشهاد و اشاره نموده است .  
 مطالب رساله مانند سایر آثار عین القضاة بطرز سؤال و پاسخ برشته  
 تحریر در آمده و مخاطب با کلمات ای دوست - ای عزیز - ای برادر -  
 ای درویش خطاب گردیده است .

کلمه قسم « لعمری » در چند مورد استعمال نهوده است و همچنین  
 عبارت « و ذلک سر عزیز لمن فهم » در خاتمه بعضی از فصول بد پیروی از  
 این عبارت خواجه احمد غزالی در سوانح « و این سری بزرگ است »  
 آورده است و مصراع « کسی سرش نمیداند زبان در آتش زبان در آتش در  
 چند جا بکار برده .

کلمه مقیم را بمعنی پیوسته استعمال کرده است :

بر خاک درش فتاده می باش مقیم گو هر دو جهان سوز از آتش قهر  
 تاریخ تحریر رساله بعد از سال ۵۲۰ بوده است زیرا شیخ احمد غزالی را  
 با دعای قدس الله سره و قدس الله بوحده یاد کرده و چون وفات احمد غزالی  
 در سنه ۵۲۰ بوده است بنا بر این تاریخ رساله نیز باید بعد از این سنه  
 قبل از سنه ۵۲۵ ( تاریخ شهادت عین القضاة ) باشد

مانده از پارو فی صفحه قبل

شیرگیر که در سال ۵۲۵ گشته شده اند تا زمان شرف الدین ته و ... بسیار خواهد  
 بود ولی با استشهادی که عین القضاة از مصموی در رساله اوابیح نموده است  
 وجود او را در سالهای قبل از ۵۲۵ ثابت و صحت عبارت تذکره آتشکده و ریاض  
 الشعراء را نیز تأیید مینماید .

## فصل ششم

### تمهیدات<sup>۱</sup>

کتاب تمهیدات مؤلف از ده تمهید است که عین القضاة همدانی در آن از اصول طریقت و اسرار عرفان بشرح زیر بحث نموده است :

تمهید الاصل الاول : در حقیقت قرآن و نکوهش اهل ظاهر و توجه کردن باحوال دل و لزوم داشتن شیخ مرسالک را و اطاعت او از پیر .

تمهید الاصل الثانی : در بیان اهمیت طلب و شرایط مرد طالب - اقسام طالبان - وجوب اطاعت از پیر و بکار بستن دستورات او - شرایط پیر و صفات مرید منتهی .

تمهید الاصل الثالث : اقسام خلق - فرق بین نبوت و ولایت - منزلهای سالکان - فرق بین یقین و ایمان - احوال قلب - صفات مرد منتهی .

تمهید الاصل الرابع : در بیان و شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه - صفات مرید - افعال خدای تعالی - طرق سلوک برای طی مدارج .

تمهید الاصل الخامس : در لزوم طلب علم و علم لدنی - فرق بین اسلام و ایمان شرط رسیدن باسلام - ایمان مبتدی و ایمان منتهی - سیر

---

۱- این کتاب در ضمیمه کتاب سبع المثانی توسط احمد ( ملقب به نایب الولاية

و مؤید الفقراء ) بن محمد کریم التبریزی و بخط وی در سلخ شوال سنه ۱۴۳۲ هجری قمری در شیراز بطبع رسیده است .

سالک در لاله الا الله و حقیقت نماز و زکوة و صوم و حج .

تمهید الاصل السادس : در بیان عشق - نوع و درجات عشق -

سالک منتهی - عالم محبت - اعراض کردن خواص از بهشت .

تمهید الاصل السابع : در حقیقت روح - قلب و قالب و رابطہ بین

آندو - نهاد آدمی - روح قدسی و روح حیوانی - جان آدمی .

تمهید الاصل الثامن : در حقیقت قرآن - نامہای قرآن - رمز قرآن

با محبوبان - اقسام افعال خلق - بعثت پیغمبر (ص) - گوهر مصطفی (ص)

و گوهر ابلیس - فاعل حقیقی بودن خدا و مجازی بودن محمد (ص) و ابلیس

مرہدایت و ضلالت را - سعادت و شقاوت - قلب و نفس .

تمهید الاصل التاسع : سالکان و اقسام آنان - اقسام کفر - رسیدن

سالک بمقام مشاہدہ خداوندی - عشق ابلیس نسبت بخداوند و قبول وی قہر

و ملامت را - فرق بین عذاب و بلا - اشارہ بکرامات مؤلف (رسیدن بخدمت

حضرت رسول (ص) غیبت از چشم مردمان - امامت و احیاء

تمهید الاصل العاشر : تفسیر آیه نور السموات و الارض - شرح و

بیان اول ما خلق الله نوری و المؤمن مرآة المؤمن - عشق و عاشق و

معشوق - تقسیم شدن عشق الہی بر دو بخش - شناختن تمثیل - متعدد بودن

راه رسیدن بحق تعالی - غیرت خلق و غیرت خدا - اقسام غیبت

یا ایہا الذین آمنوا اصبروا و صبروا و رابطوا - صفات سالک - موت معنوی

- تفسیر ربنا ائیم لنا نورنا - تشبہ و بوجود آمدن هفتاد و دو ملت -

• سورة ۲۴ آیه ۳۵ • سورة ۳ آیه ۲۰ • سورة ۶۶ آیه ۸



اقسام موجودات - اقسام طالبان - قالب بشریت و حکم خطاب و تکلیف در باره آن - زوش های مختلف سالکان - فرمایش حضرت رسول در باره کتاب تمهیدات .

بطوریکه ملاحظه میشود مؤلف بعلت مستی از عشق و شیفتگی در هر تمهیدی مطالب را بهم آمیخته و در واقع از برای مطالب جای معینی نیست و آنچه اقتضای حالش بوده بیان کرده است :

«... من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان کتابت نهم و ترتیب نتوان نگاهداشت که سالک رونده اگر متلون بود اندر تلوین بماند متوقف شود و ساکن ماند سخن گفتن حجاب راه او شود»  
ص ۸

« اما ترتیب نگاه نتوان داشتن : لهما اصل سخن سخت قوی و برجای باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی و عبارتی باشد که عیان آن در عین هر کسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه بود که چون خود را خایب بینم آنچه گویم خود اختیار ما نباشد و آنچه بوقت اختیار دهند خود نوشته شود » ص ۸

ای عزیز گوش دار از خبر رسول (ص) که میفرماید: من عرف نفسه فقد عرف ربه و تو پرسیده احوال مختلف نمیگذارد که ترتیب کتاب حاصل آید اما چه کنم وَاللَّهُ غَابُّ عَلَىٰ أَمْرِهِ \* ص ۱۴

با اینحال معانی بسیار لطیف و دقیق را با قدرت عجیبی بیان و در کسوت الفاظ آورده است :

\*سورة ۱۲ آية ۲۱

« درینا کلمات آن جهانی را با لوح و کاغذ کودکان آوردم آن کس که هنوز حرف شناسد خط مغلوبات را خواندن جهل بود و دانستن مغلوب از وی تمنا باشد » ص ۴۶

کلمات عرفا و صوفیه که قبل از وی بصورت اشاره و رمز و مجمل بوده در این کتاب بصورت روشن و واضحی در آورده و غامض ترین مسائل را بساده ترین وجهی تحلیل کرده است و همچنین تفسیر آیات و احادیث را نیز با بی محابائی انجام داده است :

«... اول ما خلق الله نوری، نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبين لحدوث الله... این باشد دانم که ترا در خاطر آید که محمد (س) را ثمره شجرة الیهی میخوانند این چگونه باشد اگر خواهی که شکست بر خیزد نیک گوش دارا اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن و ترکان خود نخواهم گفتن دیگران چون که در بند خود بودند یار او نهره گفتن نداشتند که گویند » ص ۴۰

نوع بیان عين القضاة عموماً از نوع نشر مرسل و بی تالف است و از خصوصیات وی اینست که مطالب پیچیده و مشکل را غالباً با امثال و تمثیل ثابت کرده و همانطوری که از فهرست مطالب معلوم گردید «در باب معرفت خداوند» مستقلاً شروع نکرده که آنرا پایان برساند بلکه مذمت افکنان را در برده است.

در این کتاب بآیات قرآنی و احادیث نبوی بحد و فور استشهاد نموده و تشبیهات و تمثیلات بسیار لطیف نیز جای بجای آورده است .

اشعار فوق العاده دقیق و رقیق از خودش در خلال نثر آورده<sup>۱</sup> که نماینده قدرت بیان و تفکر و روشن بینی و ژرف اندیشی اوست و اغلب نیز باقتضای مطلب باشعاری از دیگران استشهاد کرده است<sup>۲</sup> .

نثرش بقدری ساده و بی تکلف است که گوئی انسان در خواندن این کتاب با یکی از مردم قرن ششم صحبت میکند .

نسخه چاپی بدون مقدمه است ولی در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مقدمه از قول مؤلف بشرح زیر آورده شده است :

« بسم الله الرحمن الرحيم سپاس آن خدائی را که آفرید عالم را نه از اصلی و نه بر مثالی و استعانت بکردگار معینی یعنی بیاری او، و مراد وی از آفریدن عالم نه آن بود تا خود را منفعتی از آن حاصل کند یا مضرتی از خود دفع گرداند بلکه بآفریدن پیدا کردن قدرت را و ظاهر کردن علت را تا عاقلان بتوفیق وی راه یابند و بدانند که او سبحانه و تعالی حی است و قدیم است و مرید است و سمیع است و بصیر است و متکلم است و حکیم است و قادر است و باقی ، و يفعل الله ما يشاء و يعلم ما يريد\*\* هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند ، نه از اطاعت مطیعان حدیث او را کمالی و

۱- ر.ك. فصل ز باب پنجم .

۲- ر.ك. فصل دوم از باب پنجم .

• سورة ۱۴ آیه ۲۷ •• سورة ۵ آیه ۲

آرایش، و نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصانی و آلاشی، هر که طاعت کرد آن نثاری بود که بر سر خود کرد، و هر که معصیت کرد آن تبری بود که بر پای خود زد، از تکاپوی آب و خاک مقدس است جلال او، و از گفت و گوی خلایق منزّه است کمال او، لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و صد هزاران صلاة و صلوات و تحیات مبارکات به کالبد شریف و روح لطیف و خاک پاک آن صدر نبوت و تاج قنوت و ختم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باد و برخلفای نامدار و فرزندان وی که همه سادات ملت و مهتران شریعت اند و سلم تسلیماً کثیراً، اما بعد این کتاب را تمهیدات نام نهادیم و بده تمهید قسمت کردیم برای عارفان و ارباب تحقیق و واقفان معنی تا درین تأملی شافی کنند و تفکری صافی نمایند تا تذکری ایشان را حاصل گردد ان شاء الله تعالی، ص ۱۰۱

از اکابر صوفیه بسخنان و حالات خواجه احمد غزالی - خواجه محمد غزالی - شیخ شبلی - حسین بن منصور - شیخ بوسعید - ابوالحسن خرقانی - شیخ عبدالله انصاری - سهل عبدالله تستری - حسن بصری - ابوبکر وراق - جنید - ابوالحسن نوری - معروف کرخی - شبان زاعمی - خواجه احمد حموی - شیخ بوسعید خراز - ذوالنون مصری - خواجه حماد - سرخسی - فضیل عیاض - ابوالعباس قصاب - طاوس - ابوبکر تواتکی - استاد ابوعلی دقاق - یوسف عامری - امام ابوبکر اسفراینی - ابوالحسن بستی - شیخ ابو عمرو حلوان - اخی فرج زنجانی - امام ابوبکر قمطبی -

خواجہ امام طالقانی استشہاد و اشارہ کردہ است .  
 فصاحت و بلاغت و روح ایمان و یقینی کہ در این کتاب انسان با آن  
 مصادف می شود و در واقع بی نظیر است .  
 مطالب کتاب عموماً بطرز سؤال و پاسخ و با خطاب ای عزیز و ای  
 دوست بیان گردیده است :

« ... مقصود آنست کہ آنچه آن عزیز بزرگوار بسؤال از من  
 پرسید من بجواب آن دستوری بانہاد و حقیقت خود بردم » ص ۸  
 « و دیگر آنکہ سؤال کہ کردہ بودی کہ کار طالب دارد یا مطلوب  
 بر صدر کتاب شمه شنیدی اینجا نیز بشنو » ص ۴۲

« ای دوست دین و طالب کلمات حق الیقین بدان کہ از سؤالات تو  
 جواب خواهم گفتن یکی **لِلّٰهِ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ** و دیگر اول ما خلق اللہ  
 نوری سیم المؤمن مرآة المؤمن » ص ۳۸

« ای عزیز گوش دار از سؤال خود کہ پرسیدہ **وَسْئَلُكَ عَنِ الرُّوحِ قَلِیْلٌ**  
**الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی** اما ندانستم کہ جملہ چیزها کہ در باطن تو پوشیدہ  
 است بدانستی تا پس از شناخت این همه ، طالب شناخت حقیقت روح باشی؟ »  
 ص ۲۵

و از کلماتی کہ بیشتر استعمال کردہ کلمہ درینجا است کہ در  
 هر صفحه چند بار استعمال نموده و بیتك نیز مصغر بیت آورده است .  
 ص ۳۸

• سورہ ۲۴ آیہ ۳۵ • سورہ ۱۷ آیہ ۸۷

تاریخ تألیف کتاب بعد از سال ۵۲۰ است زیرا احمد غزالی را با دعای رحمة الله علیه و غیره یاد کرده<sup>۱</sup> و چون با تصریحی که از خبر شهادت خود در چند جای از کتاب نموده و همچنین زمان تألیف درست مقارن عہدی بوده که مقدمات قتل او را با تہمت بیدینی فراہم میآوردہ اند: « آخر تو نشیدۂ کہ ہر کہ با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا ہیچ اثر نکند آنگہ حلولی مجازی باشی چہ گوئی آنها کہ مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی، چہ گوئی تو نیز بیدین نباشی معذور دار ایشانرا قل الله ثم ذرہم<sup>۲</sup> ص ۴۷

« کامل الدولہ نوشتہ بود کہ در شہر میگویند کہ عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواہند تو نیز فتوی بده من ہمہ را این وصیت میکنم کہ فتوی این آید نویسند  
وَاللّٰهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَذُرُوْا الْاَشْدٰنَ بِعَدُوْنِ فِیْ اَسْمَائِهِمْ<sup>۳</sup>  
من خود این قتل در سماع بدعا میخوانم » ص ۳۸

بنا بر این تردیدی نمی ماند کہ این کتاب از تألیفات تردیک بسال شہادت عین القضاة است .

متأسفانہ این کتاب چہ در نسخہ چاپی و چہ در اغلب نسخ خطی کہ فعلاً موجود است باسم زبدة الحقائق نامیدہ شدہ است با اینکہ این دو کتاب یکی بفارسی و دیگری بتازی تحریر یافتہ و اصولاً مطالب آنها ہم ربطی با ہم ندارد مع الوصف اغلب تذکرہ نویسان این اشتباه را مرتکب شدہ اند<sup>۴</sup>

۱- ر۰ک۰ بصفحة ۴۴ و ۵۰

۲- سورة ۶ آية ۹۱ •• سورة ۷ آية ۱۷۹

۳- ر۰ک۰ بیاورقی فصل سوم از همین باب .

## فصل ہفتم

### مکتوبات نسخہ کتابخانہ مراد منلا ( ترکیہ )<sup>۱</sup>

این نسخہ حاوی صد و سی و یک مکتوب و رسالہ جمالی است کہ رسالہ جمالی بعد از مکتوب ۶۰ قرار دارد .

مکتوب ۴ و ۶ و ۷ و ۸ از احمد غزالی است کہ بعین القضاة نوشته ولی بقیہ مکاتیب از خود عین القضاة است .

اسامی صاحبان ۸۱ مکتوب یا وسیلہ کاتب تصریح شدہ و یا با توجہ باسم برادر و یا پسر مکتوب الیہ و همچنین شماره مسلسل بعضی از نامہا معین گردیدہ<sup>۴</sup> و در بقیہ نیز با آنکہ تصریح نشدہ از ترتیب مطالب و

---

۱ - نسخہ ایست خطی کہ اخیراً وسیلہ آقای مجتبی مینوی در ترکیہ فیلم برداری و بادارہ انتشارات دبیرخانہ دانشگاہ تہران ارسال گردیدہ است .

تاریخ تحریر نسخہ قرن ہشتم یا ہم ہجری است ، خط تملیقی نسخ بالذنبہ خوب و خود نسخہ نیز روشن و بی نقص و مرتب است ولی کاتب بواسطہ عدم فضل اغلب کلمات را بطور غیر مقرری رسم کردہ است

قطع کتاب ۲۲ × ۱۳ در ۷۴۰ صفحہ ہر صفحہ ۲۱ سطر در حاشیہ صفحات نسخہ اغلب اشعار فارسی در بند و اندرز باخط نستعلیق خوب بعداً اضافہ گردیدہ است و در صفحہ ۷۴۱ نقش مهر ( وقفہ ہذاکتاب مراد ) موجود است .

۱ - مکتوب ۳ را باحمد غزالی

و مکتوب ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و

ماندہ در یاورقی صفحہ بعد





و احوال خلق و اصول عرفان و تصوف بوده و نامدهائی که صوفیه بهم می نوشته اند اغلب متضمن سؤال و جواب و تقاضای حل مشکلی از مشکلات قلب بوده است، باید گفت که مکاتیب هیچ يك از عرفا نه از لحاظ متضمن بودن احوال طریقت و سلوک و نه از لحاظ چاشنی ذوق بیای مکتوبات عین القضاة نمیرسد<sup>۱</sup>. و امید میرود که این اثر نفیس و بی نظیر بزودی وسیله اداره انتشارات دانشگاه تهران چاپ و در دسترس عموم علاقمندان قرار گیرد.

اینک برای اطلاع از مطالب هر مکتوبی خلاصه موضوع آن در زیر فهرست میشود :

- مکتوب اول - در شاهد و مشهود و فرق بین حسد و غیرت .  
 مکتوب دوم - تأکید بآمدن کسی که مکتوب برای او نوشته شده و همچنین سفارش بمعاونت باشارت و عبارت و دل و همت .  
 مکتوب سوم - در ذکر وقایع و سئوالاتی که عین القضاة از امام احمد غزالی نموده است .  
 مکتوب چهارم - از احمد غزالی در جواب وقایع و سئوالاتی که عین القضاة از او نموده است .

---

۱. با تصریحی که خود عین القضاة در صفحه ۸ تمهیدات بشرح زیر نموده :  
 «ای عزیز معذور دارقاضی فضولی مدانی از کجا و این سخن های اسرار از کجا ، گوینده نمیداند که چه میگوید و شنونده چه داند که چه می شنود ، و بسیار سالها بروز کار بیرزگان چون امام سعد الدین بغدادی و چون امام عزالدین و امام ضیاء الدین و خواجه [کامل الدواة والدین نوشتم که مجلدات بود »  
 مانده در یاورقی صفحه ۱۰۵

مکتوب پنجم - در تمیز حق و باطل و آداب سلوک در چهار فصل :

فصل اول - درباره احوال قلب و تزکیه نفس .

فصل دوم - درباره آداب و اعمال شب جمعه .

فصل سوم - درباره آداب طلب .

فصل چهارم - درباره مداومت در ذکر و دعای مخصوص

مکتوب ششم - از احمد غزالی در مراتب سلوک و حل بعضی

مشکلات عین القضاة .

مکتوب هفتم - از احمد غزالی در بیان تقدیر و رفع مشکلات

عین القضاة .

مکتوب هشتم - از احمد غزالی در بیان سلوک و جواب اشکالات

عین القضاة .

مکتوب نهم - در بیان حقیقت طهارت و نجاست و شرح درجات آنها

بخصوص در نماز ، و همچنین شرح کیفیت بعضی از صفات خداوندی و شرح

فاتحة الكتاب و سبحان الله .

مانده از یادرفی صفحه قبل

معمولاً دو مکتوب او خبلی زیاد بوده است که فعلاً جز همین نسخه و دو نسخه دیگر که یکی متعلق به کتابخانه ملی تهران و دیگری به مایه کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار است نسخه دیگری در دست نیست که اولی دارای هشتاد و شش مکتوب و در فصل هشتم این باب درباره آن بحث خواهد شد و دومی دارای هفت مکتوب که بترتیب عبارتند از همان مکتوب ۵۰ و ۵۵ و ۶۰ و ۶۸ و ۷۷ و ۸۵ و ۹۶ نسخه کتابخانه مرادنلا (ترکیه) که مکتوب آخری بررشته مضبوط گردیده است این نسخه در آخر مجموعه (از صفحه ۱۳۶ الی ۲۱۰) قرار دارد که بین سنوات ۶۳۸ و ۶۵۵ تحریر یافته قطع مجموعه ۲ در ۱۸ X ۳۰ سانتیمتر ، بیاز شکر ، کاغذ کرم رنگ هر صفحه از ۱۰ الی ۲۷ سطر ، خط نسخ و شکسته کاتب نامعلوم .

مکتوب دهم - در بیان نیت و شناختن ارکان و شروط نماز و فرق بین رکن و شرط .

مکتوب یازدهم - در کیفیت قدرت و اراده و نتایج حاصله از آن .

مکتوب دوازدهم - در حادث بودن اراده و سبب بودن قدر بوجود مقدر و علم بوجود اراده و محول بودن علم و قدرت و اراده بعلم و قدرت و اراده ازلی و بیان کیفیت قرآن و عشق .

مکتوب سیزدهم - در وابستگی افعال انسانی بقدرت و اراده و علم و کیفیت نیت و انواع نیت .

مکتوب چهاردهم - در نیت و علم و ظن و جهل و وابستگی نیت شخص بآنها و کیفیت پدید آمدن اراده و انواع اراده و نتیجه ایمان قوی و ضعیف در اراده .

مکتوب پانزدهم - در نیت و وابستگی بودن افعال آدمی بقدرت و اراده و علم .

مکتوب شانزدهم - در نیت مخلصان و منافقان و لزوم اطاعت مرید از پیر و عمل صالح و ترك عادت .

مکتوب هفدهم - در تفسیر نیت المؤمن خیر من عمله و بیان نیت و اراده درست و متناسب بودن نیت با ایمان شخص و محدود بودن ثواب اعمال مؤمن و نامحدود بودن ثواب نیت او .

مکتوب هیجدهم - درباره اینکه نیت از شروط است یا ارکان و کیفیت نیت پیش علما و فقهای ظاهر و همچنین پیش اهل سلوک . نیت منتهیان و اصلاان .

مکتوب نوزدهم - در بیان الله اکبر که رکن اول از ارکان نماز است.

مکتوب بیستم - در نفی جسمیت از قدیم و در بانی شیطان .

مکتوب بیست و یکم - در قدیم نبودن جسم و اثبات اینکه صانع

عالم جسم نیست .

مکتوب بیست و دوم - در بیان کل جسم حادث در هفت تمهید :

تمهید اول - در تمیز صفات ذاتی و عرضی .

تمهید دوم - در صفات ذاتی که برای موصوفات ضروری الوجود و صفات

عارضی که ممکن الوجود میباشد .

تمهید سوم - در حکم ممکن الوجود که او را سببی هست که در وجود

آورده .

تمهید چهارم - در اینکه موصوف بصفات عارضی می تواند بود بضرورت آن موصوف

حادث بود .

تمهید پنجم - در اینکه اوصاف عارضی در جسم تواند بود بی آنکه اوصاف

ذاتی تواند بود .

تمهید ششم - در اینکه جسم بی صفت عارضی نتواند بود .

تمهید هفتم - در لباب این مقدمات . پالی طاهر و پالی باطن .

آن و فرق بین خالق و مخلوقات و تمهیل و بیان تالیس و تالیس .

و لیس فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله

مکتوب بیست و سوم - در بیان شرح الله العلی در چهار اصل :

اصل اول - در بیان آنکه اختلاف اوصاف همان دو چیز ضرورت است .

اصل دوم - در بیان آنکه اختلاف صفات باید بذاتیات باشد نه بعوارض .

اصل سوم - در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتی نبود .  
اصل چهارم در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف عارضی هم نتواند بودن .

مکتوب بیست و چهارم - در شرح الله اکبر و اوصاف خداوندی .

مکتوب بیست و پنجم - در شرح الله اکبر و بیان عقائد اهل معرفت

درسه اصل :

اصل اول - در شرح این نظر که: ما فی الوجود الا الله .

اصل دوم - در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و افعاله :

اصل سوم - در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله .

مکتوب بیست و ششم - در اوصاف قدیم در چهار اصل :

اصل اول - در علم ازل .

اصل دوم - در اراده ازل .

اصل سوم - در قدرت ازل .

اصل چهارم - در حقایق سمع و بصر و کلام ازل .

مکتوب بیست و هفتم - در علم ازل و آراء مختلف در باره آن .

اقسام علم و طریق شناختن اوصاف خداوندی .

مکتوب بیست و هشتم - در شرح الله اکبر و شرح صفات و بیان وضع

الفاظ برای اوصاف خدای تعالی .

مکتوب بیست و نهم - در صفات خدای تعالی .

مکتوب سی ام - در صفات واجب و محال باری تعالی . علم خالق .

قدرت خالق . اراده خالق و محبت خالق .

مکتوب سی و یکم - در بیان صفات خداوندی .

مکتوب سی و دوم - در صفات ازل . علم ازل . تفاوت میان آدمی و

خدای تعالی در علم و قدرت .

مکتوب سی و سوم - در علم و قدرت خدای تعالی و فرق میان علم

و قدرت خدای تعالی با علم و قدرت آدمی .

مکتوب سی و چهارم - نظر عارف و عامی . ادراک حسی . ادراک

عقلی . ادراک معرفتی و علم ازل .

مکتوب سی و پنجم - در شرح الله اکبر و اشاره بصفات و اسماء

خداوندی .

مکتوب سی و ششم - در شرح اکبر و علت گفتن کسراً بعد از الله

اکبر . درجات ایمان . مقامات سالک .

مکتوب سی و هفتم - در بیان سعادت قصوی و لقاء الله . معرفت الله

و مبادی معرفت و کیفیت علم یقین بذات و صفات و علم خدا و رسیدن بسعادت

قصوی و رحمت و غضب خداوندی و لفظ مشترك و متشابه در چهار تمهید

و يك فصل :

تمهید الاصل الاول - در اسماء خداوندی و فرق بین این اسامی در اطلاق آن برای انسان .

تمهید الاصل الثانی - در بیان اینکه هر صفتی که خدای تعالی را هست همه اول موضوعست لغیره من الحوادث ثم وصف به الحق .

تمهید الاصل الثالث - در بیان اطلاق صفات قادر و عالم و سمیع و بصیر و امثال اینها برای بشر از روی عادت .

تمهید الاصل الرابع - در شرح صفات .

فصل - در کیفیت ترقی از صفات حدثان بقدم .

مکتوب سی و هشتم - در تفسیر آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ

مؤمن \* پیدا شدن مذهب قدر و کیفیت آن و صفات الهی و کیفیت خیر و شر و حال سالک .

مکتوب سی و نهم - در اصول مذهب و در کیفیت مذهب قدریان در

شش اصل :

اصل اول - در بیان آنکه الفاظ مشترك الدلالة است لابد هر که نداند در غلط افتد .

اصل دوم - در بیان آنکه سخنهای و اصلاان لابد مشترك الدلالة بود و جز چنین نتواند بود .

اصل سوم - خیر و شر در مذهب قدر .

اصل چهارم - در بیان آنکه همه مذاهب یا اغلب مذاهب را اصل راست

بوده است و بروز گار محرف شده از ناقلان .

اصل پنجم - در بیان آنکه تحریف را بسیار اسبابست و چند از این نوع بود در شمار نتوان آورد و هر کسی را بدان وقوفی نتواند بود .

اصل ششم - در بیان آنکه سالک بضرورت برین مذاهب گذر کنند .

مکتوب چہلم - راجع باثبات تحریف در مذہب قدر و بوجود آمدن

شر و صحیح بودن اصول مذاہب و بطلان مذاہب بواسطہ تحریف ناقلان بد .

مکتوب چہل و یکم - در کیفیت حصول معرفت .

مکتوب چہل و دوم - در طلب علم و شرح حدیث : الایمان نف و

سبعون باباً ، و کیفیت سلوک .

مکتوب چہل و سوم - در بیان طلب علمی کہ برسالك فرض راضی است

و همچنین بیان درجات ایمان .

مکتوب چہل و چهارم - سعی کردن در قطع شوائب دنیوی و اقسام

سالکان . اجتناب سالک از محظورات و مکروهات و اشتغال وی بواجبات

و مندوبات و شناختن سالک معاصی و طاعات اعضای بدن را . کیفیت نماز

حضور قلب . زکوٰۃ و صدقہ و صوم و حج .

مکتوب چہل و پنجم - در فہم معانی و مراتب قرآن و قسمہائی قرآن

کہ سوگندہائی عاشق و معشوق دارد و در بیان فرق بین ظاہر و باطن

مصطفی (س) .

مکتوب چہل و ششم - در حقیقت نیت و بیان اثرات نیت و اشتغال

الدلالة بودن الفاظ .

مکتوب چہل و ہفتم - در شرح اللہ يتوفى الانفس .



مکتوب چهل و هشتم - در سلوک و خواص نبوت و قدرت .

مکتوب چهل و نهم - در کیفیت خواب و اقسام ادراک و کیفیت

تعبیر و واقعه گفتن پیر بامرید .

مکتوب پنجاهم - در علم و فهم و حفظ علماء . ملکوتی بودن قدرت

و اراده و علم . حقیقت لفظ و معنی . علماء السوء . جهال السوء .

مکتوب پنجاه و یکم - در کیفیت کاتب و مکتوب الیه . واسطه بودن

عقل بین دماغ و دل . مناسبت عرش و قلم و لوح و کرسی . منتظر بودن

مرید مر فرمان پیر را . کیفیت سیر سالک تا مقام فنا .

مکتوب پنجاه و دوم - در اقسام آدمی . لزوم داشتن پیر و اطاعت

محض از او . بی نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب پنجاه و سوم - در جواب اشکال مرید ( دیدن اراده خداوندی

در آئینه جان پیر ) .

مکتوب پنجاه و چهارم - در بیان پیر و مرید و شرح ارکان دل و

حقیقت اعمال و مقامات سالک .

مکتوب پنجاه و پنجم - در شرح سورة الفاتحة . اقسام قاریان قرآن

و در اطاعت سالک از پیر .

مکتوب پنجاه و ششم - در شرح آیه يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم .

مکتوب پنجاه و هفتم - در بیان آیه يا ايها الناس اذكروا نعمت الله عليكم .

و شرح نعم خداوندی .

مکتوب پنجاه و هشتم - در شرح و معنی اذكروا نعمت الله .

مکتوب پنجاه و نهم - در شرح: طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة و شرح پنج رکن ايمان .

مکتوب شصتم - در بيان واجب و حرام و مباح در ده تمهيد :

تمهيد اصل اول - در مقصود .

تمهيد اصل ثاني - در آفرينش که دو قسم میباشد .

تمهيد اصل ثالث - حکمت در چگونگی خلقت موجودات .

تمهيد اصل رابع - در سعادت و شقاوت .

تمهيد اصل خامس - در فرستادن انبياء برای آگاه گردانیدن بشر

تمهيد اصل سادس - در پنج حکم شرعی .

تمهيد اصل سابع - در کیفیت واجب .

تمهيد اصل ثامن - وابسته بودن سعادت به محبت خدای عزوجل .

تمهيد اصل تاسع - در سعادت اخروی و واجب و حرام .

تمهيد اصل عاشر - در لباب این مقدمات .

مکتوب شصت و یکم - در جواب کاغذینکه باو نوشته شده و بیان

کیفیت شکوی و جزع خود از زندان و علت تحریر رساله شکوی الغریب .

مکتوب شصت و دوم - در بیان مجتهد و احکام شرع . پاسخ سؤال

مرید .

مکتوب شصت و سوم - در بی نتیجه بودن اعمال مرید بدستور

و سفارش بمتوجه بودن مرید بدستورات پیر و تطبیق اعمال خود بادستورات او

مکتوب شصت و چهارم - در ارشاد مرید و نشان دادن راه سلوک و

ایراد گرفتن به وقفی که کامل الدوله کرده بوده و همچنین در بیان

شرایط پیری .

• مکتوب شصت و پنجم - در نکوہش از اعمال مرید کہ بر خلاف

فرمان وی بودہ و اشارہ بہ بیفایدہ بودن اعمال مرید بدون دستور پیر .

• مکتوب شصت و ششم - در اطاعت تابع از متبوع و تفسیر آیہ

یا ایہا الذین آمنوا لاتقدموا بین یدئ اللہ و رسولہ .

• مکتوب شصت و ہفتم - در کیفیت صراط مستقیم و اخلاص .

• مکتوب شصت و ہشتم - درزراہ سلوک و تجریص نمودن مرید بہ طلب

و اشارہ بہ حدیث: اطلبوا العلم و اوکان بالصین و حدیث: طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و مسلمة .

• مکتوب شصت و نہم - در جواب نوشتہ مرید و همچنین بیان کیفیت

سلوک و شرح: حاسبوا انفسکم قبل ان تجاسبوا .

• مکتوب ہفتاد و یکم - در مراتب سالکان و غافلان و خطاب قرآن با آنان .

• مکتوب ہفتاد و یکم - در جواب نوشتہ مرید و مراتب سلوک .

• مکتوب ہفتاد و دوم - در جواب کاغذ مرید و امر او بصر و تشویق

او در راہ سلوک .

• مکتوب ہفتاد و سوم - ارشاد مرید و انتقاد از اعمال او .

• مکتوب ہفتاد و چہارم - در سعادت و شقاوت آدمی و کوشش برای

رسیدن بسعادت .

• مکتوب ہفتاد و پنجم - در توجہ دادن مرید بحقایق امور و حل

مشکلات وی و بیان شقاوت و سعادت .

مکتوب هفتاد و ششم - در سفارش بدعا در روز چهارشنبه بخصوص  
بر سر تربت و حقیقت قصه یوسف و تعلیم دعا برای روز آدینه و وقت طلوع  
و بعد از نماز ظهر و وقت غروب .

مکتوب هفتاد و هفتم - در بیان تقدیر و حقیقت واقعه یوسف .

مکتوب هفتاد و هشتم - در احوال دل .

مکتوب هفتاد و نهم - در بیان مسخر بودن آدنیان برای انجام کاری

معین که در تقدیر است و همچنین مأمور بودن موجودات هر يك از ملك و  
ملكوت برای کاری معین .

مکتوب هشتادم - در کیفیت رد بلا بوسیله دعا و شرح افعال انسانی

و نفوس آدمی .

مکتوب هشتاد و یکم - اشاره بمکتوب مرید و سفارش بمطالعہ

مکتوباتیکه باو نوشته و اشاره بمراتب مرید و ترقی وی در سلوک .

مکتوب هشتاد و دوم - در بیان حدیث : انت رب محمد الم یخاق

محمداً .

مکتوب هشتاد و سوم - در جواب سؤال مرید ( در باره غایب شدن )

جز خدا و عارفان بخدا دیگران از آن اطلاعی ندارند ) .

جواب سؤال دوم مرید و شب قدر .

مکتوب هشتاد و چهارم - در بیان حرکات و سکون و عقده حکمانی

قدیم در باره کیفیت حرکات و سکون و تپاه شدن دل از تعصب و تقلید و

مزاج، و بیان اوصافی که مرد را بخدای تعالی نزدیک یا دور میکند

مکتوب هشتماد و پنجم - در کیفیت نوشتن مکتوب از طرف کاتب .  
کیفیت صحبت خداوند با حضرت رسول (ص) در قرآن .

مکتوب هشتماد و ششم - در لزوم طلب .

مکتوب هشتماد و هفتم - در سعادت و اقسام آن و کیفیت شکر بر نعم الهی

و بیان از کُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ \*

مکتوب هشتماد و هشتم - در بیان کیفیت مجاهدت سالک و آیه

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا \*\*

مکتوب هشتماد و نهم - در جواب نوشته مرید و در بیان کیفیت

آشنائی درون و پختگی مرید :

مکتوب نودم - در مراتب سلوک و سفارش به نیکی و تعلیم دعا .

مکتوب نود و یکم در بیان مراتب سلوک .

مکتوب نود و دوم - مختصری در دانستن تقدیر و احکام ازلی و لقاء

الله و کفر و ایمان و اقسام کفر و عشق .

مکتوب نود و سوم - در بیان میزان سنجش هر چیزی .

مکتوب نود و چهارم - در بیان مقامات سلوک و عشق و دل و حدیث

پیری و مریدی .

مکتوب نود و پنجم - در بیان حقیقت و مجاز . فنا و وصال و فراق .

کافران و ظاهر بینان و حقیقت قرآن .

مکتوب نود و ششم - در مراتب ایمان و تصدیق و یقین و جواب سؤال مرید .

مکتوب نود و هفتم - در جواب نوشته مرید و دستور در راه سلوک و

•سوره ۳۵ آیه ۳۰ - سوره ۲۹ آیه ۶۹•

طلب و بیان مراتب ایمان .

مکتوب نود و هشتم - در کیفیت طلب و بیان حروف مقطوع قرآن و

حقیقت قرآن و بی نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب نود و نهم - در بیان رزق عموم و رزق خصوص و مراتب سلوک .

مکتوب صد - در معرفت بذات و صفات و افعال خدای تعالی .

اقسام افعال . عرض آیات الهی بر دیدن مرید و مراتب سالک در این مقام .

مکتوب صد و یکم - در جواب کاغذ مرید و اشاره به فرق بین سعادت

و شقاوت .

مکتوب صد و دوم - در عشق و بیان عشق ابلیس . قلم الله . اقسام دلہای

آدمیان و شرح و اصلان .

مکتوب صد و سوم - در بیان عشق و قبول لعنت خدا از طرف ابلیس

و علت سجده نکردن او بر آدم .

مکتوب صد و چهارم - در مقام ابلیس و عشق .

مکتوب صد و پنجم - در مراتب تسلیم و فنا .

مکتوب صد و ششم - در بیان عشق و مراتب آن .

مکتوب صد و هفتم - در عشق و وصل و فراق و اقسام سالکان .

مکتوب صد و هشتم - در کیفیت پیر و مرید و بیان عشق و معرفت .

اشکال مرید

مکتوب صد و نهم - در کیفیت خلقت جنہ و انات در شش فصل .

فصل اول - در تفاوت میان دلہای آدمیان .

فصل دوم - در حال طالب .

فصل سوم - در فرق بین مقام و حال در سالک .

فصل چهارم - در قبض و بسط .

فصل پنجم - در حالات سالک و شکر و صبر در فراق و وصال .

فصل ششم - در بیان اینکه کمال قبض ابدی از مشاهده اراده ازل بر خیزد .

مکتوب صد و دهم - در بیان مراتب سلوک .

مکتوب صد و یازدهم - در خلاصی یافتن از علایق دنیوی در

شش فصل :

فصل اول - در تقدیر و حکمت الهی .

فصل دوم - در حمایت فرمان پیر از مرید .

فصل سوم - در لزوم متوجه بودن همگی دل مرید بفرمان پیر .

فصل چهارم - ترقی هر کس در راه سلوک بقدر استعداد خویش .

فصل پنجم - بیرون شدن مرید بواسطه پراکندگی از حمایت پیر .

فصل ششم - ترك هر عملی که بدون فرمان پیر است حتی زیارت و روزه داشتن .

مکتوب صد و دوازدهم - در جواب نامه مرید و دستور باینکه مرید

باید حرکات و سکانات پیر را بر محك خود زند و همچنین بیان مراتب سلوک و شرائط وصول .

مکتوب صد و سیزدهم - در بجا آوردن اعمال صالحه و مغرور

نبون و ترك مناهى .

مکتوب صد و چهاردهم - در جواب نوشته مرید و سفارش بترك

علائق .

مکتوب صد و پانزدهم - در بیان آیه کدر نفس ذائقة الموت و سعی

در عمل و بجد بودن در کار .

مکتوب صد و شانزدهم - در تقدیر و ارشاد مرید و سفارش او بجهت

در زاه طلب .

مکتوب صد و هفدهم - در اعراض از علائق دنیا و متوجه شدن بسوی

آخرت و دعا بدرگاه خداوندی .

مکتوب صد و هیجدهم - در اطاعت مرید از پیر و دلتنگ نشدن او

از و اخواست پیر .

مکتوب صد و نوزدهم - در پختن شدن عاشق برای قهر و لطف معشوق .

مکتوب صد و بیستم - در جواب نامه مرید و شرح الخبر فیما اختاره

الله و سفارش در مشغول شدن بخود و عریضه نکردن .

مکتوب صد و بیست و یکم - در اثر واقعه انقضا از اعتبار مرید

مکتوب صد و بیست و دوم - در صرف نمودن نفس در دنیا

ابدی و راحتی سرمدی و طلب .

مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان سادگی

مکتوب صد و بیست و چهارم - سفارش مرید در بیان به حقیقت و



نموده شدن جمال عاشق بمعشوق .

مکتوب صد و بیست و پنجم - در اقسام سالکان و کیفیت سلوک .

مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان طاعات و حقیقت قرآن و اسرار

عشق و فهم عاشق از نامه معشوق .

مکتوب صد و بیست و هفتم - در سلوک و بیان حال و مقام سالکان .

مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان اعراض از علائق دنیوی و

اشاره بدعا .

مکتوب صد و بیست و نهم - در نقل دعائی از حضرت رسول (ص)

وقت قیام شب .

مکتوب صد و سی ام - در مراحل سلوک .

مکتوب صد و سی و یکم - در بیان حال ظاهر بینان و مراتب سلوک .

تعبیر دیدن بزرگان و انبیاء در خواب .

بطوریکه ملاحظه می شود مطالب مکاتیب خیلی متنوع است و علتس هم

اینست که اصولا مبنای نوشته های متصوفه ( بر خلاف کتب علمی و ادبی که

روی موضوع بخصوص و یا افسانه و داستانی تحریر می شود ) روی ذوق و

حال است و بهمین مناسبت مکتوبات نیز مشحون است بحقائق و رموز

بیشماری از مراحل سلوک و عرفان که بمقتضای حال سالک و خود نویسنده

بیان گردیده است :

« گاه گاه چندان بنویسم و بگویم که خود را بر آن ملامت کنم و

از خدای تعالی استغفار خواهم و گاه گاه چندان بسته شوم که يك حرف

نویسم و نگویم « م ت ۳۳

« اکنون بعالم دیگری افتادم و تا این نامه می نویسم در صد هزار عالم پیران و جولان کردم ولیکن پدید بود که وا عالم ملکی از ملکوت چه توان آورد » م ت ۱۰۲

استشهاد بآیات و احادیث در مکتوبات نیز مانند تمهیدات بعد و فور موجود است و نویسندگان اغلب اشعاری باقتضای مطلب و برای تکمیل معنی از خود آورده و بندرت هم با شعاری از دیگران استشهاد کرده است<sup>۱</sup>

استشهاد ببعضی امثله نیز جز بضرورت و برای تفهیم مقاصد صورت نگرفته است :

« ..... و هر چه نوشته ام در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته ام و جز بعضی امثله منقول و مسموع نبود در مکتوبات من و اگر نه آنستی که بطریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی هرگز در خاطر من نگذشتی » م ت ۳۹

« ..... و هر چه در مکتوبات من بینی همه این حکم دارد که جمله مولدات خاطر من بود الا آن قدر که تفهیم مقاصد خود را بیاورم آنچه آورده باشند و من بضرورت در مکتوب خود آورم . » م ت ۴۰

در مکتوب سی و دوم نوشته « مرغان چندین سال در طلب سمرق بودند چون بدر گاه او رسیدند سالهای بسیار بار میخواستند و نبود و بعد اللتیا و التي جواب ایشان دادند که ان الله اعنى من العالمين \* همد را نیست

۱. ر . ک . بیاب پنجم فصل ۱ و ۲

• سوره ۲۹ آیه ۵

وقت کردند و كَمَّ اَمَلِكُنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ \* که بنظر میرسد شاید شیخ عطار منطق الطیر خود را با توجه باین موضوع و رساله عقل سرخ شیخ شهاب الدین سهروردی بنظم آورده است .

عین القضاة سعی کرده که همه مشکلات مرید را به بهترین وجهی حل و بطرز ساده و روشنی آنرا در مکاتیب خود بیان نماید :

«ای عزیز هر چه مشکل بود می پرس تا همه را بیان کنم که بجای من هیچ کس احسانی نکند» م ت ۱۰۲

«حالی تو برادر این مکتوب را مطالعه میکن پیوسته و اگر وقتی ترا نهاده اند که وامن افتی نور علی نور بود هر چه ترا و غیره را از این مکتوبات مشکل بود از من پرس و از هیچ آدمی دیگر پرس البته که من دانم که این همه چیست و همان تا باندک نداری این مکتوبات که اگر در کل عالم بگردی کس را نیابی که از این بوئی دارد» م ت ۴۰

واصرار داشته که نوشته های او بدست نا مستعدان نیفتد :

«و این قدر که در این چند مکتوب نوشتم اگر چه سخت کودکانه است عالمی بگردی و از هیچ کس يك کلمه از این نشنوی و تجربه از این نیز میکن که زیانی ندارد و از معانی صفات ازل هر کجا که دعوی بینی چیزی می پرس و این نوشته ها پیوسته میخوان و چنان نکن که یکبار فرو میخوانی سر سری و از دست بدهی و بترس از این مکتوبها در دست نا مستعدان نهادن مگردانی که او را از این گفتنی است و بترس از آنکه

این مکتوبها همه دیگران را بود و ترا از آن هیچ نصیب نباشد « م ۳۳  
 نثر مکتوبات همانطوری که قبلا اشاره شد بسیار ساده و بی تکلف  
 است و ذوق سرشار نویسنده آنرا از هر قیدی زهائی داده است و در واقع  
 نثریست بزبان امروز بلکه ساده تر .

نویسنده همش مصروف بیان حقایق بوده و بعالم الفاظ توجهی  
 نداشته است .

جملات و لغات و ترکیبات عربی زیاد بکار برده و همچنین جملات  
 دعائی نیز اغلب عربی آورده است :

« فی وقت دون وقت ، و فی حال دون حال » م ۱۹

« و هذه اسرار غامضة » م ۳۷

« کل حادث لابد له من سبب » « الممكن لا یترجح جانب وجوده

على جانب عدمه الا بمرجح والمرجح ان كان ممكنا فيحتاج وجوده ايضا الى

مرجح وهكذا يتسلسل كلامهم الى ان يقولوا بالآخر « م ۱۹

« المحال ما يكون عدمه ضروريا و الواجب ما يكون وجوده ضروريا

و الممكن ما لا ضرورة في وجوده و لا في عدمه » « وجود الكتاب قبل وجود

المکتوب » م ۱۹

« و هاهنا قد خرج عنان القلم عن قبضة الأجزاء و قد يخرج

م ۸۵

« و بعد انجرام الازادة و عدم الموانع يكون وجود المقدم ضروريا

اعنى وجود الفعل او الترك » م ۸۵

« قرب الابدان مع تباعد القلوب » مت ۹۵

فی اوقاتنا - ولا مزید علیہ - علی کل حال - وما فی الاجل - فاذا -  
 لایاس - لابل - عجبا - ارباب البصائر - ارجو - من حیث التحقیق - من  
 حیث ظنه الفاسد - علی التفصیل - علی الاجمال - محال الوجود - قبل  
 وجود الموجودات - من حیث الظاهر - و اعجب ما علی وجه الارض -  
 بطریق الاستعارة او بطریق المجاز والاشتقاق - ولا القدر القلیل - من هذا -  
 كذلك منها - اهم المهمات و افرض الفرائض - و هذا المعنی هو الاسبغ  
 الی الفهم - قبل الوصول الی کمالها - جنین فی رحم لابل نقطة بین الصلب  
 والثرائب «

مع الوصف از فصاحت و بلاغت مکتوبات چیزی کسر و یا فهم آنرا  
 مشکل نکرده است و در واقع باید گفت این اصطلاحات و لغات و ترکیبات  
 اغلب در مصطلحات و محاورات مردم آن روز معمول و جاری بوده است .  
 کلمات مصغر از قبیل : تصرفك - رنجك - فصلك - نصیبك - چیزك -  
 حرفك - تناسبك - بیشترك - بیخردك - تنبیهك - روشن ترك - روزك - راحتك  
 - بهترك آورده است .

ولغات زیبا و نادری از قبیل و اخواست و بهانه گاه و نشانگاه استعمال  
 نموده است و از جملات عربی که بیشتر استعمال کرده عبارتند از : ارجو -  
 لعمری - لابل .

از سخنان و حالات مشایخ بیشتر به خواجه محمد غزالی - خواجه  
 احمد غزالی - خواجه محمد حموی - شیخ ابوالقاسم گرکانی - شیخ برکه -

شیخ فتحه<sup>۱</sup> و از کتب نیز به قوت القلوب و احیاء العلوم توجه داشته است<sup>۲</sup>  
 کلیه مکتوبات با بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین شروع شده‌اند.  
 قسمت ۱۱ مکتوب پشت سر هم و تقریباً علی الدوام تحریر یافته  
 است :

« دیروز میخواستم چیزی بنویسم از آن خود دور افتادم ان شاء الله

امروز نوشته شود » م ۱۱

« بدان ای برادر اغز اطال الله بقاءک فی رضاه که در مکتوب دیروز

بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الا بواسطه صفتی که

آنرا قدرت خوانند » م ۱۲

« سه مکتوب نوشتم در معنی نیت و هنوز مقصودم تمام نیست »

م ۱۳

هفت مکتوب تا غایت نوشتم در نیت و همه شعب را بیان شافی بکردم،

م ۱۷

« وعده سابق است که در ارکان و شروط نماز چیزی بنویسم و در بیان

نیت سخن دراز گشت » م ۱۸

« دیروز وعده داده‌ام برادر اغز را سلك الله بمسبیل رضاه فی عافته از

بهر او چیزی بنویسم » م ۲۱

چند روز است تا در شرح صفات چیزی می نویسم » م ۲۹

۱- ر.ك. ۰ بمکتوب ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۴۰ و

۴۵ و ۴۷ و ۵۲ و ۶۵ و ۸۳ و ۹۴ و ۹۶ و ۱۱۷ و ۱۲۷ .

۲- ر.ك. ۰ بمکتوب ۱۷ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۴ و ۷۰

« اول که این نوشته‌ها را ابتدا کردم در بیان ارکان و شروط نماز بر آن چنان بود که غایتش ده نوشته بود اکنون این بیست و هفتم است »

م ت ۳۶

« تا این غایتی چهار نوشته مستوفی فرستادم و این پنجم است و از آن

عزیز دو نوشته رسیده است » م ت ۹۶

« بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌ام در معنی آنکه مذهب

قدر محرفست و قدری تحریف مذاهب را بیان کرده‌ام » م ت ۴۰

و همچنین معلوم میدارد که تاریخ کتابت اکثر آنها پس از سال ۵۲۰

بوده است زیرا خواجه احمد غزالی را با کلمه رضی الله عنه و رحمه الله و

رحمة الله علیه و احسن الله مثواه یاد کرده است :

« از خواجه محمد حموی و از خواجه غزالی رضی الله عنهما شنیدم

که روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که

محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی » م ت ۱۷

« خواجه امام غزالی رحمه الله چنین میگوید که قرآن مشتمل است

بر نوع اول از بیان که بفهم عموم نزدیکتر است و این نوع دوم خصوص را

بکار است » م ت ۱۹

« از خواجه احمد غزالی رحمه الله علیه شنیدم که هرگز شیخ

ابوالقاسم گرگانی رحمه الله علیه ابلیس (نکفتی) بل چون نام او بردی ۰۰۰۰

م ت ۲۰

« خواجه احمد و برادرش محمد غزالی احسن الله مثواهما را عقیدت

آن بود که احاطه جسمانی بود، مت ۸۳

« اما دریغ از آنست که چندین سال طالب چیزی از این نبوده و جان نکنده در طلب این حقایق تا قدر این بدانستی چون غزالی رحمة الله علیه باید تا قدر این بداند » مت ۴۵

و از مکتوب ۶۱ بر میآید که آنرا در زمان قید و گرفتاری خود و حتی بعد از شکوی نوشته است :

« تسلیتی که آن برادر عزیز امدالله بقاه و جمع آخرتد خیرامن دنیا فرموده بود مطالعت کردم و در آن آسایش بسیار و راحت فراوان بدل و جان آمد و آن الفاظ رشیق و معانی لطیف را بدل و جان استقبال کردم »  
 « يا اَسْفَى عَلَى يَوْسُفَءَ در دیده از باب عشق جهانی دیگرست و اگر نه

سودای یوسف بود یوسف نشانه کاری بود بس اعتراض را مجال نیست از الوند و ماوشان و حدیث عاشقان بحسن ظن مطالعه باید کرد که شکوی

و رنجوری نه با همدانست که کاری دیگر است زندان زندان فراق معشوق

است و خلاص یافتن معشوقست و در این معنی خود را نمخوانم اما میگویم

که روا باشد که دیگری چنین سخن گوید و هیچ اعتراض بر وی نتوان کرد

در عشق بسیار مقاماتست که در آنجا شکوی و جزع عاشق مظلوم معشوق

بود نه صبر و تصبر او و این جزع عاشق نداند و نهایت عالم کس نداند . . . . .

« ای جوانمرد چون صابر نباشم دعوی صبر کنم دروغ بود و اگر

کرده‌ام از راه بشریت عام کرده‌ام مرد آن و اگر در زبده الحقائق دعوی

کرده‌ام آن از ده سال باز ساختم ما در آن دعاوی عریض و طویل که

• سورة ۱۲ آیه ۸۴



« اکنون مانده نیست ... »

نظر باینکه تألیف زبده الحقائق در ۲۳ سالگی مؤلف بوده است پس تاریخ تحریر این مکتوب در ۳۳ سالگی وی یعنی در حدود سال ۵۲۵ و نزدیک بتاریخ شهادت اوست .

و ضمناً برمیآید که مکتوب ۹۱ و ۱۰۷ و ۱۱۵ را نیز در موقع حبس و گرفتاری نوشته است :

« ارجو که از ادبار خود برهم اما هنوز دور است و علی الله تیسیر کل عسیر  
وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ • « م ت ۹۱

« مرا بدعا یاددار باشد که از این ادبار رهائی یابم ببرکت همت تو »

م ت ۱۰۷

« سه چهار ماه است تا بمنازل سخت افتاده ام خوی نکرده ام بچنین

زندگانی » م ت ۱۱۵

نصایح در مکتوبات :

در مکتوبات از جمله دستورهای اخلاقی که بعزیم داده آن خدمت

کفش مردان کردن است :

« اگر خواهی که بروزگار بحقائق آن بررسی خدمت کفش مردان کن

که ضرورت ترا در دلی جای کند » م ت ۳۵

« ... اگر او را خواهی در خدمت کفش دوستی از آن اوجهد کن »

م ت ۱۳۱

« هیئات تو چه دانی که چه میرود ، ای مسکین در خدمت سلطان

محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار  
عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر « م ت ۴۲  
« از عادت آنگاه برخاسته باشی که خدمت کفش کنی و خدمت کفش  
نه آن بود که کفش راست نهی که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید  
دست فرا کفش مردان کنی « م ت ۱۵

«... خدمت کفش مردی کن و هذا اقرب الطريق « م ت ۱۰۳

«... اما تا خدمت کفش نکنی بدین نرسی « م ت ۳۹

«... اگر چه این همه شرح بنو شتم زیرا که این از راه خدمت

کفش مردان بدست توان آورد از خدمت سلطان بدست نیاید « م ت ۴۵  
و ضمناً بدعا در روز جمعه برای احوال قلبی و معنوی زیاد سفارش  
کرده است :

« روز آدینه بغنیمت دار وقت الغروب ما را نیز بدعا یاددار « م ت ۵۰

«... این دعا میگوید و روز آدینه دل حاضر دارد و علی الخصوص

وقت طلوع و غروب « م ت ۹۰

« روز آدینه دل حاضر دارد علی الخصوص وقت طلوع و غروب ما را

در این اوقات فراموش نکند و در سجود و نماز آدینه همچنین ما را بدعا

یاد دارد « م ت ۹۶

و همچنین گفته است در هفته يك روز روزه بدار :

« در هفته روزی روزه دار اگر دوشنبه بود اولیتر « م ت ۷۰

در خاتمه اغلب مکاتیب از جمله چیزهایی که مکرر در مکرر بهمرید

سفارش نموده آن عبارت از احسان و صدقه و نیکی بمردم است که اصرار او در این مورد خیلی قابل توجه است :

« ای برادر چندانکه توانی ظلم مکن و با ظالمان یکی مباش  
 اَلَا اِنَّتُمْ اَنْتُمْ اَللّٰهُ عَلَى الظَّالِمِيْنَ • فراموش مکن و تا توانی راحتی میرسان بدرویشی،  
 و مال و جاه و قلم خود را در راه عاجزان مصروف دار و هیچ اندیشه ندار و  
 این راهی عظیم است که ترا و نمودم اگر توانی و دانی که چه میشنوی و  
 یقین دان که چون تو شر خود از خود و دیگران و داشتنی شر هیچ کس بتو  
 نرسد در آن کوش که شر خود از خود کفایت کنی چون شر تو از تو  
 برخیزد همه عالم را دوست خود بینی و در هر حال که آدمی بود نشاید که  
 طمع از خدای تعالی منقطع کند و تو اگر چه دوری نشاید که طمع منقطع کنی  
 و الله تعالی يجعلك من امة محمد صلعم والحمد لله رب العالمين » م ۲۲  
 مخاطب مکتوب را مکرر با کلمات ای دوست و ای عزیز و جوان  
 مردا و ای برادر خطاب کرده است .

## فصل هشتم

### مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران<sup>۱</sup>

نسخه موجود از هشتاد و شش مکتوب تشکیل یافته است و بعد از مکتوب چهل نیز رساله جمالی قرار دارد .

۱- قطع نسخه ۱۴ × ۲۲٫۵ سانتی متر، جلد تیماج، کاغذ کاهی متوسط که در پشت جلد عنوان مکاتیب العرفا و در صفحه اول ورق ضمیمه اول جمله مکاتیب العرفا و روز العرفان با خط نسخ درشت سیاه نوشته شده است که این خطوط مال یکنفر بوده و از خط نسخه متمایز است و معلوم میدارد نویسنده بدون اطلاع از اینکه این مکتوبات همه مال یکنفر بوده و متعلق به عین القضاة همدانی است عنوان مزبور را قائل شده است و در صفحه دوم ورق ضمیمه اول کتاب برگ مکاتیب « کتابخانه دولت علیه ایران » ملصق شده که در آن دو نمره ۷۶۶ و ۱۷۳۵ با عنوان مکاتیب العرفا نوشته شده و در آخر برگ امضائیت که شاید متعلق بکتابدار باشد . در حاشیه صفحه اول کتاب هفت مهر جلب توجه میکند که اولی مال کتابخانه ملی تهران و بقیه هم مهر ناصرالدین شاه قاجار و مشیرالسلطنه و مهری که در آن فقط عبارت «سی ان یبمئک ربک مقاماً محموداً حک شده و سه مهر دیگر میباشد . علاوه بر اینها عبارت «ملاحظه شد ۱۳۲۲» و عبارت «مطابق ثبت کتابخانه کتابخانه مبارک است ۱۲۸۲» در زیر مهر مشیرالسلطنه دیده میشود .

تعداد صفحات ۴۷۹ و هر صفحه ۱۷ الی ۱۹ سطر است در آخر کتاب نیز « تمت المکتوبات بعون کاشف البرکات » بخط ناسخ اضافه شده و بدون قید تاریخ می باشد و یائین صفحه بمهر کتابخانه ملی ممهور شده است .

از اول کتاب الی آخر صفحه ۶۰ و همچنین از اواسط صفحه ۷۶ الی آخر صفحه ۲۲۰ با خط نستعلیق نسخه خوبی تحریر یافته که از یک نفر میباشد و بقیه کتاب نیز بخط شخصی دیگری میباشد که خطش باز نستعلیق ولی یائین تر از متوسط است نسخه نسخه منقوط و تاریخ تحریر و اینکه از روی چه نسخه کتابت شده معلوم نیست و نویسنده اغلب کلمات را بطور غیر مقلوبی رسم کرده است .

مکتوبات این نسخه ناقص بوده و اغلب جملات زیادی جای بجای از هر مکتوبی سقط گردیده است و همچنین قسمتی از اول مکتوب اول نیز نوشته نشده .

هشتاد مکتوب از این مکاتیب بشرح زیر در نسخه مکتوبات کتابخانه مراد منلا ( ترکیه ) موجود است :

مکتوب اول	همان	مکتوب دهم	نسخه ترکیه است
مکتوب دوم	»	مکتوب یازدهم	»
مکتوب سوم	»	مکتوب دوازدهم	»
مکتوب چهارم	»	مکتوب سیزدهم	»
مکتوب پنجم	»	مکتوب چهاردهم	»
مکتوب ششم	»	مکتوب پانزدهم	»
مکتوب هفتم	»	مکتوب شانزدهم	»
مکتوب هشتم	»	مکتوب هفدهم	»
مکتوب نهم	»	مکتوب هیجدهم	»
مکتوب دهم	»	مکتوب نوزدهم	»
مکتوب یازدهم	»	مکتوب بیستم	»
مکتوب دوازدهم	»	مکتوب بیست و یکم	»
مکتوب سیزدهم	»	مکتوب بیست و دوم	»
مکتوب چهاردهم	»	مکتوب بیست و ششم	»
مکتوب شانزدهم	»	مکتوب بیست و هفتم	»

مکتوب ہفدہم	همان	مکتوب بیست و ہشتم نسخہ تر کبہ است
» مکتوب ہیجدہم	»	» مکتوب بیست و نہم
» مکتوب نوزدہم	»	» مکتوب سی ام
» مکتوب بیستم	»	» مکتوب سی و دوم
» مکتوب بیست و یکم	»	» مکتوب سی و سوم
» مکتوب بیست و دوم	»	» مکتوب سی و چہارم
» مکتوب بیست و سوم	»	» مکتوب سی و پنجم
» مکتوب بیست و چہارم	»	» مکتوب سی و ششم
» مکتوب بیست و پنجم	»	» مکتوب پنجاہم
» مکتوب بیست و ششم	»	» مکتوب پنجاہ و پنجم
» مکتوب بیست و ہشتم	»	» مکتوب صد و دوم
» مکتوب بیست و نہم	»	» مکتوب صد و چہارم
» مکتوب سی ام	»	» مکتوب صد و پنجم
» مکتوب سی و یکم	»	» مکتوب صد و سی و یکم
» مکتوب سی و دوم	»	» مکتوب صد و ہشتم
» مکتوب سی و سوم	»	» مکتوب چہل و سوم
» مکتوب سی و چہارم	»	» مکتوب پنجاہ و ہشتم
» مکتوب سی و پنجم	»	» مکتوب ہشتاد و ہفتم
» مکتوب سی و ششم	»	» مکتوب چہل و دوم
» مکتوب سی و ہفتم	»	» مکتوب ہفتم
» مکتوب سی و ہشتم	»	» مکتوب پنجاہ و یکم
» مکتوب سی و نہم	»	» مکتوب پنجاہ و دوم
» مکتوب و چہلم	»	» مکتوب پنجاہ و ششم

مکتوب چهل و یکم همان	مکتوب شصت و یکم نسخه تر کید است
» مکتوب چهل و دوم	» مکتوب شصت و دوم
» مکتوب چهل و سوم	» مکتوب شصت و ششم
» مکتوب چهل و چهارم	» مکتوب پنجاه و چهارم
» مکتوب چهل و پنجم	» مکتوب شصت و هشتم
» مکتوب چهل و ششم	» مکتوب شصت و نهم
» مکتوب چهل و هفتم	» مکتوب هفتاد و چهارم
» مکتوب چهل و هشتم	» مکتوب هفتادم
» مکتوب چهل و نهم	» مکتوب هشتاد و دوم
» مکتوب پنجاهم	» مکتوب پنجاه و یکم
» مکتوب پنجاه و یکم	» مکتوب نود و یکم
» مکتوب پنجاه و دوم	» مکتوب نود و دوم
» مکتوب پنجاه و سوم	» مکتوب نود و سوم
» مکتوب پنجاه و چهارم	» مکتوب بیست و ششم
» مکتوب پنجاه و پنجم	» مکتوب نود و پنجم
» مکتوب پنجاه و ششم	» مکتوب نود و ششم
» مکتوب پنجاه و هفتم	» مکتوب نودم
» مکتوب پنجاه و هشتم	» مکتوب صدم
» مکتوب شصتم	» مکتوب صد و سوم
» مکتوب شصت و یکم	» مکتوب صد و هفتم

مکتوب شصت و دووم همان	مکتوب صد و سیزدهم	نسخة ترکیه است
مکتوب شصت و چهارم	مکتوب صد و پانزدهم	»
مکتوب شصت و پنجم	مکتوب صد و هفدهم	»
مکتوب شصت و هفتم	مکتوب صد و هیجدهم	»
مکتوب شصت و هشتم	مکتوب صد و نوزدهم	»
مکتوب هفتادم	مکتوب صد و بیست و دووم	»
مکتوب هفتاد و یکم	مکتوب صد و بیست و چهارم	»
مکتوب هفتاد و دووم	مکتوب صد و بیست و ششم	»
مکتوب هفتاد و سوم	مکتوب صد و بیست و نهم	»
مکتوب هفتاد و چهارم	مکتوب صد و سی ام	»
مکتوب هفتاد و پنجم	مکتوب سی و نهم	»
مکتوب هفتاد و ششم	مکتوب چهل	»
مکتوب هفتاد و هفتم	مکتوب چهل و چهارم	»
مکتوب هفتاد و هشتم	مکتوب شصت و هفتم	»
مکتوب هفتاد و نهم	مکتوب سی و هشتم	»
مکتوب هشتادم	مکتوب سی و هفتم	»
مکتوب هشتاد و یکم	مکتوب چهل و پنجم	»
مکتوب هشتاد و دووم	مکتوب هفتاد و هشتم	»
مکتوب هشتاد و سوم	مکتوب ششم	»



مکتوب هشتاد و چهارم همان مکتوب هشتم نسخه تر کیه است

مکتوب هشتاد و پنجم « مکتوب یکم » « »

مکتوب هشتاد و هشتم « مکتوب دوم » « »

و خلاصه فهرست موضوع شش مکتوب دیگر نیز بشرح زیر است<sup>۱</sup> :

مکتوب پانزدهم - در صفات باری تعالی

مکتوب بیست و هفتم - در اقسام شکر آدمی بر نعم الهی و در نماز و

تفسیر فاتحة الكتاب .

مکتوب پنجاه و نهم - در بیان عشق و مراحل آن و فراق و وصال .

مکتوب شصت و سوم - در اجتناب از علائق .

مکتوب شصت و هشتم - در متوجه شدن بخدا و دعا بدر گاه وی .

مکتوب شصت و نهم - در تسلیم شدن برضای حق و جهد کردن در

راه سلوک .

۱- برای اطلاع از سایر مشخصات و خصوصیات مکتوبات رجوع کنید بفصل

هفتم از همین باب .

## فصل نهم

### شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان<sup>۱</sup>

این رساله بزبان عربی تألیف و عین القضاة آنرا ( در زمان گرفتاری و محبوس بودن خود ) از بغداد به علماء همدان نوشته است<sup>۲</sup>  
موضوع رساله شکایت مؤلف است از گرفتاریها و محنی که برای او پیش آمده و باتهام بی دینی از همدان دور و در بغداد بگوشه زندان افکنده شده است .

اول رساله بدین ترتیب شروع شده :

احقا عباد الله ان لست صادراً و لا وارداً الا علی رقیب  
هذه لمعة اصدرها الی المرموقین من العلماء والمشهورین فیما بین

---

۱- ناشر و مصحح رساله محمد بن عبد الجلیل است که عین آن در مجله آریاتیب شماره های ژانویه - مارس و آوریل - ژوئن سال ۱۹۳۰ با مقدمه و یادداشت های مفید چاپ گردیده است .

چاپ رساله از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه برابن انجام گرفته .

۲- طبقات الشافعیة الکبری جلد ۴ صفحه ۲۳۶ .

«ورایت رسالته التي کتبها من بغداد الی اصحابه و اولاده همدان الی ادرنت علی المسخور لانصدت من الرقة و السلاسة» .

خریده الفهر صفة ۵۸ .

« و لعین القضاة رحمه الله رساله کتبها الی اموانه بنی جنسه من حبسه بیکى فیها علی نفسه وهی فی غایة الاستعطاف قد جمع فیها کل وجه من الاوصاف » .

الفضلاء ادام الله ظلالهم ممدوة على اهل الافاق و لازالت افطارها مشرقةً  
بانوارهم غاية الاشراق غريب عن وطنه و مبتلى بصروف الزمان و محنه عن  
جفنٍ يلازمه الارق و وسادلاً يفارقه القلق و بكاءٍ طویل و زفرة و عویل و هم  
اخذ بمجامع قلبه و زاده كربا الى كربه و فؤاد يشرق بالكمد ارجاؤه و يضيق  
عن تباريحه سویداؤه و قلبٍ احرقه الفراق بنيرانه صباةً الى احبته و اخوانه  
و لوعةٍ تتلظى في الجوانح نارها و تظهر على ممر الايام آثارها و منادمة  
الكواكب و مناجاةً لها بالدموع السواكب ( شعر )

اسجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربهً و نأی حبیب انّ ذا لعظیم  
و مع هذا فلا صدیق یبته بعض اشجانہ و یستروح الیه عما یقاسیه من  
اخوانه و لا ینح یسکو الیه صروف الدهر و یستعین به علی ما یعالجه من شدّة  
الامر فهو یسهر اللیل الطویل و یقضی نهاره بما قیل . . . .

عین القضاة ضمن شرح کیفیت حسادت علماء ظاهر سعی نموده موارد  
اتهم خود را با ادله و براهین منطقی و استشهاد بکفتار بزرگان و متقدمین  
از مشایخ رد نماید :

« و قال علیه السلام : الحسد یا کل الحسنات كما تأکل النار الحطب  
و قال علیه السلام : ستة یدخلون النار قبل الحساب بست : السلاطین بالجور و  
العرب بالعصبية و الدهاقین بالکبر و اهل السواد بالجهل و التجار بالخيانة  
و العلماء بالحسد و قال صلی الله علیه کاد الحسد یغلب القدر و لذلك امر الله  
تعالی محمداً بالاستعاذة منه فقال جل من قائل قل أعوذ بربّ الفلق . الى قوله

۱- ر. ک. • بفصل هفتم از باب اول •

• - سورة ۱۱۳ آية ۱ •

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ • وما على من الحاسد وغرضه الفاسد و يكفيه ما ابتلى  
به من هذه الرذيلة و معاداته لاهل الفضيلة ولرداءة هذا الخلق وضلال من  
افسده قال الشاعر :

الاقبل لمن بات لي حاسدا      اتدري على من اسأت الادب  
اسأت على الله في فعله      بانك لم ترض لي ما وهب  
فجازاك عنه بان زادني      وسد عليك طريق الطلب

ولاغرو ان يحسدوني اولاترى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يسب مسود      ويحسد والمحسود في موضع القطب  
ولا ذنب للمحسود و قد اتاه الله فضله و لولا ذلك لاتمنى الحاسد ان  
يكون مثله و لاعتب على من حسد مرموقا يغادر من سابقه في حلبيات العلم  
مسبوفاً و قدوطةً بقدمه قمم الكواكب حتى صار مفخراً للاباعد و الاقارب  
فما ابعد عن الكمال من يعادي الحساد ولقد احسن من قال هذا البيت واجاد :  
اعذر حسودك فيما قد خصصت به      ان العلى حسن في مثلها الحسد،

س ٣٨ و ٣٩

« على ان الكلمات التي اندروها على كلها موجودة لفظاً و معنى  
في كتب الامام حجة الاسلام ابي حامد الغزالي ... »

و هذه الالفاظ مذكورة في مواضع كثيرة من اجزاء علم الدين .  
في مشكوة الانوار و مصفاة الاسرار و في المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال  
و كل ذلك من مصنفات الغزالي رحمه الله ، س ٣٤

و بتكلمات ١٣١ تن ديكر از رجال صوفيه و چهار زن عابده استناد

• سورة ١١٣ آية •

کرده است<sup>۱</sup>

و در آخر رساله نیز حقیقت مذهب سلف را در سه فصل بدین شرح بیان کرده است :

الفصل الاول : فی الایمان بالله وصفاته .

الفصل الثانی : فی الایمان بالنبوة .

الفصل الثالث : فی الایمان بالآخرة<sup>۲</sup> .

در این رساله بسیاری از خصوصیات زندگی عین القضاة از قبیل

اطلاعات<sup>۳</sup> - تألیفات<sup>۴</sup> - اتهامات وارده بر او - سن روشن گردیده است :

« ... و كالكتاب الذي لقبته بزبدة الحقائق وهذا آخر ما صنفته

من الكتب و كنت اذ ذاك من ابناء اربع و عشرين سنة و في هذه السنة

[ ۵۲۵ ] التي ابتلاني فيها التقدير بهذه الفتنة بلغت ثلاثاً و ثلاثين .

ص ۶۵

نثر رساله اغلب مسجع بوده و باشعار بسیار دقیق و رقیقی از خود

مؤلف زینت داده شده است<sup>۵</sup>

۱- ر ۰ ک . بصفحات ۳۵ و ۳۷ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۱ و

۵۲ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ شکوی .

۲- هر سه فصل در ۱۱ صفحه بیان گردیده است . ر ۰ ک . بصفحة ۶۵

الی ۷۶ .

۳- در باره اطلاعات او راجع بقرآن و حدیث و ادبیات و شعر و تاریخ و

حساب و فقه و اصول و فلسفه و علوم رجوع کنید بصفحات ۴۰ و ۴۱ .

۴- ر ۰ ک . بصفحات ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ .

۵- ر ۰ ک . بفصل اول از باب پنجم .

بآیات و احادیث زیاد استشهاد نموده<sup>۱</sup> و در ضمن با شعاری از دیگران نیز استشهاد کرده است . مطالب رساله فوق العاده شاعرانه و بطرز حساس و رقت انگیزی تعبیه گردیده و مؤلف علاقه زیادی بزادگاه خود (همدان) نشان داده است :

«الایات شعری هل تری العین مرة ذری قلتی ارونند من همدان

بلاد بها نیطت علیّ تمائمی و ارضعت من عفاتها بلبان»

ص ۲۶

«حیاک یا همدان الغیث من بلد سقاک یا ماوشان القطر من واد»

ص ۲۸

۱- ر . ک . بیاب ششم .

۲- ر . ک . بفصل دوم از باب پنجم .

•

باب چہارم  
سبک عین القضاة  
المیانجی الہمدانی



•

Marfat.com  
Marfat.com

## فصل اول

### سبک در نثر

همانطوری که در فصول باب سوم این کتاب اشاره گردیده است کلیه آثار فارسی عین القضاة بجز رساله لوائح به نثر مرسل و ساده بوده و در حقیقت بزبان محاوره آن عصر تحریر یافته است و اصولاً شیفتگی و سوختگی عین القضاة و بالنتیجه عدم توجه وی بعبارات و الفاظ نوشته‌های او را از هر تکلفی دور ساخته است.

روح عین القضاة از مقام لفظ خیلی بالاتر بوده و در فهم و ادراک معانی بسیار قوی بوده است و بدین جهت وقتی هم که بسجع رسیده قدرت قلم و ذوق سرشار خود را نمایانتر ساخته است.

زیبائی و رسائی و حسن تأثیر و نحو و صرف کامل و ظرافت فوق العاده در بیان و تعبیر همراه با سوز و کداز مخصوص که ویژه نثر صوفیانه و شعر واقعی است در کلیه آثار عین القضاة بخصوص در تمهیدات و لوائح بحد کمال موجود است و بدین سبب است که نوشته‌های او چه فارسی و چه تازی در میان آثار عرفا از همه مؤثرتر و شیواتر و با سوز و کدازتر است.

از اثر تصنیفات و تکلفات منشیانه قرن پنجم و ششم بهیچ وجه در آثار او دیده نمیشود.

عین القضاة در تجزیه و تحلیل مطالب و بحث در دقائق مسلط‌تر از امام غزالی و سایرین بوده و غامض‌ترین مسائل و رموز عرفان را غالباً با مثالی ساده و روشن بیان نموده است و در واقع میتوان گفت که در روشن بینی و ذرف

اندیشی و قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر و استدلال بین عرفای متقدم او را بدیلی نیست .

اینک ذیلاً بنکاتی چند دربارهٔ جمله بندی و الفاظ او اشاره میشود :

۱ - استشهاد بآیات قرآنی و احادیث نبوی که در تمام آثار عین القضاة (بجز یزدان شناخت و زبدة الحقائق) بحد و فور موجود است. وغالباً چند آیه و یا آیه و حدیث را بهم مخلوط نموده و گاهی نیز جملات عربی باول و آخر آیات و احادیث الحاق نموده است .

۲ - آوردن نظم در خلال نثر که در واقع نثر را با نظم آرایش داده است و اشعاری که آورده چه فارسی و چه تازی بسیار خوب و مناسب بوده و باشعار دیگران نیز کمتر استشهاد کرده است ، و در شواهد شعری اغلب نام شاعر را نبرده با این حال از این شواهد میتوان پی برد که عین القضاة چه دواوینی را مطالعه میکرده و از شعرای تازی و فارسی بچه کسانی نظر داشته است .

۳ - ذکر تشبیهات و تمثیلات لطیف در مقام ضرورت و برای تفهیم مقاصد و همچنین استشهاد بکلمات بزرگان که حقیقه در این قسمت خیلی قوی دست بوده است .

۴ - تحلیلات شعری :

تحلیل شعر از سنائی :

«چون روزی چند این کالبد خاک کی را بمراد در این عالم طبیعت پروریده  
باشد لازم آید که جوهر علوی را با نوار الهی منور گرداند که بس سخت  
باشد پادشاه عریان و خدمتکاران ملبس، ی •

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عریان و برون سو کوشک پر دیبا

« آدمی با حیوان عجم از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد چنانکه مثلاً اسب را صفیر زنند تا آب خورد» م ت ۲۰  
اسبی که صفیرش نرنی خوش نخورد آب

اکنون نه مرد کم از اسب نه باده کم از آبست  
و غالباً مصراعهای خواه مثل و خواه غیر مثل در آخر جمله‌ها آورده  
است<sup>۱</sup>.

۵- بیان مطالب بطریق محاوره: که خواننده را با آوردن کلمات ای دوست و ای عزیز جای بجای مخاطب ساخته و بشیوه سؤال و جواب دقائق و رموز را با روشنگری و قدرت هرچه تمامتر بیان نموده است.

۶- از برای مطالب جای معینی نیست بلکه بهم آمیخته و معجون شده است.

۷- استعمال لغات و ترکیبات عربی: که بخصوص در مکتوبات خیلی زیاد بوده و جملات دعائی را نیز اغلب بعربی آورده است<sup>۲</sup>.

۸- بغیر از رساله لویح تقریباً بقیه آثار فارسی عین القضاة از سجع و کلمات و جمله‌های مترادف تهی است.

ولی نشر لویح اغلب دارای صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی و قبیل صنعت موازنه و قرینه سازی و ترادف جمله و سجع بوده و صفحهای از رساله نیست که از سجع خالی باشد و با آنکه مؤلف این رساله را بسنن سوانح

۱- ر۰ک۰ بفصل اول و دوم از باب پنجم.

۲- ر۰ک۰ بفصل ششم از باب سوم.

احمد غزالی نوشته است معهدنا بأوردن صنایع بدیعی ولطایف لفظی ومعنوی  
بیش از استاد خود دست یا زیده و همچنین در قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر  
و استدلال گوی سبقت را از او ربوده است .

اسجاعی که آورده بسیار لطیف و طبیعی بوده و بر خلاف خواجه  
عبدالله انصاری که گاهی برای سجع دست و پا کرده و بشیوه عربی افعال  
را برمسند و مسند الیه یا فاعل و مفعول مقدم ساخته هیچ نوع دست و پائی  
نکرده و رسم عبارت را نیز برهم نزرده است .

صنعت موازنه و قرینه و ترادف جمله :

« روح و عشق هر دو در يك زمان موجود شدند و از مکنون در ظهور  
آمدند روح را برعشق آمیزشی پدید آمد و عشق را با روح آویزشی ظاهر  
شد چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت بقوت  
آن آویزش و آمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمد ندانم که عشق صفت شد  
و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت حاصل هر دو یکی شدند چون  
تابش جمال معشوق از اول دل ربانی پدید آمد عشق با روح در گفت و شنید  
آمد چون یکی بیاد نسبت داشت و دیگری با آتش باد آتش بر می افروخت و  
آتش مرورا می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب بماند و آیه  
لَاتَّبِعِي وَلَا تَدْرُ \* بروجود خواند عشق غالب شده چون بپرتو انوار معشوق  
رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساخته تر از آن  
بود که با معشوق ، زیرا که عشق برعاشق امیرست اما درقبضه اقتدار معشوق

اسیر است « ل ۱

« عشق آسمان است و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی او این را در می کشد و این او را بر میکشد تا معنی رابطه او در کشنده است و این بر کشنده و آنچه عاشق بمعشوق مایل است و معشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این از فهم اهل علم دور است و از نظر بصیرت ایشان مستور است... » ل ۴

« عشق مدبری طلبد روزبر گشته و افتاده خواهد فعر مرادش در گشته تا صولت خود برومی راند و داد خود از او می ستاند و گاهیش بلطف می خواند و گاهیش بقهر میراند گاه تیر باران بلا می کند و گاهش نشانه محبت و ولا می سازد » ل ۳۳

سجع :

گاهی مانند خواجه عبدالله انصاری سجع های پی در پی آورده است :

« هنوز وی در نظر اوست اگر چه بسوی عالم وحدت سفر اوست بی شك هنوز پیدا است اگر چه شیدا است همانا در نماز است که زبان مسألتن دراز است هنوز در رکوع است که در طلب با خشیت و خضوع و خشوع است هنوز بنده است اگر چه خود را بر درافکنده است عجب از این درد نمناهد که خود را برای او میخواید از برای این الم نمیکند از... »

با او سازد » ل ۴۹

« اگر عاشق را از شورش عشق خبر باشد اگر چه آتش عشقش در جگر باشد او پخته نبود خام بود و کلام مرادش در بی مرادی بی نظام بود او را باید از خود بی شعور بود و با یار در حضور بود » ل ۱۲۰

« فرمود که سر بیوش که او حاضر شد و از دریچه طبیعت ناظر شد  
 بخود باز افتاد و از هجر در گداز افتاد » ل ۵۷  
 و اغلب نیز بدو سجع اکتفا کرده است :  
 « ... وَنَحْنُ اقْرَبُ \* برای گدازش بود نه از بهر نوازش » ل ۲۸  
 « و آنچه گفته اند هر عاشق را که با خود کار است معشوقه از او بیزار  
 است » ل ۲۷

« پس بیچاره همیشه در راه بود و پبوسته بر گذرگاه » ل ۴۸  
 تخم این مشاهده جمال بود و از طرف معشوق کرشمه و دلال بود «  
 ل ۵۲

صنایع دیگر از قبیل موزونی عبارت :

« عشق روی در خود دارد پس همو شاهد است و همو مشهود و عشق  
 خود را شناسد پس همو عارفست و همو معروف در هوا خود پرد و شکار از عالم  
 خود کند پس همو شکارست و همود صیاد آنچه بایندش در عالم خود باید پس  
 همو طالبست و همو مطلوب نظر از خود بر ندارد و بر کسی نگمارد پس همو  
 قاصد است و همو مقصود » ل ۳۵

که عبارات موزون دارد و می توان از آنها مصراعهایی ساخت .

استعاره :

« این واقعه بعینه واقعه یوسف و زلیخاست روزی آن پادشاه در پرتو  
 نور او حاضر شد و بعین بصیرت در انوار جمال او ناظر شد گفت ای ماه فلک  
 ملاحظت وای خورشید سماء صباحت مرا با تو انبساطی بود تا ترا شناخته ام

میخواهم که از خود بپردازم و با تو بسازم نمی توانم درین واقعه حیرانم و درین حادثه سرگردانم «ل ۱۱۷

که ماه فلك ملاحه و خورشید سماء صباحه استعاره است .

۹- لفظ « اندر » که از قرن پنجم در نثر و نظم تغییر یافته و بجای

آن «در» استعمال شده بشکل قدیم نیز آورده است :

« و درهر چیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق و فکری شافی بجای

آرد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن ، ی ۱۷

« اکنون باید دانست که هر چه اندر این عالم هست بیشتر آن را

مثل و شبهه اندر آن عالم هست اگر چه این عالم باضافه با آن عالم سخت

ضعیف و حقیر است همچون ظل و کاملترین موجودات که او را اندر این عالم

با آن عالم نسبت و مشابیه است آدمی است و بدین سبب او را عالم کوچک

خوانند ، ی ۲۳

« ..... و ایشان در آن عالم تصرف نتوانند کردن و آنچه اندر آن

عالم است در نتوانند یافتن و اگر خواهند تا صورتهائی که اندر آن عالم اند

دریابند الا بامادت جسمی در نتوانند یافت ، ی ۱۱

« من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیز ندانم ، ی ۱۰

کتابت نهم و ترتیب نگاه نتوان داشت که سالک روندند اگر متلون بود

اندر تلون بماند متوقف شود ، ی ۸

۱۰- مانند پیشینیان « مردم ، را گاهی مفرد و گاهی جمع آورده

است :



« فصل اول دردانستن آنک چرا بیشین مردم از عالم معقولات بی خبر

باشد » ی ۴

« پس چون حال نفس انسانی در ابتدای آفرینش بدین صفت باشد از حال معاد خویش و عالم معقولات و جواهر فریشتگان روحانی که هرگز در حیز حس و حرکت نیابند چون خبر خواهد داشت بلك مردم بیشتر آن باشد که نفس خود را در نیابند و از ذات خویش هیچ خبر ندارند » ی ۷

۱۱- مصادر را غالباً بعد از افعال قدرت و لیاقت و علم و ازاده مانند

قدما غیر مرخم آورده است :

« اکنون گوئیم که عالم عقل و معقولات عالم سخت بزرگ است

و نامتناهی و اورا طرف و کرانه نتوان گفتن » ی ۱۱

« و در هر چیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق و فکری شافی بجای

آورد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن » ی ۱۲

« و نفس خود صورت معقولات ندارد پس باید که آن جوهر عقل

تواند بودن و بدان سبب که نفس انسانی را از قوت بفعال آورد فعال تواند بودن

و او عقل فعال است » ی ۳۲

« بدانکه بیشتر غرض در این باب شناختن این فصل است تا چون

این حال مصور شود به تکمیل نفس مشغول گردی که سبب سعادت او

خواهد بودن در معاد » ی ۳۷

« گروه سیم را کسی شناسد که این همه دیده باشد و از همه اعراض

کرده تو هنوز يك مقام نا دیده این را چگونه فهم توانی کردن » ت ۱۳

« بیش از این شرح آن عزیزان نتوان دادن که دلها بر نتابند و خاطرها در ورطه هلاک افتند » ت ۱۹

« دریغا از عشق چه توان گفتن و از عشق چه نشان شاید دادن و چه عبارت توان کردن و بر عشق قدم نهادن کسی را مسلم باشد که با خود نباشد و ترک خود کند » ت ۱۹

« دریغا از عشق الله اکبر که عشق کبیر است هیچ نشان نمی توان دادن نشان از چیزی توان دادن که بیننده در آن باقی بماند » ت ۲۳

« گروه دیگر مست آمدند ز ناز نیز بر بستند و سخنهای مستی آغاز کردند بعضی را بکشتند و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره را خواهد بودن ولی ندانم که کی خواهد بودن هنوز دور است » ت ۳۲

« بدانکه چون وجود قدیم علی الضروره معلوم گشت از اوصاف او هم چیزی معلوم باید کردن آن قدر که اعتقاد آن بر عموم فرض بود اگر چه بروز کار در از بحقایق آن توان رسیدن » ت ۲۶

« اما تا قدرتی و علمی نبود کاری در وجود نتواند آمدن » ت ۲۱  
« دیروزینداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمدن و نامده » ت ۳۵  
سبب اینجا بماند » ت ۳۵

«... گویا بواسطه نطق ظاهر بجهت مقاصد خود تواند رسیدن و لال نتواند رسیدن » ت ۲۹

«... زیرا که عمر ما چون صد سال بود این تجربیات لاجا

توانیم دانستن و کدام را ادراك توانیم کردن « مت ۴۰  
 « حال آنچه وقت املا کند درین نیت المؤمن خیر من عملہ بخوایم  
 نوشتن » مت ۱۷

۱۲- حذف افعال بقرینہ لفظی و معنوی و احیاناً تغییر بعضی از افعال  
 بفعل مشابه دیگر برای احتراز از تکرار :  
 «... تا اورا محقق شود و یقین بداند کہ سعادت و کرامت سرمدی  
 سعادت و کرامت آن جهانیست و نعیم ملک حقیقی نعیم ملک جاودانی نه  
 سعادت ملک مجازی این جهانی « ی ۱  
 کہ در دو جمله آخری « است » را بقرینہ جمله اول حذف کرده  
 است .

« چون روزی چند این کالبد خه کی را بمراد در این عالم طبیعت  
 پروریده باشد لازم آید کہ جوهر علوی را بانوار الهی منور گرداند کہ بس  
 سخت باشد پادشاه عریان و خدمتکاران ملبس « ی ۵

کہ در جمله آخری فعل را بقرینہ فعل جمله ما قبل حذف کرده است .  
 « و هر قوتی را از قوتهای مندرکات لذتی و المی است بحسب آن قوت ،  
 چنانک لذت قوت غضبی غلبه است و لذت قوت شهوانی ذوق و لذت قوت وهم  
 رجا و لذت قوت عقل علم « ی ۳۴

کہ در سه جمله آخر رابطه را بقرینہ فعل جمله قبلی حذف  
 کرده است .

« اما نفس سادۀ پاک نفس اطفال و نفوس ابلهان از عوام کہ ایشان  
 را چون مفارقت افتد از ابدان سادہ بمانند و ایشان را نه ادراك لذت بود نه  
 ادراك الم « ی ۳۹

که فعل را در جمله آخری بقرینه فعل جمله ما قبل حذف کرده است .

« ۰۰۰ دور نباشد که شاگرد استاد شود و بیافت مراد شاد » ل ۹

که فعل را در جمله دوم بقرینه جمله اول حذف کرده است .  
 « ای عزیز بدان که راه خدای تعالی نه از جهت راست و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک است » ت ۱۹

که رابطه را در چهار جمله بقرینه جمله دوم و آخر حذف کرده است .

« مقصود آنست که ذات آفتاب نوازنده است و شعاعش سوزنده این آن مقام دان که عاشق بی معشوق نتواند زیستن » ت ۲۰

که رابطه را در جمله سوم بقرینه جمله دوم حذف کرده است .  
 « عاشق بی معشوق نتواند زیستن که بی جمال طاقت حیات ندارد و بار وصال معشوق کشیدن نتواند نه طاقت هجران دارد و نه سامان وصال » ت ۲۰

که فعل را در جمله آخر بقرینه فعل جمله ما قبل حذف کرده است .

« و معشوق را از اشتغال بحسن و کرمته خود از کج روی بودن عاشق باشد بدین نسبت درد عاشق ابدیست و اندوه او سرمدی » ل ۱۲۹

که رابطه را در جمله آخری بقرینه جمله ما قبل حذف کرده است .  
 « عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل

بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی « ل ۱۴

که بترتیب فعل را در جمله های اولی ثابت و در جمله های دومی حذف کرده است .

« خود را در فرمان باختن دیگر است و خود را در ارادت معشوق باختن دیگر بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر جوانمردا فرمان بیرونست و ارادت درون » م ۱۸

که بترتیب فعل را در یکی ذکر و در دیگری حذف کرده است .

« ملاحظه و اهل طبایع گفتند که صانع عالم افلاک است و عناصر را قدیم خوانند و دانند این صورت و شبهت ها ایشان را از حقیقت محروم کرده است درینا عالمی از خود زیر حجاب و لغزشناخت خود قاصر از ایشان چه توقع باید داشت » ت ۴۴

که فعل را در دو جمله ما قبل آخر بقرینه معنوی حذف کرده است .

« اگر چه ترا طریق دوم خوشتر آید چه تو نیز از عمومی و عادت ترا بزبان برده است چنانکه دیگران را » م ۱۹

که در جمله آخری فعل را بقرینه فعل جمله ما قبلش حذف کرده است .

« جوانمردا سخاوت دیگر است و تبذیر دیگر و امساک دیگر و بخل

دیگر و چون مال نه در وجود خرج کنی تبذیر است » م ۳۴

که در جمله دوم و سوم و چهارم « است » را بقرینه جمله اول حذف

کرده است .

« و کار ملک او چنان منتظم و مستقر که تو گوئی و رای این هر گز

خود انتظام و استقرار نبوز » مت ۱۰۳

که فعل را در جمله اولی بقرینه فعل جمله دومی حذف کرده است .

«... ارادت طلب کن ارجو که بدان رسی و ما را نیز بطفیل تو در

آنجا راهی » مت ۲۶

که در جمله سومی فعل را بقرینه معنوی حذف کرده است .

« مجوس گفتند اله دواست یکی یزدان و آن نور است و یکی اهرمن

و آن ظلمت است نور فرماینده حسنات و ظلمت فرماینده سیئات بود »

ت ۴۴

که در جمله آخری فعل را برای احتراز از تکرار فعل قبلی تغییر

داده است .

« اما مرک و رای مرک قالب دان و حیات دیگر بجز این حیات

میشناس » ت ۵۰

که در جمله دوم فعل را عوض کرده است .

در ضمن مانند قضا در جمله های متعاطفه فعلهای مکرر از جمله های

نیز آورده است و طریقه او در تکرار فعل شبیه بخواجه عبدالله نصایی است .

« و آن عالم بالای عرش نیست و اندرین عالم نیست و جسم نیست و

و اعراض جسمانی نیست و قسمت پذیر نیست » ی ۱۲

«... آسمان با وی چه معرفت دارد که حامل او شود زمین با وی



« بقاء او بدو بود و نظر سرش از دور بود و بدو حاضر بود و بدو ناظر بود  
 او بسر اوقات قریب بود و کارش بس عجیب بود ادراک مقام او از ادراک  
 عقول بعید بود شاه بود اگر چه در زمره عبید بود و این در مقام فنا سوم باشد  
 چنانکه گفته اند . . . » ل ۴۹

۱۳- « همی » علامت استمرار بر سر فعلها در یزدان شناخت زیاد  
 آورده است ولی در تمهیدات و مکتوبات و لوايح بنظر نرسید :  
 « اکنون گوئیم تابش نور عقل فعال که بر نفس انسانی افتد تا ادراک  
 همی گرداند تا بواسطه آن صورت معقولات را درک همی کند چون مثال  
 تابش آفتابست که بصر را مدرك همی گرداند تا بواسطه او محسوسات  
 جسمانی را ابصار همی کند و همچنانک بصر مدرك به قوتست و بواسطه  
 آفتاب و نور او بفعل همی آید نفس ناطقه انسانی عامل بقوت است و  
 بواسطه عقل فعال و تابش نور او بفعل همی گردد و عقل فعال و دیگر  
 عقول به افادت آن نور بخیل نیست » ی ۳۲

« اما نفوسی که فایس میشود از نفوس کواکب بزرگ که در فلك  
 البروجند و اگر چه مبادی ایشان در کمالیت یسازند اندرین حالات  
 مختلفاند و این احوال بعضی با بعضی مرکب همی شود چنانک همو باشد  
 نفس نفس قوی و همو باشد شیر و قاسی » ی ۳۰

« و چون مملکت الهی بقضای سابق با مثال آفرینش آن زیادت همی  
 رسد که بدان بس حاجتی نیست بوجود چنین شخصی که در عالم آن مصالح  
 عام میان خلق بگستراند اولیتر که برسد و عنایت ازلی که اقتضای این  
 آفرینشها ضروری میکند زیادت تر و کاملتر از آنست که این مصلحت بدین



بزرگی فرو گذارد « ی ۵۶

۱۴- کلمه « مر » را بر سر مفعول در مورد تأکید آورده است :

« ... دانستن واجب الوجود مرین جزویات را بر سبیل کلی تواند

بود و مسئله قضا و قدر از این توان دانست « ی ۲۱

« چون در عالم تر کیب که عالم کون و فساد است مزاجی پیدا می آید

بفرمان حق تعالی که مستعد بود قبول صورت از واهب الصور از آن عالم ،

اول ضعیف تر بود و ملایم مر آن مزاج را تا معتدل تر می شود و شریفتر و

قویتر میگردد « ی ۲۲

« پس چون در این عالم مزاجی پدید آید که لطیفتر و موزون تر و

معتدل تر باشد از مزاج نبات و حیوان غیر ناطق و مستعد باشد مر قبول نفس

ناطقه را از عالم روحانی نفسی فائز شود از نفوس سماوی خصوصاً که کو کبی

بوی پیوندد « ی ۲۴

« گوئیم حواس ظاهر و باطن شواغل اند مر نفس انسانی را بکار خویش

بحکم آنک کار او جولان کردنت در عالم روحانی « ی ۴۹

« گوئیم حواس ظاهر و باطن شواغل اند مر نفس انسانی را بکار خویش

بحکم آنک کار او جولان کردنت در عالم روحانی « ی ۴۹

« پس بکمال رساننده نفس انسانی را بذات بسبب فایده دادن

صورت‌های معقولات مر و را تا بکمال رسد اوست « ی ۳۲

« ای دوست این مقام اگر کسی را سزد مر حجب بانرا این مقام گفتن

سزد شیخ ما مر دوستان را این بیت گفتی :



را پس مصطفی (ص) آن رحمت را قسمت کند بر خصوص امت که هوّ الذی

انزل الحکیمۃ فی قلوب المؤمنین ت ۱۹

« این خود رفت مقصود آن بود که گفتیم خدای تعالی جز عاشق خود نیست پس گفتیم محبت مصطفی (ص) هم محبت خدا باشد مر خود را »

ت ۳۴

«... پس ممکن باشد که بدانی محمد (ص) مر خدای تعالی را چه

بود و چیست واحد مر احمد را چه بود پس احد را با احمد (ص) سربست

که مصطفی (ص) آن سر را چون ایاز زنب میدید « ت ۳۵

« دانی که این کدام مقام باشد آنست که وقتی رویم مر شیخ شبلی

رحمه الله را پرسید که وما التوحید؟ فقال «...» ت ۴۸

۱۵- الحاق یاء باآخر فعل در مورد شرط و استمرار و تمنی :

« اگر هیچ گونه فروغی از آن عالم بدین نفوس ضعیف تافتی که در

این عالمند هر گز باحوال دنیا و اشغال این جهانی مشغول نشدندی و این

لذتهای عالم جسمانی سخت ذلیل و حقیر داشتندی مگر آنچه ضروری

بایستی « ی ۳۶

« و اگر چنانک یک شخص مفرد خواستی با جمله شغلهای ضروری

که در این عالم است کفایت کندی بذات خویش به تنهایی ممکن نشدی

الامعاضدت دیگر از ابنای جنس خویش در هم نیفتادی « ی ۵۵

«سهورا در راه مصطفی (ص) نهادند که انی لا اسهوو لکنی اسهی گفت

• سورة ۴۸ آیه ۴

مرا سہوی نیفتاد اما سہو را درزاه من نہادند تا ابوبکر گفت یا لیتنی کنت  
ذک السہو گفت کاشکی آن سہو من بودمی کہ در زاه نہادند اگرچہ سہو  
بود اما یقین جہانیاں بود کہ گفت : حبیب الی من دنیا لم تلک اگر بوی خوش  
و نساء و نماز را محبوب او نکردندی او یک ذرہ در دنیا قرار نگرفتی «

ت ۲۱

« آن شنیدہ کہ همچون ایللی را بدیدی از خود برفتی چون سخن  
ایللی بشنیدی با خود آمدی این مقام کہ خدا با مصطفی (س) دادہ بود عجب  
نیست آن بین کہ با امت او داد ابوالحسن خرقانی را از این مقام نشان باز  
میدہد گفت مرا وقتی آمدی کہ در آن مقام گفتمی کہ ای معشوق تو بود  
حال دیگر گفتمی کہ ای تو معشوق من و وقتی گفتمی ای خدا مرا از تو  
دردی پدید آمدہ است و دردی دارم از تو کہ تا خدائی تو بر جای بود و  
خداوندی تو ہمیشہ بر جای خواہد بودن « ت ۲۱

« اگر قلب را مجرد در قالب تعبہ کردندی قلب با قالب قرار نگیرد

نگرفتی و قالب باحوال قلب طاقت نداشتی و آداختہ شدی « ت ۲۵

« ای عزیز حلت آن باشد کہ ہر چہ هست و بود و شہد بودی

نشایستی کہ با خلاف آن بودی سپیدی ہرگز بی سہمی نشایستی

بی عصیان کفر بی ایمان صورت نیستی « ت ۳۰

« دریغا اگر ذرہ از این ذنب بر آہنس و عالمی نہادندی ہرگز

ایشان برقم فنا مخصوص شدند مگر ابوبکر از اینجا کفر الی ہرگز

من آن ذنب و سہو محمد (س) بودمی « ت ۳۵

«دریغا هفتاد و دوه ذہب کہ اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند و از ملت هر یکی خود را خد میدانند و یکدیگر را میکشند اگر همه جمع آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی کہ همه یک دین و یک ملتند تشبیه خلق را از حقیقت دور کرده است» ت ۹۴

«و اگر ند آن بودی کہ بعضی کارها موافق طبع آدمی نیست خود نام شر بر هیچ کاری اطلاق نکردی چنانکہ اگر نقصان و جہل کودک نبودی هرگز مادر و پدر را حاجت نبودی تا او را ببردندی تا علم آموزد» م ت ۱۲

«اگر باور داشتندی کہ خدای هست قادر است کہ عقوبت کند و آنچه گوید راست بگوید ضرورت از شراب دست بداشتندی» م ت ۵

«چگونہ ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما در آخر ہم بدان گونه روزہ داشتندی و نماز گذاردندی و صدقہ دادندی» م ت ۱۶

«از خواجہ محمد حموی و از خواجہ غزالی رضی اللہ عنہما شنیدم کہ روز قیامت صدیقانرا همه این تمنا بود کہ کاشکی از خاک بودندی کہ محمد معشوق روزی قدم بر آن نہاده بودی» م ت ۱۷

«این بیچاره را رفیقی بود در علم و ورع مرتباً اعلیٰ، دشایخ حرمین بروز گاز او تبرک کردندی و علمای خراسان بدو تقرب نمودندی روزی او را دیدم رنجور شده و از همه مرتبدا دور شده» م ت ۱۸

«عاشقی بود گرم رو بر راه گذر محمود سبکتکین غازی انار الله برهانه پیوسته باستادی و چون محمود بر گذشتی او چشم در وی بگشادی»

و بعزتی تمام در وی نظر کردی و جان در خطر کردی از ۸۵

و اگر اختلاف مخارج نبودی در حروف اختلاف نبودی و در اسامی

تغییر نبودی و مسمیات بسیار را ناه نبودی « مت ۲۶

و اگر شان دیدد بودی بدیدندی و اگر شان سمع بودی شنیدندی

و اگر زبان داشتندی ایمان آوردندی و اگر دل داشتندی فهم کردندی

مت ۲۸

و اگر ند آنستی که بضربق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی

هر گز در خاطر من نگذشتی که آتش پرستی و بت پرستی و زنان داری و

مذهب قدر بوجد من الوجوه راست است « مت ۳۸

..... و تو ایمان از کجا آوردی اگر ایمانت بودی ترا خود راه

نمودی ترا بدن حاجت نبودی « مت ۴۴

۱۶- استعمال متکام مع لغیر در فعولهای شرطی در چهارم و پنجم و ششم و هفتم

خاص که فقط در قرن چهارم و پنجم بتقدیم معمول بوده است :

« اگر قیاس کنی که گرهر از چشم ما بر هج کتاب ایقتادی و هج

خط ندیده بودی از خط ما هم درجه اول بودی و نیز اگر در دوره

از خط بدرست بدان راست نمودی جانانکه اگر بجاه ساز نمودی

بیاموزیم مجال بودی « مت ۱۶۵

۱۷- ضمیر تالیف یا جده ذی ریح و جده ذی ریح مانند قدمای

و یا « وی » آورده است و در مورد جمع نیز ایشان :

« ادراك اول حس بصریست و او جز صورت بیرونی چیزی نتواند دید و حقیقت صورت کلی انسانی مثلاً و حد او کد حیوان ناطق است در نتواند یافتن و الآمدرك را که مالیم او باشد در وجود ادراك نتواند کردن »  
ی ۸

« چون حال ضعف نفس در قلت استعداد او بشناختی و بدانستی که بچه سبب در اول کار بعالم معقولات نمی رسد » ی ۸

« اکنون گوئیم که او جوهر نیست بحکم آنک حدی و ماهیتی است که بقیاس با او ممکن الوجود شود و واجب الوجود را ماهیت يك است اگر دو بودی ممکن الوجود بودی نه واجب الوجود » ی ۲۶

« اما نفس کامل ناپاك چون مفارقت کند او را المی سخت عظیم پدید آید از جهت مبدأ اول و از جهت بدن کی هر دو معشوق او باشند و بدیشان نرسد پس او در عذاب الیم بماند » ی ۲۲

« بباید دانستن که نفوس انسانی که از مبادی فایس می شود بر چند قسمند و اختلاف احوال ایشان چون قوت و ضعف و شرف و خست اختلاف مبادی است بحکم آنک معلول مناسب علت تواند بودن و آن حالات ایشان را طبیعی است و ایشان در جوهریت مختلف افتاده اند و از این سبب است که ایشان در اضواء و اجرام و ثبات و حرکات مختلف اند که جوهر ایشان در ذات اختلافی دارد و اگر ایشان در جوهریت یکسان بودند پس در این حالت یکسان بودندی » ی ۲۹

« اما چون در اوراق اول گفتم که مذهب و ملت مجبان خدا چیست

و کدام است ایشان بر مذهب بوحنیفه و شافعی و غیر هما نباشد ایشان بر مذهب خدا باشند چون خدا را بینند لقاء خدا دین و مذهب ایشان باشد و چون محمد (ص) را بینند لقاء محمد (ص) ایمان ایشان باشد و چون ابلیس را بینند نزد ایشان این مقام دیدن کفر باشد « ت ۲۲

« قرآن خطاب لم ينزل است با دوستان خود بیگانگان را از او خود

نصیب نیست جز حرفی و کلماتی که بسمع ظاهر شنوند « ت ۲۸

« شیخ عبدالله انصاری میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد

صوفی را چه گویم که صوفی خود اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هر چه خدای تعالی را باشد این حلولی موحد را نیز باشد در این مقام هر چه شنوی از وی از خدای شنیده باشی « ت ۴۴

« طالبان بر دو قسم اند قسمی مظلومانند که ایشان را بخوردی خود

بخورد رسانند و ایشان این کرده باشند کم نعت ایشان شده شدیدی « ت ۵۰

« بدان که هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قابل

بشریت بر جا بود و حرام و خطاب و تکلیف بر قالست مانند بشریت

بر جا باشد اما کسی که قابل را باز گذاشته باشد بشریت آهنگده و از خود

بیرون آمده تکلیف و حرام و خطاب از وی بر خیزد و حرام جان و دل قایم

شود لیفر و ایمان بقالب تعلق دارد « ت ۵۱



« و از اینجا کہ من میگویم تا آنجا کہ او گفته است تفاوت بسیار دارد

و این دودعوی متضاد است « م ۱۹

« دانی کہ ابلیس کیست داعی است در راه او و لیکن دعوت میکند

از او و مصطفی صلی الله علیه و سلم دعوت میکند به او « م ۵۹

« ..... اینجا وجود او راست و با قدم او هیچ قدم نیست به وجود او

هیچ غیر را وجود نیست پس هر کہ عالم را قدیم دانست از احدیث او دور

بود هر کہ صفات او حادث خواند از عظمت او بیخبر بود زیرا کہ علم او از

پس معلومات اثبات کرد و هر کہ نئی علم کرد از جزویات در این آیه

ملحد گشت « م ۲۹

« ابو هریره رضی الله عنه بسیار پیش سید آمدی تا سید صلوات الله

علیه او را گفت یا ابا هریره زر غباً تردد حباً او این میگفت و ابو هریره

بیش آمدی « م ۱۳۱

« ..... و من بیان این بکنم تا ترا معلوم شود چون کسی خواهد کہ

بداند کہ از او شر در وجود آید یا نه و خواهد کہ بداند کہ کفر و زنا و

لواطه و سرقت بازادت اوست اگر نه اینجا لابد گوید شر از او در وجود نیاید

و شر هست پس خالق شر دیگری بود و این کفر است زیرا کہ دو خدای

اثبات کرد « م ۳۹

« قومی گفتند شر از او در وجود نیاید و نوری و ظلمتی اثبات کردند

و در اسلام قومی هم درین هلاک شدند که ایشان را قدریان خوانند و مصطفی صلی الله علیه و سلم ایشان را با گبران برابر میکند « ص ۳۸

۱۸- استعمال صفت تفضیلی از ضمیر باعتبار معنی وصفی :

« عاشق در غلبات عشق معشوق را از او اوتر است و از خود خودتر

روا بود که بر او از دیده او غمگین تر بود » ص ۴۰

« عاشق معشوق را از او اوتر بود پندار به نندی درو پدید آید و

بجائی رسد که گوید معشوق منم اگر چه بخویشتم » ص ۴۰

۱۹- افراد فعل بعد از جمع :

« و حواس انسانی اگر چه سخت دور بین اند جز سطح بیرونی و اعراض

که با وی آمیخته اند چون لون و وضع و مقدار و شکل نتواند دید » ص ۴۱

« اگر ستارگان را نور نبودی که بدان واسطه ایشان را درمی توان

یافت آدمی در نیافتی و آنچه می پندارد که آسمانها را در یافتند است و لون

ایشان دیده غلط است چون آسمانها در حواس آدمی نیاید » ص ۷

۲- پس بر همه عاقلان واجب چنانست که روی شریک را بهر دست

دست بمعارف حکمی زنند و از این حالات ترسند که فواید بسیار

فریاد دسی نباشد و امروز بقرائن این مردان عالمه است که در این

عالمی تر از آن دارد که در تحصیل سناک و سناک عمده غیر ضروری است

مگر ضروری بکار آید و این روزی چند که آنجا موجود است بقرائن

شماره ۴۲

۲۰۔ آوردن باء تا کید برسر افعال منفی :

« ۰۰۰ کہ تا آدمی نداند کہ فلان چیز نیک است تا نہ پندارد ہر گز ارادۂ طلب آن چیز در او نبود و تا نداند کہ فلان چیز بد است ہر گز (از) آن بنگرنزد » مت ۱۴

« می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نیت کہ دست از من بنمی دارد ، مت ۱۴

« ۰۰۰ این کہ نوشتم ذوق است ہر چہ از این بیش حروف دانستن است آن ندانستن بود و ترا خبر نہ چگوئی تا حروف بندانی کلمہ چون بدانی ، مت ۱۵

« تا عاشق بندانستہ است و مراد او در طلب نبستہ است از درد و انرہد »  
ل ۱۳۷

« و علی الجملة ہر حرکتی و سکنتی کہ تو بنکنی از کل وجود ما فی السموات و الارض و الملائکة الارضية و السماویة و حملة العرش مستغنی نیستی » مت ۲۶

« ۰۰۰ و تا دادکار از نہاد خود بندہد صاحب وقت نبود و در ہر نفی صد ہزار گونه مکر است » مت ۱۲۴

« اگر وجہ این دو مذہب را وجہ تحریف ظاہر است بسیار مذہب ہست کہ وجہ تحریف آن ہر کسی بنتواند دانست کہ بس غامض است و مشکل » مت ۴۰

« ۰۰۰ و اگر کوئی چیست گویم اوست و اورا کمال نہ بدان است

که ترا ازو کاری خوش آید و خیرش نام کنی یا نقصانش از آن بود که چون چیزی آفریند که ترا خوش نیاید او را خالق شر خوانی و این غایت بیانست و اگر بدانی لعمری اینجا بماند که باشد که تو در هر شری خیری نه بینی و بنتوانی دیدن « مت ۳۸

« یا سید الاولین و الاخرین علیک افضل الصلوات و اکمل التحیات با خلق بگوی که اگر دوزخ نیافریدی خلق مرا نه پرستیدندی و از معاصی دست بنداشتندی « مت ۷۴

۲۱- آوردن را بسعنی از :

« شیخ ما گفتی لاشیخ ابلغ من العشق هیچ پیری سالک را کامل تر از عشق نیست وقتی شیخ را پرسیدم که ما الدلیل علی الله ؟ فقال دلیلہ هو الله »  
ت ۴۲

اگر خواهی که بدانی این نورها چیست عثمان را باز پرس تا با تو بگوید که چرا او را ذوالنورین خوانند « ت ۴۷  
۲۲ - فعل ماضی بعید از بودن که در آن زمان هنوز متداول بوده است جز در يك مورد بنظر نرسید :

« لا ائمنن بنبیک » در کسان منکر و در خیر لسان طمع و این این آدمی در عرصه عرصات کاری عظیم است درینجا اگر ترا وقتی در سفر عشقی مزور بوده بودی ، سخت بوالعجب کاریست و تو غافل « مت ۱۰۰

۲۳- التفات از غایب بمتکلم :

« کامل الدواہ نوشته بود کہ در شہر میگویند کہ عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواہند تو نیز فتوی بده من ہمہ را این وصیت میکنم کہ فتوی این آید نویسند... » ت ۳۹

«... دیگر بار چون او را بر کشد بدین کہ وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ \*  
یا محمد لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ اَزْفَرَقَ تَابِقَدَمِ هَمِّهِ اَيْنَ بُوَدَ كِهْ اَدَمُ وُ مِنْ دَرُوْنَه  
تحت لوائی یوم القیمہ... » م ۳۸

«... صفت این قوم در قرآن کجاست یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهُ \* یا محمد نه  
ترا با ایشان کار است و نه ایشان را با تو... » م ۱۳

«... اگر خود را پس از این تزکیت کنی شاید فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ  
اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى \* یا محمد ترا نازمیرسد وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ \*... » م ۱۵  
«... یا محمد و لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی \*... » جوانمردا اهل

همدان دانند کہ سلطان هست محمود نام این نه معرفت سلطان بودند معرفت آن  
بود با سلطان نشینند و خسبند... » م ۲۰

«... جوانمردا آخرین فتنه کہ در راه خدای است در نون کن بود و اگر  
این نون را مفتوح کند از خدای عز وجل باز مانده بود و اگر در گذرد  
بحقیقت کار رسد و ازالو الالباب نتوان نهاد آنرا کہ بنون کن رسیده نبود

\* - سورة ۴۲ آیه ۵۲ .. سورة آیه ... - سورة ۵۳ آیه ۳۳

... - سورة ۹۳ آیه ۱۱ ... - سورة ۹۳ آیه ۵

و در گذشته محمد تو دیوانه عشق ما آمدی دیگران دیوانه نون آمدند

همه در نعت ما وا ماندند « م ۲۹

« ... جوانمردا میگوید که هرگز ترا ندانستم و نخواهم دانستن

بار خدایا تو از کجا و من از کجا :

آنجا که توئی من آمدن نتوانم و آنجا که منم تو خود نیائی دانم «

م ۳۲

« شیخ ما گفت شب معراج با او گفتند که همه ایام و اوقات ناظر و

مستمع تو بودی امشب سامع و ناظر منم ترا و منظور و قایل تو پس

تم دنا فتدانی • فکان باب قوسین او ادنی • این قربت خدا را باشد یا محمد (ص) این

من نمیگویم مگر تازی نمیدانند فارحی الی عبده ما اوحی • بیان این معنی

کرده است دانی که فارحی الی عبده ما اوحی چه نشان دارد گوش دار

این بیتها از صدق بشنو:

در انجمنی نشستید دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش

صد بوسه زدم بزلف غنبر بویش یعنی که حدیث مسلم در گوشش «

ت ۴۱

« و چون معلم کودکی را بزند آن عین شفقت بودند در شفقت است

چه کودک چنان گمان برد • یا سید الاولین و الاخرین عذاب اهل العلوات و

اکمل التحیات با خلق بگویی که اگر دوزخ نیافریدمی خلق مرا

نپرستیدندی و از معاصی دست برداشتندی « م ۷۴

« ... پیش پای نهادن معشوق باعاشق دیگرست و حساب نامردان

• سوره ۵۲ آیه ۸ • سوره ۵۲ آیه ۹ • سوره ۵۲ آیه ۱۰

دیگر ابلیس را تا بلعنت کردند هرگز جمال معشوقان خود بدو نمودند  
تا چشم بدبعین کمال نرسد یا محمد وتخفی فی نفسک ما لله مبدیه وتخشی الناس  
والله احق ان تخشیه \* نا محرمان چه دانند که خال سیاه بر روی معشوق چه  
بود محمد از خلق نترسد که قرآن گوید «...» مت ۷

۲۴- حذف زاء مفعولی در مورد اسم اشاره :

« ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ بنند ضرورت بود که  
گوید این را صانعی هست عالم بکتاب قادر بکتابت و مرید مر کتابت را »  
مت ۱۹

۲۵- آوردن الف زائده در آخر فعل ( فقط در یک مورد ) :

« جوانمردا نوشتند بوردی که پسران در حق مریدان ندانم آنکه نوشتند  
بودی شرم دار الحیاء من الایمان یا یلفظ من قول الادیه رقیب عتید مر او  
ترا کجا رسد که حدیث از ادت کنیم بلی خلیل صالح ان شاء الله این بس بود  
که تمنای دیگر کنیم » مت ۵۴

۲۶- استعمال لغت وا در مورد تکرار فعل :

« اگر کسی از منزل الله کل لیله و رایت ربی فی احسن موزة در  
ضلال افتاده مصطفی را صلی الله علیه و سلم از آن چه و اگر کسی این مذاهب  
فاسده که از این احادیث پدید آمده است وا دهدعوام بلد را وا داده بود  
نه خبر مصطفی صلی الله علیه و سلم وا داده بود بل خبری خطا را وا داده  
بود آفتاب مردان پرستند و آتش مردان پرستند آن آتش که مطلوب

\* سورة ۲۳ آیه ۲۷ \*\* سورة ۵۰ آیه ۱۷

موسیٰ علیہ السلام بود کہ لعلیٰ اتیکم منها بخبر او جذوة من النار \* مصطفیٰ  
صلی اللہ علیہ و سلم ذرۃ خبر وا داده بود از آن آتش کہ سراجاً منیراً ۰۰۰»

مت ۲۷

« اگر سلطان اسرار مملکت خود یکی را بگوید زینتی عالیست اما  
نشاید کہ کسی از سلطان این اسرار پرسد و بہیچ حال احوال آخرت و حقایق  
دین کہ بوصول تعلق دارد و انما بدو معرفت ذات و صفات و افعال هر کس را نماید  
عظیم کاری دان اما اگر کسی بہ وقت در آن خوض کند حرامست »  
مت ۶۰

۰۰۰ چہ گوئی اگر کسی مذهب ایشان واردہ زایت ربی فی احسن  
صورة امرد و ادهد ہیبات مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و سلم مذهب عیسیٰ علیہ  
السلام را چون وا دہد راہ عادت پرستان بی معنی وا داده بود» مت ۲۷

و همچنین « وا » را بجای بدو بانیز استعمال نموده است :

« چون بسعدت و اہمدان آئی شرح این نامد بمشافہد بشنوی و  
اگر ند این را نیز در کیسہ حم عقب ۰۰۰ نگد مدار ۰۰۰ ۲۷۰۰  
انگنون بعام دیگری افتادم و تا این نامد می نہ یسم در صد ہزار  
عالم طبران و جولان کردہ و اسدن پدید بود لد و اعام ملکی از ملکوت  
جد توان آورد جرعدہ از کاسہ لابل هذا الثمر قطرة من بحر اجی لابل  
من الشمس یا رسول اللہ سلام علیک نوش کردی این بحر را در  
نعبی باید گفت لایبارت السلام علاناہ علیہ السلام انما جواد  
اشکال دیگرگرت همین است ای عزیز کہ پرسیدی کہ اصلا ان انشاء اند یا ند

۰ سورة ۲۸ آية ۲۹ ۰۰ سورة ۳۳ آية ۴۵ ۰۰۰ سورة ۴۲



آنها کسی بودند سبحان من يعلم اگر الف الم و ن نون والقلم و  
تو غمزه بزند وقتی ، آنکه بدانی که همه انبیا بودند یا کسی دیگر بود  
که علم این بحقیقت دانسته باشی « م ت ۱۰۲

۲۷- استعمال « فرا » در اول فعل در مورد ظرفیت و مکان :

« از ذکر و فکر یوم التَّائِبِینِ \* و ادید آید که ترا نماز فرا کردن

چه آورد « م ت ۱۷

« ابلیس را بدین کار فرا داشت که خلق را بگوید . . . . »

م م ۵۸

« عارفی مرا گفت يك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست  
از خود فرا رفتم مرا گفتند در قرآن بجوی که يك سورة هست در قرآن  
که اولش و آخرش ذکر کرسی است این عارف گفت چون با خود آمدم  
همه سور قرآن بشمردم در نیافتم بتعجب بماندم دیگر بار از خود فرا رفتم  
این سورة را با من گفتند . . . . » م ت ۸۳

« . . . پس بدانی که مردان مرد را درین راه چگونه دیده و  
دیدنی از دست فرا نهاده اند چنانکه یکی از این معنی خبر داد . . . . »

م ت ۳۴

« . . . چه جای سورتی بود یا آیتی یا کلمه حروف بی معنی با

فرا پیش نهاد « م ت ۱۰۰

« . . . که هر گه که چیزی نویسم این فرا پیش آید و مرا

\* سورة ۶۴ آیه ۹

مفهوم کند « مت ۴۱

« ..... اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که الفاظ جمال معانیست و

این بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحیست « مت ۵۰

« ..... و ما دانیم که تا عالم بوده است و خواهد بود این کس را

فرا خاطر نیامده است که حروف عسل شیرین است یا حروف خبز مشبع

است « مت ۴۰

## فصل دوم

### سبك در نظم

اشعار عین القضاة اغلب دو بیتی بوده و بمقدار کمی نیز قصیده و غزل میباشد که عموماً در خلال نثر و برای تکمیل معنی و مفهوم آن بکار رفته است .

آثار منشور وی چه فارسی و چه تازی اغلب مشحون از نظم بوده و در واقع نثر را بطرز فوق العاده ماهرانه و بدیعی با نظم آرایش داده است . در شکوی<sup>۱</sup> از اشعار خود که مستقلاً در باره موضوع بخصوصی سروده دو قسمت زیر را نام برده :

۱- هزار بیت در نسیب تحت عنوان نزهة العشاق ونهزة المشتاق .

۲- هفتاد بیت در مدح حضرت رسول (ص) و خلفاء راشدین .

که بزبان تازی بوده و از هر يك نیز نمونه ذکر کرده است<sup>۲</sup>

۱ - ر . ك . بشکوی صفحات ۶۶ و ۷۱

۲ - نمونه از نزهة العشاق :

و غادة من سلفی معد	تعزی الی خیر اب و جد
یکنفها ججاج کالاسد	تغزو المدی علی جیاد جرد
بکل صمصام صقیل الحد	و ذابل من الرماح الملد
زارت و صعبی هجع بنجد	فی خفرات من غوانی سعد
و طئن هامات الربی و الوهد	الی رجب الباع واری الزند

مانده در یاورفی صفحه بعد

اینک بطور اختصار بمختصات سبك اشعار فارسی او اشاره میشود :

۱- ساده و بی تکلف بودن : که تقریباً نظم‌وی نیز مانند نثر او لفظاً و معنی بدون صنعت و تکلف بوده و در نهایت سادگی و زیبایی بیان گردیده است<sup>۱</sup>

۲- سرودن اشعار هیجان انگیز : که مانند دو بیتی‌های اغلب عرفا فوق العاده رقیق و وجد آمیز بوده و در ضمن دقائق و رموز عرفان نثر بجاالب‌ترین وجهی بیان گردیده است :

گفتم جانم گفت بر ماش طلب	گفتم که دلم گفت همانجاش طلب
گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف	یعنی که درین شایستگی‌هایش طلب

ل ۸۸

\*\*\*

بیچاره دلم ز خود بکلی بر خاست	وانگاه ورا از او بزراری در خواست
از پرده ندا آمد کای خسته رواست	لسان تو بگو قوت ادراک تراست

ل ۱۱۶

\*\*\*

مانده از باورقی صفحه قبل

یلبس نوی گرم و مجد  
وبت جدلان و هند عندی

و اجتنی باندو ورد الحد

نمونه از هفتاد بیت

سازجی الیه بعملات سواهما  
و ا کجل اجفان الرجاء بقره  
و ان ام تبلغنی الیه رهائی

مفلایح السهوا توفیق و ا و حد  
نوی جسمه فبما فوجده روم  
فلاسرها عشب و لاصوب و ورد

۱- ر . ک . بفصل اول از باب پنجم

من باتو همی نرد خطر خواهم باخت هر چند بری همی دگر خواهم باخت  
تا ظن نببری که مختصر خواهم باخت جز عشق تو هر چه هست در خواهم باخت  
ل ۱۲۸

...

نی مایه عشقت ای دل افروز کم است وان درد که دی بود نه امروز کم است  
در هجر تو با صبر دلم را صنما نی ساز فزون شدست و نی سوز کم است  
ل ۱۳۱

...

در بتکده گر نشان ز معشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست  
گر کعبه از او بوی ندارد کنش است بلبوی وصال او کنش کعبه ماست  
ت ۹

...

در عشق قدم کسی نهد کش جان نیست با جان بودن بعشق در سامان نیست  
درمانده عشق را از آن درمان نیست کانگشت بهر چه بر نهد عشق آن نیست  
ت ۱۹

...

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد  
با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتلست اصلش کم باد  
ت ۳۴

...

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد بگرفت و بقر حلقه در گوشم کرد

گفتم صنما ز عشق تو بخروشم لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

ت ۲۷

...

از دست بت شاهد جان بیجان شد دل در طلب وصل تو بی در زمان شد

او خود بخودی ز چشم ما پنهان شد اسلام و جهود نزد ما یکسان شد

ت ۴۳

...

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش

تا کی دارم عشق نهان در دل خویش مقصود رهم توئی نه دین است و نه کیش

ت ۹

...

رو بخرابات خروشی بزنیم در میکده در شویم و نوشی بزنیم

دستار و کتابرا فرستیم گرو در مدرسه بگذاریم و دوشی بزنیم

ت ۴۹

...

جانا تو بده شراب و جانم بستان مستم کن و از هر دو جهانم بستان

با کفر در اسلام بدن ناچار است خود را بنما از این و نویسد

ت ۳۸

...

آن بت شاهد که عشقش جان جان جان ما است

هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ما است

روی او دین است و زلف اوست اصل شرك و كفر

پس همو خود اصل كفر و مایه ایمان ماست

ت ۴۷

\*\*\*

از عشق تو ای صنم دلم خون شده است      جان در طلب وصل تو بیرون شده است

لیلی شده ای مرا تو ای شاهد بت      جان و دل من عاشق و مجنون شده است

ت ۳۶

\*\*\*

در عالم عشق اگر بکار آئی تو      در دفتر عشق در شمار آئی تو

جبرین امین رکاب دار تو بود      بر مرکب عشق اگر سوار آئی تو

ل ۶

\*\*\*

تا هرچه علایق است برهم نرنی      در دایره محققان دم نرنی

تا آتش در عالم و آدم نرنی      یکروز میان کم زنان کم نرنی

ت ۹

\*\*\*

در عشق اگر نیست شوی هست شوی      در عقل اگر هست شوی پست شوی

وین بوالعجبی بین که از بادۀ عشق      هشیار گهی شوی که سرمست شوی

ل ۱۱۳

\*\*\*

در تو نگریم ز خود بیرون باید شد      در دست ستمها زبون باید شد

در عین ظهور تو کمون باید جست      در پرده پرده ها درون باید شد

ل ۹۷

\*\*\*

وانجا که بود ز عشق عاری نبود

در عشق دلا عیب و عواری نبود

در عالم عشق اختیاری نبود

این جمله از آنست که مرعاشق را

ل ۳۶

۰۰۰

درمان وصال تو نمیدانم چیست

معشوق منی بی تو نمی یازد زیست

در عالم کس نیست که بر من نگر است

تا قصد فراق کرد دیواند دلم

ت ۳۲

۰۰۰

وز غایت بیخودی در آتش باشم

پیوسته ز عشق در کشا کش باشم

و انگاه مراد من شوی خوش باشم

از من تو مراد من اگر بستانی

ل ۱۳۶

۰۰۰

تا هستی خود نیت ندیشی هر...

ای خواجد مزین تو اندرین راه قدم

از دیده بصر باش و از گوش اصم

خواهی که شوی تو اندرین راه محرم

۱۱۴

۰۰۰

۳- آوردن مضامین آیات و احادیث در شعر:

و اسرار درویشی که در دستش...

خواهی که سخن زجان آید شنوی

خود هستی ای انا الله...

کم کرد ز خویش تا تو از هستی خود

ل ۱۳۷

۰۰۰

۱- اشی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلاة لذكری (سورة طه آية ۱۴)



جانم ز ولع خیمه بصحرا میزد  
آتش بوجود عقل دانا میزد  
بی مرسل و منزلی بسر مایه عشق  
پیوسته دم از رفیق اعلیٰ میزد<sup>۱</sup>  
م ت ۴

\*\*\*

قرآن که بلفظ و معنی او بی بدل است  
بر هفت حروفش این نزول ازازل است  
امر است و دگر نهی پس آنکه جدل است  
پس وعد و وعید و قصص و پس مثل است<sup>۲</sup>  
ت ۵

\*\*\*

گفتم ملکا ترا کجا جویم من  
در طلعت تو وصف کجا گویم من  
گفتا که مرا بجوی در عرش و بهشت  
در دل جو که نزد دل پویم من<sup>۳</sup>  
ت ۶

\*\*\*

ای آنکه همیشه در جهان می پوئی  
این سعی ترا چه سود دارد گوئی  
چیزیکه تو جوینان نشان اوئی  
با تست همی تو جای دیگر جوئی<sup>۴</sup>  
ت ۶

\*\*\*

۴ - آوردن قصیده بوزن رباعی :

دل مر کب حق است و درین زندانست  
در عالم خاک مدتی پنهان است

۱ - اللهم اغفر لی و ارحمینی و الحقنی بالرفیق الاعلیٰ .

۲ - انزل القرآن علی سبعة احرف کلهما کاف شاف و اف .

۳ - لایسمنی ارضی و لاسمانی و وسعنی قلب عبیدی المؤمن .

۴ - قلب المؤمن بیت الله .

دل مرغ حقیقتست در عالم حق  
 دل زنده بجان و جان بود زنده بحق  
 از نور خدا روح فرا دید آمد  
 آن نور سیه ز کان قهر و خشم است  
 این سر حقیقتست شرحش دادم  
 مقصود ز ایجاد وجود کونین  
 در آیند روح به بیند خود را  
 ما نیز به بینیم در او هم خود را  
 پس عاشق و معشوق بهم بنشینند  
 پس عشق عبارتست از القاء کازم  
 پس روح بود باقی در عالم حی

نه خود باز است که زینت سلطان است  
 گه جان در دل و گاه دل در جان است  
 پس نور علی نورند در قرآن است  
 سر چشمه کفر و مسدن شیطان است  
 در عالم شرع این سخن پنهان است  
 یک چیز بود که آن هم برهان است  
 پس عاشق خود شود که بی نقصان است  
 پس شاهد و مشهود همدیسان است  
 زیرا که همو جان و هم این جانان است  
 پس اکل و شراب ما از او خود زان است  
 چه جای چنین سخن لصد چندان است

ت ۲۰

...

۵- مطابقت عدد و معدود در جمع :

قرآن که بلفظ و معنی او بی بدل است  
 امر است و در گرنه بی پس آنکه بدل است

بر هفت حروفش این نزول از اول است  
 پس وعد و وعده و قفس و قفس

۵

...

دل را بدو زلف مد پرست تو دهم  
 که جان بدو نر کسان مست تو دهم

۳۹

...

## ۶- تخفیف لغت :

در بتکده گر نشان ز معشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست  
گر کعبه از او بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبه ماست  
ت ۹

\*\*\*

## ۷- اقتباس مضمون از دیگران :

اندر تن من جای نماند ای بت پیش الا همه عشق تو گرفت از پس و پیش  
گر عزم کنم که بر شکافم ز گ خویش ترسم که بعشق اندر آید سر نیش<sup>۱</sup>  
م ت ۲۷ و ۶۰

\*\*\*

گر بر کشمت دم مزین و باک مدار<sup>۴</sup> چون من دیت کشته عشق خویشم<sup>۲</sup>  
ل ۷۷

\*\*\*

در بتکده گر نشان ز معشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست  
گر کعبه از او بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبه ماست<sup>۳</sup>  
ت ۹

\*\*\*

۱ - مردان جهان فصد کنند خون آید تو نبرد کنی عشق تو بیرون آید

( از اسرار التوحید )

۲ - الهی متی تقتل المحبین قال الی انی اجد الدیة قال فقلت یارب و ما دیتک قال لقانی و جمالی دية المحبین ( از شیخ شبلی )

۳ - با تو دل مسجد است و بی تو کنشت بی تو دل دوزخست و با تو بهشت

( از سنائی )

از سلسله زلف تو دیوانه شدم      بر شمع رخت شبیه پروانه شدم  
از بس که بریخت چشم خونابه دل      با عشق تو خویش و از تو بیگانه شدم<sup>۱</sup>  
۱۱۹ ل

...

در دیده من در آی تا خود بینی      کاین دیده من سرای دیدار تو نیست<sup>۲</sup>  
۹۰ ل

...

بنده جائی رسد که محو شود      بعد از آن کار جز خدائی نیست<sup>۳</sup>  
۱۲۴ ل

...

گر باد صبا بر سر زلفت گردد      بر باد صبا عاشق تو رشک برد<sup>۴</sup>

۱- گر زلف تو سلسله است دیوانه منم      در عشق تو آتش است پروانه منم  
پیمان ترا بشرط بیمانه منم      با عشق تو خویش و از تو بیگانه منم  
( از احمد غزالی )

۲- بی زان نایم که دل خریدار تو نیست      خود دیده من معرم دیدار تو نیست  
( از سنائی )

۳- چون بجائی رسی که جز تو شوی      بعد از آن حال جز خدائی نیست  
( از سنائی )

۴- می رانجم از آن که باد بر تو گذرد      وز خلق جهان کسی بتو درنگرد  
خاکی که کف پای تو آنرا سپرد      چاکرت بر آن خاک همی رشک برد  
( از احمد غزالی )

ار هیچ کسی ز خلق در تو نگردد بر خود دل من جامه هستی بدرد

ل ۵۶

۸- استعمال حرف ندا در مغایب :

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که نه عاشق است اوازمانیست

مارا گویند کاین سخن زیبا نیست خود را چه گناه اگر کسی بینانیست

ت ۱۵

۹- ذکر مثل در شعر :

اول که بتم شراب صافی بی درد میداد و دل مرا بدین حیلہ ببرد

آنکاه مرا بدام هجران بسپرد بازار چنین کنند باغرچه و کرد

م ۱۰۰

\*\*\*

در چشمم چهر چون نگار تو بماند بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

هستیم بسر شد و خمار تو بماند خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

م ۳۸

\*\*\*

۱۰- مکسور خواندن حرکت ما قبل شین ضمیر :

آن بت که مرا داد بهجران مالش گم کردم دل میان خط و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

م ۸۳

۲۱- سرودن شعر بلهجه مخصوص : که عوض « است » يك حرکت

باخر اضافه کرده است .

باب پنجم

فہرست اشعار عین القضاة

المیانجی الہمدانی

•

## فصل اول

### مجموعه اشعار عین القضاة المیانجی الهمدانی

چون عقل عقيله است در راه غمت از هندسه عقل چه حاصل ما را

ل ۳۹

...

چون دیده شوی و پس مرا دیده شوی بیننده تو باشی ای نکو رو خود را

ل ۸۹

...

گر بنده نباشم آید آزاد مرا مادر نه برای بندگی زاد مرا

م ۹۵

...

تا من بودم بخود ریا بود مرا وز دست غمت بسی بلا بود مرا

با دل کفتم چو از خودی رسته شدم کانروی و ریا بگو چرا بود مرا

ل ۷۵

...

چون از رومه برد آنچه مراد دل بود کوباد همی پیمای آن مرد شایر

م ۱۰۲

...



گر آب زنی بدیده آن میدان را      روی بمره در که آن سلطان را  
صدجان بازی بر شوه آن دربان را      گویند خطر چه باشد اینجا جان را  
ت ۱۶

\*\*\*

نا خورده غمان تیره ایامان را      نا دیده ز دور دوزخ آشامان را  
دعوی چه کنی عشق دل آرامان را      با عشق چه کار است نکو نامان را  
ت ۴۴ و م ت ۲۳ و ۵۴

\*\*\*

ای دل بچه زهره خواستی یاری را      کو چون تو بیاد داد بسیاری را  
م ت ۳۷ و ۹۲

\*\*\*

يك ذره تو سایه و خواهی که آفتاب      در بر کشی رواست ببر در کشش بلا  
ل ۱۹

\*\*\*

آن لقمه که در دهان ننگجد بطلب      وان سر که در اولسان ننگجد بطلب  
سریست میان دل درویش و خدا      جبریل در آن میان ننگجد بطلب  
م ت ۴۴

\*\*\*

گفتم جانم گفت بر ماش طلب      گفتم که دلم گفت همانجاش طلب  
گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف      یعنی که درین شکستگیهاش طلب  
ل ۸۸

\*\*\*

۱- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر. ک. • بر باعيات مولانا  
ص ۶ و ضمناً بیت اول در م ت ۹۴ بدین شکل ضبط شده است :  
نا دیده رخ تیره نا کامان را      نا دیده ز دور دوزخ آشامان را  
و مصراع دوم بیت اول در م ت ۷۴ و ۱۰۳ نیز تنها آورده شده است •

من باتو ہمی نرد خطر خواہم باخت      ہر چند بری ہمی دگر خواہم باخت  
تاظن نبری کہ مختصر خواہم باخت      جز عشق تو ہر چہ هست در خواہم باخت

ل ۱۲۸

\*\*\*

از دایرہ وجود گر بر کشتد      وز دام بلا بقہر اندر کشتد  
تا عین سرا بعالم خود بیند      بیخود کند و بمہر در بر کشتد

ل ۳۲

\*\*\*

آتش در زن بہر چہ دارد یارت      و اندیشہ مکن کز این بر آید کارت  
چون سوختہ گوردای پسر آثارت      باقی بقای او شود انوارت

ل ۳۵

\*\*\*

ترسم کہ اگر شوم مہادر کارت      کارم دہد آن کرشمہ بسیارت

۲۷ م و ۵۶ م

\*\*\*

تو مرا بادہ دہ و مست بخوابان و مترس      چون کہ خدمت شاہ آید بر خواہم خاست<sup>۱</sup>

م ۱۲

\*\*\*

حلاج ولا کہ مقتدای کار است      بردار ہمیکفت کہ روز بار است  
از یار ہر آن کسی کہ برخوردار است      جانش بپر یار و تنش بردار است

ل ۱۰۸

\*\*\*

جوئندہ ما بشہر در بسیار است      ای ہر کہ مرا جوید کارش زار است  
بردر کہ ما زدہ ہزاران دار است      بر ہر داری سر مریدی بار است

ت ۳۴

\*\*\*

در جام نیاید ای پسر بحر      این عشوہ مخر کہ بیشمار است

ل ۷۳

...

بیچاره دلم خلعت دیدار بخواست  
از هر دو جهان نعره انکار بخواست  
• حبیب جواب داد کای خسته رواست  
من دیده شوم خصومت از بهر چراست  
ل ۶۴

...

بی آنکه ترا ز جای باید برخواست  
کار تو همی کنند چون تیر تو راست  
زین روی که جز کام تو نتواند خواست  
گردون ز نهاد خویش در چون و چراست  
م ت ۲۶

...

بیچاره دلم ز خود بکلی برخواست  
و انگاه و را از او بزاری در خواست  
از پرده ندا آمد کای خسته رواست  
لیکن تو بگو فوت ادراک کر است  
ل ۱۱۶

...

امروز که با زهیش کامی دگر است  
دانم که نه وصلت که دامی دگر  
م ت ۲۴

...

کشتگان خنجر تسلیم را  
هر زمان از غیب جانی دیگر است  
عقل کی داند که این رمز از کجاست  
کاین جماعت را زبانی دیگر است  
ل ۱۰۲

...

نه دست رسد بزلف یاری که مر است  
نه کم شود از سرم خماری که مر است  
هر چند بدین واقعه در مینگرم  
درد دل عالمی است کاری که مر است  
ت ۵۱

...

در بتکده امروز ندانم کہ چه خاست بر خاست خروش عاشقان از چپ و راست<sup>۱</sup>

م ت ۱۰۶

...

از نور بنور منزلی بس دور است کاین نور ز ظلمت است و آن از نور است  
توحید و یگانگی برون از نور است و ان کس کہ نداند این سخن معذور است

ت ۳۳

...

گر برہ عاشقیت ہیچ نیاز است راہ دراز است و با نشیب و فراز است  
بار خداست عشق سرکش و ناپاک بندہ کش است ای عجب ند بندہ نواز است

م ت ۱۰۵

...

ای عشق دریغا کہ بیان از تو مجال است خط تو ز خود باد و خط از تو مجال است  
انس تو با برو و بان زلف سیاه است قوت تو ز خط است و حیات تو ز خال است  
اسم تو شریفست و عین تو گناہ است جان و دل ما توئی دگر قال و وبال است<sup>۲</sup>

ت ۳۳

...

قرآن کہ بلافظ و معنی اوبی بدل است برہنت حروفش این نزول از ازل است  
امر است و دگر زہی پس آنکہ جدل است پس وعد و وعید و قعص و پس مثل است

۵

...

۱- مصراعہای این بیت در مکتوب ۱۰۶ مقدمہ و مؤخر صبط شدہ ولی در تذکرہ عرفات بشکل فوق ضبط کردیدہ است کہ ترتیب مزبور صحیح تر بنظر میرسد.

۲- کذا

نی مایه عشقت ای دل افروز کم است      وان درد که دی بود نه امروز کم است  
 در هجر تو با صبر دلم را صنما      نی سازفزون شدست و نی سوز کم است  
 ل ۱۳۱

\*\*\*

آن بت شاهد که عشقش جان جان جان ماست  
 هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ماست  
 روی اودین است و زلف اوست اصل شرك و کفر  
 پس هم او خود اصل کفر و مایه ایمان ماست  
 ت ۴۷

\*\*\*

در بتکده گر نشان ز معشوقه ماست<sup>۴</sup>      رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست  
 گر کعبه از او بوی ندارد کنش است      بابوی وصال او کنش کعبه ماست<sup>۱</sup>  
 ت ۹ و م ت ۱۰۶

\*\*\*

شمشیر زدن پیش فلک پیشه ماست      و امروز نه روز کاهلی کرده ماست<sup>۲</sup>  
 م ت ۱۰۳

\*\*\*

دل مر کب حق است و درین زندانست      در عالم خاک مدتی پنهان است  
 دل مرغ حقیقتست در عالم حق      نه خود باز است که زینت سلطان است

۱- این بیت را م ت ۱۰۶ ندارد ضمنا مصراع دوم بیت اول بدین شکل

ضبط شده است : از کعبه به بت خانه شدن نیز رواست

۲- کذا

دل زنده بجان و جان بود زنده بحق  
 از نور خدا روح فرا دید آمد  
 آن نور سیه ز کان قہر و خشم است  
 این سرّ حقیقتست شرحش دادم  
 مقصود ز ایجاد وجود کونین  
 در آئینہ روح بہ بیند خود را  
 ما نیز بہ بینیم در او ہم خود را  
 پس عاشق و معشوق بہم بنشینند  
 پس عشق عبارت از لقایست و کلام  
 پس روح بود باقی در عالم حی

کہ جان در دل و گاہ دل در جان است  
 پس نور علی نور نہ در قرآن است  
 سرچشمہ کفر و مسکن شیطان است  
 در عالم شرع این سخن پنهان است  
 یک چیز بود کہ آنہم برہان است  
 پس عاشق خود شود کہ بی نقصان است  
 پس شاہد و مشہود ہمہ یکسان است  
 زیرا کہ ہمہ و جان و ہمہ این جانان است  
 پس اکل و شراب ما از او خود آن است  
 چہ جای چنین سخن کہ صد چندان است

ت ۴۰

...

در عشق نشان عقل و جان باختن است  
 کہ کافر و گاہ مؤمن بودن

از کون و مکان ہر دو برداختن است  
 با این دو مقام تا ابد ساختن است

ت ۲۳

...

آن معنی قدسی کہ او را  
 جان ہمہ عاشقان عالم

مفتون جمال خویش کردہ است  
 از ضربت عشق زیش کردہ است

ل ۹۹

...

دل بستہ آندوزلف چون شست شدہ است  
 چنان در سر چشم کافرش مست شدہ است

ای جان جهان نه دین نه کفر است مرا دریا ب مرا که کارم از دست شده است

ت ۵۰

\*\*\*

از عشق تو ای صنم دلم خون شده است جان در طلب وصل تو بیرون شده است

لیلی شده مرا تو ای شاهد بت جان و دل من عاشق و مجنون شده است

ت ۳۶

\*\*\*

دین ما روی و جمال آن بت جانانه است

کفر ما ابروی و زلف آن سیه ترکانه است

از جمال خط و خالش عقل ما لایعقل است

وز شراب عشقش این هر دو جهان میخانه است

روح ما خود آذر است و قلب ما بتخانه است

هر که را ملت نه اینست اوزما بیگانه است

ت ۳۲

\*\*\*

ای دریغا این شریعت ملت رعنائی است

ملت ما کفری و ملت ترسائی است

کفر و ایمان زلف و روی آن بت زیبائی است

کفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتائی است

ت ۴۶

\*\*\*

بس بوالعجبیہا کہ پس پردہ تست

م ۵۴ و م ت ۹۲ و ۱۰۳

...

ای چرخ دلم زبر و زبر کردہ تست وین خستہ دلم ہمیشہ آزرده تست

م ت ۱۰۳

...

ماہی و ماہ فلک پرستندہ تست کبکی و هزار باز پر کندہ تست

مسکین تن من زبہر دل بندہ تست<sup>۱</sup>

م ت ۳۹ و ۵۲

...

بشتاب کہ صید سرنگون افتادست

م ت ۲۴

...

ناکہ ز درم در آمد آن دلبر مست جام می لعل نوش کرد و بنشست<sup>۲</sup>

از دیدن و از گرفتن زلف چو شست رویم ہمہ چشم گشت و چشم ہمہ درست

ت ۱۵

...

تن در میدہ بسوزش ای عاشق مست چون با تو خطبات او نشانی بودست

ل ۶۳

...

۱- درم ت ۳۹ فقط این بیت آمده است .

۲- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شدہ است . ان . بر باعبات مولانا ص ۲۹



•

شہ مات شدن کار جوانمردانست

م ت ۱۲۰

•••

در دام نیاید ای پسر مه رو عشق مده کہ بیکرانست

ل ۱۱۳

•••

کار عشق ای پسر بازی نیست عشق وصف نہاد سلطانست

بوالعجب مذهبیت مذهب عشق اندرو شاه و بندہ یکسانست

شاه محمود بود و بندہ ایاز کار بر عکس شد چہ درہانست

گشت بر شاه امر بندہ روان اندرین رمز عقل حیرانست

ل ۵

•••

عشقست کہ دلیل راحت جان منست در ہستی او قوت ارکان منست

دردی کہ از او بر این دلم مییاشد من درد نخوانمش کہ درہان منست

ل ۸۴

•••

نیست در او هیچ رنگ جملہ عشاق را هست گمانم چنان دہمہ آن منست

م ت ۹۶

•••

من او نشوم و لیک بی او و الله کہ ہم یقینم اینست

۱۵

•••

ما را غم عشق تو چنان در می خست لڑ نیستیم نمااند جز صورت هست

م ت ۸۶

•••

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست درہان وصال تو نمی دانم چیست

تا قصد فراق کرد دیوانه دلم در عالم کس نیست که بر من نگر نیست  
ت ۳۲

\*\*\*

ابلیس چو بر آدم و بر خود نگر نیست بنشست به های های بر خود بگر نیست  
آنکه بزبان حال با آدم گفت ابلیست من ببین که ابلیست کیست<sup>۱</sup>

\*\*\*

ای خفته خواب آلود این خواب تو چیست

آگاه نه نظاره خواب تو کیست

م ت ۱۲

\*\*\*

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که نه عاشق است او از ما نیست  
گویند مرا که این سخن زیبا نیست خود را چه گناه اگر کسی بینا نیست  
م ت ۱۰۳ و ت ۱۵

\*\*\*

خورشید چه مجرم ار کسی بینا نیست

م ت ۱۱ و ۶۱ و ج

\*\*\*

اول از او بد این حکایت عشق پس مگو عشق را بدایت نیست  
عشق چون آتشیست روحانی روح کس را از او شکایت نیست  
عشق چون بر لطیفه غیبیست بی نشانست از او حکایت نیست  
بوالعجب سوره ایست سوره عشق چار مصحف از او يك آیت نیست  
رهبر راه عشق حضرت اوست او علیمست که جز عنایت نیست

ل ۱۰۰ و ۵۴

\*\*\*

۱ - این رباعی در تذکره عرفات بنام هین القضاة ثبت شده است.

آنرا کہ حیات از بت و شاهد نیست      در مذهب کفر زاهد و عابد نیست  
کفر آن نبود کہ خود تو شاهد باشی      چون کفر چنین است کسی واحد نیست

ت ۲۲

...

آتشت این راہ از آن اقدام سوزد روز و شب

جز بجان رفتن در این رہ یک قدم را بار نیست

ج

...

در عشق قدم کسی نہد کش جان نیست      با جان بودن بعشق در سامان نیست  
درماندہ عشق را از آن درمان نیست      کانگشت بہر چہ بر نہد عشق آن نیست

ت ۱۹

در دیدہ من در آی تا خود بینی      کاین دیدہ من سرای دیدار تو نیست

ل ۹۰

...

معشوقہ تو باش عاشقی کار تو نیست

ل ۵۴

...

رو بازی کن کہ عاشقی کار تو نیست

م ت ۱۵ و ۳۵ و ۶۵

...

اندر رہ عشق حاصلی باید و نیست      در گوی امید ساحلی باید و نیست  
گفتی کہ بصبر کار تو نیک شود      با صبر تو دانی کہ دلی باید و نیست

ل ۲۹

...

آنرا که دلیل اورخی چون مه نیست      او بر خطر است و خلق از او آ که نیست  
 از خود بخود آمدن رهی کوتاه نیست      بیرون ز سر دو زلف شاهد ره نیست  
 ت ۱۰ و م ت ۸۹

\*\*\*

تخویف من از آتش دوزخ کم کن      چون با تو بوم ز آتشم با کی نیست  
 ل ۲۸

\*\*\*

بنده جائی رسد که محو شود      بعد از آن کار جز خدائی نیست  
 ل ۱۲۳

\*\*\*

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت      بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت  
 چون طلعت خورشید عیان سر برداشت      در دیده غلط بماند و در سر پنداشت  
 ت ۱۶ و م ت ۶۰

\*\*\*

آشنائی قصد من کرد و ندید و باز گشت

آشنا هرگز ندیدم ای عجب من جز بدشت

م ت ۱۰۳

\*\*\*

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت      بگرفت ببوسید و بگردش میکشت  
 گفتند ترا دوستی اوز کجاست      گفتار روزی بکوی لیلی میکشت  
 ت ۲۵

\*\*\*

دیشب که بدم با تو نگارا بنهفت      صبح از نفسم نماز خفتن بشکفت  
 و امشب که شدم با غم همراه توجفت      گویا که فلك بمرد و خورشید بخت

۱ - این رباعی را صاحب تذکره عرفات بعین القضاة نسبت داده است.

در دیده من عشق مکانی بگرفت      آتش در زد تا که جهانی بگرفت  
چون سوخت همه جهان سپس گفت مرا      آن ذره بین که ملک جانی بگرفت  
ل ۴۶

...

بی دیده ره قلندری نتوان رفت      دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت  
کفر اندر خود قاعده ایمان است      آسان آسان بکافری نتوان رفت  
ت ۴۹ و م ت ۹۷

...

آنها که غمی بود چو بتواند گفت      غم از دل خود بگفت بتواند رفت<sup>۱</sup>  
این طرفه کلی نگر که مارا بشکفت      نی رنگ تو ان نمود نی بوی نهفت  
م ت ۴۰

...

چون مرغ دلم فتاد اندر دامت      خواهم که بگویم ای شهنشه نامت  
گوید خردم که ای شکسته هشدار      در سایه خود همی دهد آرامت  
ل ۱۲۶

...

که در کشدم بدام اقبال غمت      که بر کشدم ز چاه ادبار دمت  
با اینهمه از کمال تسلیم سرم      بادا صنما فدای خاک قدمت  
ل ۳۳

...

دشوار بود چو دانشی یافتنت      کس رشته نداند ای صنم تافتنت  
م ت ۳۹

...

۱. این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است. ر. ک. بر باهیات مولانا ص ۲۲

سر تا پایم فدای سر تا پایت

م ت ۲۷

حقا که خداوند من اندر بویت دروان سرای و پاسبان کویت

م ت ۶۱

\*\*\*

مقصود همه کون وجود رویت وین خلق بجملگی طفیل کویت

ایمان موحدان ز حسن رویت کفر همه کافران ز زلف و مویت

ت ۲۷

\*\*\*

آیا بود آنکه باز بینم رویت در دیده کشم چو سرمه خاک کویت

گر قدر تودی همی ندانست رهی امروز همه جان بفدای مویت

ت ۲۱ و م ت ۵۷

\*\*\*

گر دل نبدی مرا نبودی ز تو یاد دل دولت ما بد آفرین بر دل باد

م ت ۲۴

\*\*\*

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد

با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه فاتلست اصلش کم باد

ت ۳۴

\*\*\*

عشقت کند هر آنچه بیاید تو صبر کن شاگرد باش عشق ترا خود بس اوستاد

م ت ۴۱ و ۸۶

\*\*\*

۱ - در م ت ۲۲ فقط مصراع دوم این بیت آمده است.

این طرفہ نگر کہ مر مرا با تو فتاد

م ت ۱۳۱

\*\*\*

بار دگر پیرما خرقہ بزناں داد  
پیش بتی سجده کرددین مجازی گذاشت

زهد نود سالہ را برد و بکفار داد  
مصحف و سجاده را رفت و بخمار داد

ل ۱۱۰

\*\*\*

گرز آنکہ شبی بیابم از وصل تو داد

من بر لب تو چہ بوسہ ہا خواہم داد

م ت ۱۶

\*\*\*

معشوق کمالست کمی میطلبد

م ت ۶۶

\*\*\*

لطفی بکن از راہ وجودم بردار

تا زحمت تو ز راہ من کم کردد

ل ۱۲۹ و ۶۶

\*\*\*

ہر دم زدن فلک دگر کون کردد

دل در بر زیرکان ہمی خون کردد

ز اندیشہ آن کہ با چہن چوں کردد

ہر دون سخنی و ہر آن سخنی دون کردد

۹۲۰۰

\*\*\*

کوئی دوزلف یارم در سرچہ بان دارد

کز داری و شنکی زلف دراز دارد

با کل حدیث گوید بالالہ پای گوید

بر مد زہہ نکارد با زہرہ ساز دارد

ت ۲۲ و م ت ۴۷

\*\*\*



ممشوقه من حسن و جمالی دارد بر چهره خوب خط و خالی دارد  
 کافر شود آنکه دید خط و خالش کافر باشد هر آنکه خالی دارد  
 ت ۲۲

...

هر کس بمراد خویش یاری دارد  
 و اندر خور خویش سازگاری دارد  
 ت ۱۰۵ و ۱۰۴

...

ای عشق تو بی نشان جمالی دارد در اصل وجود خود کمالی دارد  
 هر لحظه تمثلی خیالی دارد ای عشق درینا که چه حالی دارد  
 ت ۳۲

...

آن کیست که انبازی ما در نکرد کو در منگر که عشق شرکت نبرد  
 ت ۶۹

...

گر باد صبا بر سر زلفت گردد بر باد صبا عاشق تو رشک برد  
 ار هیچکسی ز خلق در تو نکرد بر خود دل من جامه هستی بندد  
 ل ۵۶

...

اکنون که رخت ز کوی ما شد پیر کرد ز نهار بهیچ کرد آلوده مگرد

کاندر رہ عاشقی چنان باید مرد کز دریا خشک آید و از دوزخ سرد  
م ت ۱۰۸

...

روزی کہ دلت بروز ما هست بدرد شکرانہ ہزار جان فدا باید کرد<sup>۱</sup>

...

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد بگرفت و بقہر حلقہ در گوشم کرد  
گفتم صنما ز عشق تو بخروشم لب براب من نہاد و خاموشم کرد  
ت ۲۳ و م ت ۵۷ و ۲۷

...

کس را ز نہان دل خبر نتوان کرد احوال دل از کسی حذر نتوان کرد  
این عالم شرع را زیر نتوان کرد کانسائی را ز خود بدر نتوان کرد  
ت ۷

...

بازرگانی بہ بد دلی نتوان کرد  
م ت ۷۴ و ۱۰۵ و ۱۰۸

...

این جورنگر کہ بر من مسکین کرد خود خواندہ و راندہ دردم زین کرد  
م ت ۹۵ و ت ۳۴

ز اول کہ بتم شراب صافی بی درد میداد و دل مرا بدین حیلہ ببرد  
وانگاہ مرا بدام ہجران بسپرد بازار چنین کنند با غرچہ و کرد  
م ت ۹۵ و ت ۳۴

...

۱ - این بیت در تذکرہ عرفات بعین القضاة نسبت داده شدہ است.

تا زلف تو بر رخ تو رقاصی کرد  
مانندہ نمرود دو عالم عاصی کرد  
دریای دو چشم من تہی گشت زرو  
از بس کہ درو ہجر تو غواصی کرد  
م ت ۳۸

\*\*\*

اول چو مرا عشق تو در کار آورد  
با بانگ و خروش بر دربار آورد  
اکنون چو خموش گشتم از غایت عشق  
برد او زمین یقین و پندار آورد  
ل ۶۱

\*\*\*

پروانہ بجان اگر چہ آتش گیرد  
جز صورت آن خیال او نپذیرد  
بر شمع چو عاشق است پروانہ بطبع  
گرد سر او گردد و پیشش میرد  
ل ۲۸

\*\*\*

عاشق طلبد جمال تا بگدازد  
در ہستی او لطیفہ پردازد  
در پیش خودش بہ دارد و بنوازد  
وز دیدہ برون زود وفا می بازد  
ل ۵۵

\*\*\*

کو عیسی روحانی تا معجز خود بیند  
کو یوسف کنعانی تاجسم بر اندازد  
کو تائب صد سالہ تا بر شکن زلفش  
حالی بسر اندازد دستار در اندازد  
ل ۳۲

\*\*\*

یارم نخواہم مرا بیاد اندازد  
خیزم بروم پا بفرار اندازد  
خرسندی را با اختیار اندازد  
انگشت بچشم روزگار اندازد  
م ت ۱۰۳

\*\*\*

عشق تو چو آتش است و جان میسوزد  
وز جان چو بپرداخت جہان میسوزد

این طرفہ نگر کہ چون بگیرم نامش از قوت او کام و زبان میسوزد  
ل ۱۰۸

...

زلف بت من هزار شور انگیزد روزی کہ نہ از بہر بلا بر خیزد  
وانروز کہ رنگ عاشقی آمیزد دل دزدد و جان رباید و خون ریزد  
م ت ۶۱

...

جانم ز فراق تو از آن بگریزد تا با تو یکی شود دوئی بر خیزد  
ل ۴۱

...

گر سحر ز جاودان بابل خیزد آن بابلیان کہ رستخیز انگیزد  
م ت ۶۰

...

جانم ز ولع خیمہ بصحرا میزد آتش بوجود عقل دانا میزد  
بی مرسل و منزلی بسرمایہ عشق پیوستہ دم از رفیق اعلی میزد  
م ت ۴۶

...

ملکست محبت تو و خلقی است منتظر این کار دولتست کنون تا کرا رسد  
من خود کیم کہ صافی وصلت طمع کنم اینم نہ بس کہ دردی دردت بما رسد

...

از عشق دلا کسی بجائی نرسد کورا از وجود خود بلائی نرسد  
چون عشق بنزد عقل ملک ابدست ملک ابدی بہر گدائی نرسد  
ل ۸۰

...

خواہی کہ ہمہ کار سلیمت باشد یا تا آنجا کش کہ کلیمت باشد  
م م ۶۰

...

گر خال و خط و چشم تو کافر باشد  
جان و دل من در او مجاور باشد  
شرط آنکه اگر زلف تو بیداد کند  
ما را صنما اب تو داور باشد  
ت ۳۵

\*\*\*

گر او بخودم بقا دهد خوش باشد  
در بی خودیم لقا دهد خوش باشد  
من خود کشم انتظار وصلش لیکن  
گر حضرت او رضا کند خوش باشد  
ل ۱۳۸

\*\*\*

یک چیز ای برادر گر عشق رهبر آید  
محبوب جان عاشق چون خیر محض باشد  
ل ۱۳۳

\*\*\*

در عشق همی هلاک عاشق باشد  
معشوق اگر چند موافق باشد  
او را طمع بود هم از غایت عجز  
این کار بد و مگو چه لایق باشد  
ل ۱۲۴

\*\*\*

آنها که براق عشق حامل باشد  
معشوق بدو بطبع مایل باشد  
بی زحمت نیستی وجود پاکش  
هر هستی را همیشه قابل باشد  
ل ۷

\*\*\*

گر تخم برنک تخم اول باشد  
پس نامه عشق ما مطول باشد  
ل ۱۱۲

\*\*\*

تا جان باشد عشق تو در جان باشد  
در هستی آن قوت از کان باشد  
و آنرا که بقای او بجانان باشد  
او را بمدان که این بود آن باشد  
ل ۳۴

\*\*\*

ز آنجا کہ کمال حضرت عزت اوست      اعیان وجود را چه امکان باشد

ل ۵۴

...

اورا کہ ز تو مراد هستی باشد      اورا نہ مراد خود پرستی باشد

ل ۹۱

...

اورا کہ بقای او بیساقی باشد      بر گوی ز بندگی چہ باقی باشد  
هشیار چگونہ گردد از مستی عشق      چون پادشہش بذات ساقی باشد

ل ۴۳

...

آن شب کہ مرا از تو خیالی باشد      بنگر کہ مرا در آن چہ حالی باشد  
در رفتن شب ہزار تاخیر بود      در آمدن صبح مالالی باشد

ل ۱۰۱

...

در تو نگر من ز خود برون باید شد      در دست ستمہات برون باید شد  
در عین ظہور تو کمون باید جست      در پردہ بردہ ہا برون باید شد

ل ۹۷

...

چون دید عیان جمال محبوب      از حسد مہمان سالامان شد  
قصہ چاتم وجود پالش      زین مرتبہ بر آذشت و آن شد

ل ۲۱

...

خون جگرم ز راه دیده ای دوست ببین که چون روان شد  
کین آتش عشق بی محاسبی در جان شکستهام عیان شد

ل ۱۲۰

...

از حسرت این سخن دلم پر خون شد کاندر پله کمی کمی افزون شد<sup>۱</sup>

م ت ۱۰۰

...

تا قبله عشاق جهان روی تو شد روی بت و بتگران همه سوی تو شد  
چو گان سر زلف تو رهبان چو بدید انگشت بر آورد یکی گوی تو شد

ل ۳

...

صد فتنه ز عشق تو بر انگیخته شد با خون دلم عشق تو آمیخته شد  
از خنجر آبدار آتش فعلت تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

ل ۳۳

ء

...

چون شمع محبت تو افروخته شد پروانه نفس من در آن سوخته شد  
بشکن قفس وجود و زوباک مدار مرغی که رمیده بود آموخته شد

ل ۳۸

...

در وصف تو ای دوست خرد گمره شد مانده تو توئی سخن کوتاه شد

ت ۴۲

...

در مذهب شرع کفر رسوا آمد زیرا که وجود عشق سودا آمد<sup>۲</sup>  
هر کس که بکفر عشق بینا آمد از دست بت شاهد یکتا آمد

ت ۳۲

...

۱ - کذا

۲ - در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بجای وجود

«چون و» ضبط شده است.

او بر سر قتل و من در و حیرانم      کان راندن تیغش چه نکو می راند

ل ۱۰۱ و ۶۲

...

در چشمم چہر چون نگار تو بماند      بر رویم رنگ گوشوار تو بماند  
مستی سپری شد و خمار تو بماند      خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

م ت ۳۸

...

نومید مشو مگو کہ امید نماند      کس در غم روزگار جاوید نماند

م ت ۴۴ و ۱۱۸

...

ای کفر مغان از تو جمالی دارند      در حسن تو بی نشان کمالی دارند  
کافر نشوند کفر راہ دور است      از کفر دریغا کہ خیالی دارند

ت ۳۲

...

گفت خوبان چو پرده بر گیرند      عاشقان پیششان چنین میرند

ل ۱۰۸

...

شاید کہ مرا زخم پراکنده کند      ہر گاہ کہ من بگریم او خندہ زند  
نزیاد شود نہ مرا آرد یاد      ہر چند مرا پیش کشد

ت ۷۵ و م م ۵۹

...

مزن بہجردلم را کہ غم زہ ایش بسست      کہ کس ہزار منی سنک بر مکس نزنند

م ت ۲۴

...



فردا که عیاران همه جوشن پوشند      آن تو بیبازار برنند و بفروشند

م ۷۲

\*\*\*

ای کفر دریغا که مغان از تو بلافند      اسم تو پرستند و ز عین تو معافند  
در صورت حرف تو دو صد میل برفتند      چون نیک نگه کردند در ششدر کاند

م ۲۴ و ۹۷

\*\*\*

یک ذره ز اقبال تو گر رخ بنماید      در عالم سجاده و زنار بمانند

م ۲۴

\*\*\*

چون نور ظهور تو مرا پست کند      اربادهء عشق مرا مست کند  
برتر شوم از عالم امکان آنگه      در عین کمال واجبم هست کند

ل ۴۸

\*\*\*

در خواب خیال تو مرا یاد کند      آید بر من دل مرا شاد کند  
دل پندارد که من ترا یافته‌ام      بیدار شود هزار فریاد کند

ل ۷۱

\*\*\*

انتظارم مده بر آتش و آب      نکند آنچه انتظار کند

ل ۶۳

\*\*\*

مرا لبان تو باید شکر چه سود کند      بجای مهر تو مهری دگر چه سود کند

م ۱۲ و ۴۰ و ۴۸ و ۵۸ و ۷۰

\*\*\*

شب نیست کہ یاد تو دلم خون نکند  
وز گریہ دو چشم من چو جیحون نکند  
آخر برسم بوصلت ای جان جهان  
گر تاختن اجل شبیخون نکند  
ل ۱۱۰

...

زلف عنبر باریارم عالمی مشکین کند  
بادلم کبر آورد تا چشم من خونین کند  
روی او روی زمین پر لاله و نسرین کند  
وین نہ باہر بیدلی جان و جہانم این کند  
م ت ۲۴

...

ای خور رنگین بتو من کی رسم  
خود کہ طمع در خور رنگین کند  
م ت ۷۷

...

زلفینت چو زنگیان مستانند  
عنبر بایان و غالیہ دستانند  
م ت ۸۹

...

در کوی خرابات بسی رندانند  
لیکن چو نہاد مگر خود میدانند  
کایشان کتب وفا زبر برخوانند  
دامن ز جفا و از وفا افشانند  
م ت ۷۴

...

صوفیان درد می دو عید کنند  
عندبوتان مگر قدید کنند  
ت خ ۲۰۰

...

قومی ہمد عمر در سر روزہ کنند  
قومی ز لالہ خود ہمی موزہ کنند  
م ت ۲۱

قوی دگرند از غمه نادره تر هر شب بفلک روند در یوزه کنند<sup>۱</sup>

\*\*\*

از سوزش عشق او اگر آب شوی از خاک تو مردگان بسی زنده شوند

ل ۲۹

\*\*\*

آنها که بر آسمان صحبت ماهند بر تخته شطرنج ملامت شاهند

و آنها که ز سر این سخن آگاهند گمراه خلاقند و خود بر راهند

ت ۴۹

\*\*\*

در آینه گر عکس جمالت بیند با ناز و کرشمه و دلالت بیند

گوید که درورسیدم آن هست محال که زده بخود نور جلالت بیند

ل ۶۰

\*\*\*

آن شور بخت مسکین کان خدو خال بیند در حال خویشتن را شوریده حال بیند

م ت ۳۹

\*\*\*

گر ره گذر عشق تو بر خار بود آسان بود ای پسر نه دشوار بود

از خار چه باک باشد آنرا که ورا معشوق دلش میان گلزار بود

ل ۱۹

\*\*\*

با سوخته ساختن طریق کرم است بگرفتن خرده از خرد دور بود

م ت ۶۱

\*\*\*

بر لشکر عشق آنکه منصور بود از دید وجود خویش مهجور بود

۱ - این بیت در تذکره عرفات آمده و م ت ۲۱ آنرا ندارد.

در حالت مغلوبی آن خسته جگر      ذا کر باشد و لیک مذکور بود  
ل ۹۵

...

ترسم کہ چو بیدار شوی روز بود  
م ت ۹۷

...

او از مرتبہ خویش نگرده لیکن      عاشق بود و عشق ورا وصف بود  
ل ۱۲۴

...

الحق بیچنان زلف مسلمان نتوان بود  
م ت ۸۲

...

عاشق بجز از خستہ ہجران نبود      کارش ز غم عشق بسامان نبود  
دشوار بود کشیدن بار فراق      وین یافتن وصال آسان نبود  
ل ۱۲۲

...

هموارہ ترا کنار جانان نبود      بسیار بود ترہ بود نان نبود  
م ت ۸۵

...

چون کعبہ اقبال بدیدیم ز دور      گفتیم رسیدیم بسر راندان بود  
م ت ۷۰

...

ای دوست رہ عشق برفتی و نبود      راز دل خود ز ما بگفتی و نبود  
بی مستی و بی شراب خفتی و نبود      دیدارہ بترک ما بگفتی و نبود  
م ت ۵۲

...

۱ - در م ت ۷۰ نیز این مصراع آمدہ است

در عشق چو اختیار یاری نبود      بی عشق ز اختیار یاری نبود  
در بارگه مراد معشوقه ما      جز عشق باختیار کاری نبود  
ل ۱۴

\*\*\*

در عشق دلا عیب و عواری نبود      وانجا که بود زعشق عاری نبود  
این جمله از آنست که مرعاشق را      در عالم عشق اختیاری نبود  
ل ۳۶

\*\*\*

از خواب در آمدی چه هنگامی بود

م ت ۸۲  
ع

\*\*\*

یارم خواهم که بانثار آید زود      خیزم بروم تا بقرار آید زود  
م م ۲۷ و م ت ۵۴

\*\*\*

از خوف فراق رویت ای مایه عمر      خواهد دل من باتو که در پوست شود  
ل ۵۳

\*\*\*

چا کر چو قدیم گشت گستاخ شود.

م ت ۲۲

\*\*\*

معشوق اگر بلطف در کار شود      با عاشق خسته تا در بار شود  
معشوق شود عاشق و بی زحمت خود      در عالم او قابل دیدار شود  
ل ۴۲

\*\*\*

جنگ سلطانیست اینجا تیر باران چشم داز

کان عروسی‌ها بود کاجا شکر باران شود

ل ۱۱۲

...

باد از طرب رنگ رخت بادہ شود

گر رنگ رخت بیاد بر دادہ شود

کوه از لب تو عقیق و بیجاده شود

ور تو بمثل بکوه بر بوسہ دہی

ت ۲۱ و م ت ۵۷

...

خان و مانم در سر دل میشود

کارم از عشق تو مشکل میشود

عشق پیش از من بمنزل میشود

هر زمان گویم کہ بگریزم ز عشق

ت ۱۹

...

من بودم و عشق بد ز عالم مقصود

عشق از عدم از بہر من آمد بوجود

از تو نبرم تا نبود بوی ز عود

روز و شب و سال و مدہ علی رغم حسود

ل ۸۱

...

و اللہ کہ ہمی نیاز خواہد

معشوق ز عاشق شاستہ

در مسند غرور زنا خواہد

کو ہستی خویش را ہمیشہ

ل ۸۶

...

یا در زہ جست و جوی او سر نہد

یا تاج وصال دوست بر سر نہد

ل ۸۰

...

تا بند زمانه را خرد نگشاید  
تا رای تو از بهانه بیرون آید  
وصل من و تو بتا فراهم ناید  
جانی دگر و جهان دیگر باید  
م ت ۷۴ و ۳۹

\*\*\*

عاشق چو بعاشقی پدیدار آید  
چون مرغ زبهر دانه در کار آید  
از عالم خود بسوی دلدار آید  
در دام بماندش زدیدار آید  
ل ۳۱

\*\*\*

آنها کد بخواهد او بناچار آید  
وانرا که کشید لطف او نزد خودش  
تا هستی او بامر در کار آید  
بی واسطه محرم اسرار آید  
ل ۸

\*\*\*

پیش نه آنکت بچشم بیشتر آید  
بیشی و پیشی بدانش است و توانش  
پیش نه آن کس که از تو بیشتر آید  
از دل پاک آید این نه از پدر آید  
م ت ۲۵ و ۲۴

\*\*\*

ظلمت شب اگر چه دیر دیر بماند  
زحمت و غوغا بشهر نیز نه بینی  
پای ندارد چو آفتاب بر آید  
چون علم پادشه بشهر در آید  
م ت ۷۰

\*\*\*

يك نظر از یاز و صد هزار سعادت  
منتظرم تا که وقت آن نظر آید  
م ت ۷۳ و ۶۹ و ۱۰۸ و ۱۲۶

\*\*\*

۱ - م ت ۳۹ این بیت را ندارد

چندان صفت جمال در نوش آید      کاین جان زدست رفته در جوش آید

ل ۵۲

...

در آینه گر یار نظر فرماید      ما را ز بلای خود حذر فرماید  
ترسم کہ چو دید خوبی حضرت خود      ما را ز در خویش سفر فرماید

ل ۱۱

...

نا دیدہ ہر آنکسی کہ نام توشنید      دل نامزد تو کرد و مہر تو گزید  
چون حسن و ملاححت جمال تو بدید      جان بر سر دل نہاد و پیش تو کشید

ت ۲۰

...

آری صنما چنین بود کار عیار      کہ با طرب و نشاط و گدہ بر سردار

ت ۱۰۵

...

او پادشہ است و تو کدائی ز نہار      تا سر نکنی در سر کارش ہمدار

ل ۷۵

...

خود را ز برای خویش غمناک مدار      بردار نظر ز خاک و بر خاک مدار  
چون قبلہ تو جمال معشوقہ تست      رو سجدہ کن و زہیچاس مدار

ل ۴

...

رو از در خانہ خانہ تاریک مدار

۵۹۲۲

...



نگر که خشم نگیری و تنک دل نشوی      که بخت خفته زمان تا زمان شود بیدار  
 هر آینه نه همه ساله خفته باشد بخت      هر آینه نه همه ساله بسته باشد کار  
 م ت ۱۱۸

\*\*\*

خواهیم بخواه بخوان خواه بران      يك رویه شده است مر مرا با تو شمار  
 م ت ۴۴

\*\*\*

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر      بردی دل و جان نام و نشان نیز ببر  
 گر هیچ اثر بماند از من بجهان      تاخیر روا مدار آن نیز ببر  
 ت

\*\*\*

عشاق وصل تو چو بکویت گذر کنند      نعت جلال قدر تو گوید که الحذر  
 م ت ۷۴

\*\*\*

دل را چه محل باشد و جانرا چه خطر

م ت ۵۹

\*\*\*

آنرا که بیامده است زیبا آمد      دارند دیگر است و داننده دگر  
 م ت ۸۲

\*\*\*

دائندہ دیگرست و یاد گیرندہ دگر

م ت ۵۰

\*\*\*

بر خاک درش فتادہ می باش مقیم گوہر دو جہان بسوز از آتش فہر

ل ۹۳

\*\*\*

عشق آورد ببند گران پای بخردان عشق اندر آورد سر گردنکشان بزیر

م ت ۷۶ و ۱۰۶

\*\*\*

مست گوید ہمہ بیہودہ سخن سخن بیہودہ بر مست مگیر

ہر کہ او گیرد بر دست شراب ہر چہ او گوید بر دست مگیر

۵۹

\*\*\*

گفتم بمرم ز عشقت ای بدر منیر گفتا کہ ز نخل بصرہ خازی کم گیر

م ت ۷۳

\*\*\*

از باغ امیر گو خالالی کم گیر

م ۵۹

\*\*\*

زلفت بکشم بہا کنم عمدا باز تا باز شود بسوی من دایہا باز

عیش نبود شدن سوی ماوی باز زیرا کہ بسوی کل شود آخر باز

م ت ۳۶

\*\*\*

در معرکه یلان تو سرباز      گر عاشق صادقی تو سرباز  
چون تبع بلاش بر تو آید      از هستی خویشتن تو سرباز

ل ۷۹

\*\*\*

در عشق دلا بسی نشیب امت و فراز      کاهو بره شیر گردد و تیهو باز

ل ۴۴ و ۱۱۷

\*\*\*

ای دل چو بجست و جوی و خواری و نیاز      وز زاری و بیداری شبهای دراز  
دست طلبت بی پای وصلش نرسد      جان میکن و خون میخور و سرد می باز

ل ۷۲

\*\*\*

باری بنگر که از که میمانی باز

م ت ۱۰۵

\*\*\*

در عشق بسی فتد چنین شیب و فراز

م ت ۷۶

\*\*\*

زلف ارچه بریده درازست هنوز      با زهره و مشتری برازست هنوز  
چو گان صفت و کمند سازست هنوز      و اندر سر او هزار نازست هنوز

م ت ۲۴

\*\*\*

آنانکه ز جام عشق مستند هنوز      در تحت تصرف السند هنوز  
ز دنی و آخرت اگر آگاهند      در منهب عشق بت پرستند هنوز

ل ۱۸

\*\*\*

بس زود ترا ملال بگرفت از من      تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز

۵۹۲۲

\*\*\*

از جام شراب عشق مستیم هنوز      چون زده ز آفتاب هستیم هنوز

چون ذرۂ نابودۂ مفقود شدہ در عشق تو خورشید پرستیم هنوز

ل ۱۹

...

فلک بنحس ہمی سعد اگر کند تلبیس

گمان بری کہ گذشتت بر در ابلیس

م ت ۹۱

...

آنم کہ چومن منم بگیتی در و بس تا بودہ مقیم در مقامی دو نفس

پیمودم راہی کہ می نہ پیماید کس جائی کدند جای بود و نہ پیش و نہ پس

م ت ۳۸

...

ہجران تو خوشتر ز وصال دگران منکر شدنت بد ز رضای ہمہ کس

ت ۳۴- م ت ۱۵ و ۱۰۳ و ۱۹

...

تو گدائی دور باش از پادشاہ ورنہ بر جان تو آبد دور باش

گر وصال شاہ میدازی طمع از وصال خویشتن مہجور باش

ل ۶۵

...

غیرت آمد بر دلم زد دور باش یعنی ای نا اہل از این در دور باش

ل ۷۱

...

از باغ امیر کو خالالی کم باش

م ت ۲۳ و ۷۳

...

۱- در مکتوبات بجای ہمہ کس « دگران » آمده است .

پیمانہ چوپر شود بگردانندش

مت ۴۵

\*\*\*

کہ نعرہ زند عظم از بیم فراق او      کہ رقص کند جانم از وعدہ دیدارش  
ل ۶

\*\*\*

در انجمنی نشسته دیدم دوشش      نتوانستم گرفت در آغوشش<sup>۱</sup>  
صد بوسہ زدم بزلف عنبر بویش<sup>۲</sup>      یعنی کہ حدیث میکنم در گوشش  
ت ۴۱ و مت ۱۰۰ و ۱۰۸

\*\*\*

کسی سرش نہیداند زبان در کش زبان<sup>۴</sup> در کش

ل ۵۵ و ۷۰ و ۷۶ و ۱۱۴

\*\*\*

آن بت کہ مرا داد بہجران مالش      دل گم کردم میان زلف و خالش  
پرسند رفیقان من از حال دلم      آن دل کہ مرا نیست چہ دانم حالش  
ت ۲۲ و مت ۴۷ و ۸۲ و ۸۹

\*\*\*

۱ - این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شدہ است . ک . بر باہیات  
مولانا صفحہ ۱۸۳ و ضمنا مصراع سوم اینطور ضبط شدہ است :

« رخ را بیہانہ بر رخش بنہادم »

۲ - این مصراع در م ت ۱۰۰ بدین صورت آمدہ است :

« صد بوسہ زدم بر رخ عنبر پوشش »

واقف شوی ای پسر براسرار غمش  
گر هیچ گذر کنی ببازار غمش  
آرا کہ تو نزدیک باو می دانی  
آویخته بین ز دور بردار غمش  
ن ۸۰

\*\*\*

ای جان شکسته در میان آتش  
سر مست در آ و باده عشق بلش  
چون مست شدی تو باخیال معشوق  
پروانہ صفت رقص همی کن سرخوش  
ن ۲۸

\*\*\*

با دل گفتم کہ ای دل زرق فروش  
کم گرد بگرد عشق و باعشق مکوش  
نشید نصیحت و بمن برزد دوش  
تا لاجرمش زمانہ میمالد گوش  
ن ۲۱ و م ت ۱۱۸

\*\*\*

آتش بزخم بسوزم این مذهب و کیش  
عشقت بنہم بجای مذهب در پیش  
تا کی دارم عشق زہان در دل خویش  
مقصود زہم توئی ندرین است و ند کیش  
ن ۹

\*\*\*

اندر تن من جای نماید ای بت پیش  
الہمد عشق تو گرفت از پس پیش  
گر عزم کنم کہ بر کشایم تک خویش  
توسم داد عشقت اندر آید سر پیش  
ن ۲۰ و م ت ۲۷ و ۶۰

\*\*\*

خواہم کہ خون با تو بگویم غم خویش  
در پرتو نور تو بنگارم غم خویش  
گر درد مرا نمیشی مرہم تو  
باری بدان جز سر مرا دجر خویش  
ن ۱۱۷

\*\*\*

۱- این بیت را م ت ۲۷ ندارد .

کرد با گری مجلس می سازم و باغ  
لکن چو فرو شود کسی را خورشید  
آخر نه ز عشق تست بر جانم داغ<sup>۱</sup>  
در پیش نهد بجای خورشید چراغ  
م ت ۱۲

\*\*\*

من خود چه کسم تازم از عشق تولاف  
عشق تو بچون منی رسد اینت گزاف  
م م ۵۹ و م ت ۲۴

\*\*\*

در دریا غرق و لب زبی آبی خشک  
میراست و خزانه بی نافه مشک<sup>۲</sup>  
م ت ۷۸

\*\*\*

عشق تو بسوخت ای صنم خانه دل  
در دانه دیده زان روان کرد ستم  
بشکست غم فراق پیمانۀ دل  
پزیرا که ز من جداست در دانه دل  
ت ۳۶

\*\*\*

آنره که من آمدم کدامست ای دل  
در هر گامی هزار دامست ای دل  
تا باز روم که کار خامست ای دل  
نامردان را عشق حرامست ای دل<sup>۲</sup>  
ت ۲۱ و م ت ۱۲ و ۳۷ و ۳۸

\*\*\*

در میدانست همی زند هر کس گام  
تا خود که رسد کرا کند کار نظام  
م ت ۱۰۵

\*\*\*

۱- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر . ک . بر باعیاات مولانا  
صفحه ۱۹۰ و ضمنا مصراع دوم آن بدین شکل ضبط شده است :  
« نهم بخدا ز مهر کس بردل راه »

۲ - کذا

۳- درم ت ۱۲ فقط مصراع دوم آمده است .

بی کار مخوان مرا کہ آخر صنما در دامن تو دست بکاری زده ام  
م ت ۱۰۴

...

در عشق تو من بیدل و ایمان شدہ ام و ز بہر تو چون زلف تو پیچان شدہ ام  
نی نی غلطم کنون من از قوۃ عشق بگذشتہ ام از دو کون و جانان شدہ ام  
ل ۱۰۷

...

دعوی نکم کہ عاشق روی توام دن خاک کف پای سگ کوی توام  
م ت ۴۵

...

از وحشت مستی خود ای مایۃ عمر خواہم کہ سر کوی تو اندر رویم  
ل ۵

...

دولت نتوان گرفت جانا بدم عاشق نتوان نمود بس را بستم  
م ت ۱۱۵ و ۱۱۶

...

چون تو دو ہزار عاشق از غم کشتم کز خون کس آلودہ نشد انگشتم  
م ت ۱۰۵

...

من در خوابم یا تو غلط کردی راہ چون افتادی بمن و من بتو چون افتادم  
م ت ۷

...

ترسم کہ من از عشق تو ترسا کردم در زلف چلپہای تو شیدا کردم  
و انکہ بخرابات زنا کہ روزی در دامنت آویزم و رسوا کردم  
م ت ۴۹

...



چندان غم عشق ماهر وئی خوردم  
اکنون ز وصال وز فراقش فردم  
کاو را بمیان اندهش گم کردم  
کو عشق چه معشوق کرا پروردم  
م ت ۶۲

\*\*\*

دل تنگ تر از دهان تنگ تو شدم  
بیمار من از بیهده جنگ تو شدم  
باریک تر از فسون و رنگ تو شدم  
دریاب مرا که نام و تنگ تو شدم  
م ت ۳۲ و ۱۰۸

\*\*\*

از سلسله زلف تو دیوانه شدم  
از بس که بر یخت چشم خونابه دل  
بر شمع رخت شبیه پروانه شدم  
باعشق تو خویش و از تو بیگانه شدم  
ل ۱۱۹

\*\*\*\*

این منم یارا که اندر زلف تو موئی شدم  
پیش چو گانی که زلفت داشت من گوئی شدم  
م ت ۲۴

\*\*\*

مرواریدی بجان و دل بخریدم  
چون حال وی از جواهری پرسیدم  
عالم همه خوار قیمتش میدیدم  
سیمینه بصره بود مرواریدم

\*\*\*

چون در دو جهان مثال تو کم دیدم  
پیوند مرا ز حضرت خویش مبر  
از هر دو جهان برای تو ببریدم  
زیرا که ترا بر دو جهان بگزیدم  
ل ۱۳۱

\*\*\*

خالی است سیه بر آن لبان یارم  
مهرست ز مشک بر شکر پندارم

۱- در تذکره عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شده است .

گر شاہ حبش بجان دہد ز نہارم      من بشکنم آن مہر و شکر بردارم  
ت ۱۰ و م ت ۸۹

...

معشوق بلا جوی ستم کردارم      وز آب دو دیدہ آستین تر دارم  
جانم برد این ہوس کہ در سردارم      من عاقبت کار خود از بردارم  
ت ۳۴ و م ت ۴۷

...

تا جان دارم عشق تو را غمخوارم      بیجان غم عشق تو بلس نسیارم  
فردا کہ قیامت آشکارا گردد      میآیم و آن خمار در سر دارم  
م ت ۱۸

...

تا جان دارم غم تو در جان دارم      و اندوہ تو از دو دیدہ پنهان دارم  
غمہای تو چون کران ندارد باری      بردوش دل خویش کشم تا جان دارم  
ل ۱۳۰

...

تا جان دارم عشق تو در جان دارم      وز خلق جہان بجملد پنهان دارم  
از درد تو من بنالم ای مایہ عمر      چون درد ترا بجای درمن دارم  
۷۴

...

آن توبہ کہ از دیدن روی تو بود      • اللہ کہ ز صد گنہ بتر پندارم  
ل ۳۲

...

من كارك خویش از این بتر یاد آرم      این نیز فکو شود چنین پندارم  
م ت ۸۲

...

دل بر نکم امید کی میدارم      تا بو که عنایتی کنی در کارم  
م ت ۱۰۴

...

خواهم که ز دور در جمالت نگرم      می نتوانم از آنکه بی پا و سرم  
از عالم خود اگر توای مایه حسن      نظاره حسن خود کنی رشک برم  
ل ۴۰

...

زین گونه همی داری زیر و زبرم      تا پای ز دام تو بیرون نبرم  
م ت ۹۱ و ۹۶

...

هر روز نکوتری و عاشق تر از این      هر روز ز عشق تو بحالی دگرم  
م ت ۶۱

...

هر روز طلب کن بمحالی دگرم      وز گردش چرخ در جوالی دگرم  
و امروز بتازگی بحال دگرم      در گوشه شده ز گوشمالی دگرم  
م ت ۸۵

...

هر روز ز عشق تو بحالی دگرم      در حسن تو در بند جمالی دگرم  
تو آیت حسن را جمالی دگری      من آیت عشق را کمالی دگرم  
ت ۲۳ و م ت ۴۰ و ۶۲

...

در کوزه ترا بینم چون آب خورم

م ت ۱۹

...

آتش شوم و قوت خود از خود گیرم

ل ۱۲۷

...

این شهر منست و من بدو در سرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم

م ت ۷۳

...

گر بحر پر آتش است از شوق تو من خواهم کد وجود خود در آن اندازه

ل ۱۲۰

...

مانندہ شمع جان خود افروزم روشن دارم جهان و خود میسوزم

می پند دهم کہ دل بت کس ندهید خود می نکنم آنچه بنخلق آموزم

م ت ۹۵

...

هم جور کشم بتا و ہم استنزه با مهر تو مهر دگری نماندہ

جانی دارم کہ بار عشق تو کشد تنها در سر کاه تو شدہ انگریزم<sup>۲</sup>

ل ۲۴ و م ت ۲۰ و ۱۰۲

...

۱- در لوابع موز کار تو شود « کارت نکتم » آمده است .

۲- در م ت ۱۰۲ فقط این بیت آمده است .

در خواب همه بنزد دلبر باشم لب بر لب او نهاده بر بر باشم  
 با دل گویم همیشه ایدز باشم بیدار شوم چو حلقه بر در باشم  
 م ت ۸۰ و ۱۰۵

\*\*\*

پیوسته ز عشق در کشاکش باشم وز غایت بیخودی در آتش باشم  
 از من تو مراد من اگر بستانی و انگاه مراد من شوی خوش باشم  
 ل ۱۳۶

\*\*\*

من بار غمت بهمت خویش کشم هر چند جفا پیش کنی پیش کشم  
 دستی که بدان پیش تو آوردم دل آن دست بجان دارم تا پیش کشم  
 م ت ۶۶

\*\*\*

می نفروشم گلیم می نفروشم گر بفروشم برهنه ماند دوشم  
 ت ۳۴ و م ت ۱۰۳

\*\*\*

ای خوبتر از دیده و دین و هوشم کو حلقه بندگیت اینک گوشم  
 م ت ۱۳۱

\*\*\*

گر من کشت دم مزن و باک مدار چون من دیت کشته عشق خویشم  
 ل ۷۷

\*\*\*

ای خواجه مزن تو اندرین راه قدم تا هستی خود نیست نه بینی هر دم  
 خواهی که شوی تواندین ره مجرم از دیده بصیر باش و از گوش اصم  
 ل ۱۱۴

\*\*\*

۳- در م ت ۱۰۵ فقط این بیت آمده است .

بر من زدلم نمااند جز نام دالم تا خود بکجا رسد سر انجام دلم  
م ت ۸۵ و ۳۳

...

خوناب از آن همی بیارد چشم کاهلیت دیدنت ندارد چشم  
ل ۵۸

...

من بر سر کوی آستین جنبانم تو پنداری کہ من ترا می خوانم  
نی نی روزو کہ من ترا کی خوانم این رسم منست کہ آستین جنبانم  
م ت ۳۷ و ۳۸ و ۷۷ و ۵۹ و ت ۱۲

...

ز اول بنظر نبود قانع جانم و اکنون بخیر کہ بشنود شادانم  
آنجا کہ توئی من آمدن نتوانم و آنجا کہ منم تو خود نیانی دانم  
م ت ۲۰ و ۳۲

...

ای عشق چرا همی زہی بر جانم بازی کہ بدست شدنش نتوانم  
من بنده مطیع آنچه ان فرمانم زہار مدد ز دست خود آسانم  
ل ۳۶

...

عشق تو امیر است اکنون بر جانم بیچارہ شدہ منتظر فرمانم  
در قبضہ قدرت اسیرم اکنون چون منست بدیدارم بیچارہ  
ل ۱

...

ای آنکہ بنیکوئی بمانی بر تو بدو جو اگر بمانی بمانم  
م ت ۵۷

...

ای آنکه بلطف خود کنی در مانم      مگذار مرا بمن که اندر مانم  
از غایت مستی که در عشق مراست      خواهم که ز تو نشان دهم نتوانم  
ل ۹۶

...

من جمله کتابشان زبر بر خوانم      خواهم که دریشان رسم و نتوانم  
م ۶۱ و ۶۲

...

که سرو سہی ماہ تمامت خوانم      یا آہوی افتادہ بدامت خوانم<sup>۱</sup>  
زان جمله<sup>۲</sup> بگوی تا کدامت خوانم      کز رشک نخواهم کہ بنامت خوانم  
ت ۲۹ و م ۴۷

...

بایستہ چو جان و بی وفائی چو جہان      زین روی ہمی جان و جہانت خوانم  
م ۴۷

...

معشوق منم اگر چه بی خویشتم  
ل ۴۰

...

گر تو بہلاک بندہ می شاد شوی      دارم سر آنکہ من ترا شاد کنم  
م ۲۴

...

از من ببرد ہر چہ ببازم چکنم      و انگہ ببرد پردہ رازم چکنم

۱- این مصراع در م ت ۴۷ بدین شکل ضبط شدہ است :

« یا کبک دری خوش خرامت خوانم »

۲- در مکتوب ہوض زان جملہ « زین ہر سہ » آمدہ است :

چون نیست وصال حضرتش درخور من با درد فراق اگر نسازم چکنم

ل ۶۸

...

بدان همی کشد این پردہ کبود مرا کہ ہرچہ پردہ رازست پارہ پارہ کنم

م ت ۱۳۱

...

چندان نازست ز عشق باجان و تنم گویا کہ تو عاشقی و معشوق منم

ل ۴۱

...

غمگین باشم چو روی تو کم بینم چون بینم روی تو بغم بنشینم

کس نیست بدین سان کہ من مسکینم کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

ت ۲۷ و م ت ۶۱

...

خواهم کہ ز عشق تو دگر ساز شوم از ذکر خودی برون روم باز شوم

اندر غلطم اگر دوئی پندارہ چون با تو یلی شوم بتو باز شوم

ل ۱۶

...

من نہ بروز آیم اندر بر تو کہ چو خفاشم باید شوم شوم

م ت ۱۰۳

...

از آتش عشق تو اگر خاک شوم از دفتر هستی ای پسر پاک شوم

۱- این بیت در م ت ۶۱ نیامده است .



از لوث حدوث ساحت عزت را پا کیزه کنم چو از خودی پاک شوم  
ل ۵

...

خواهم که ز سر عشق آگاه شوم بیخود بروم بنزد دلخواه شوم  
گر اوشوم ای یگانه بر خلق جهان بیرحمت بیخودی همه شاه شوم  
ل ۵۷

...

که دل بدو زلف مه پرست تو دهم که جان بدو نر کسان مست تو دهم  
چون از تو فرو مانم و عاجز گردم از دست تو هم قصه بدست تو دهم  
م ت ۳۹

...

گفتم که مگر مجرم اسرار آیم با دولت وصل بر در یار آیم  
کی دانستم که با کمال دانش در بتکده قابل زنار آیم  
ل ۱۱۵

...

ما مرگک و شهادت از خدا خواسته ایم و آنهم بسه چیز کم بها خواسته ایم<sup>۱</sup>  
گردوست چنان کند که ما خواسته ایم ما آتش و نطف و بوریا خواسته ایم

...

بستر نیست هر آنچه بنگاشته ایم بفکند نیست هر آنچه بر داشته ایم  
سودا بوده است هر آنچه پنداشته ایم دردا که بعشوه عمر بگذاشته ایم  
ت ۱۸

...

۱- در اغلب تذکره‌ها این اشعار بعین القضاة نسبت داده شده است .

یاران همه رفته اند و ما پس رومہ ایم      با درد و فراق یاد باقی ہمہ ایم  
زان باغم و با اندہ و با تیماریم      کایشان همه باہم اند و ما بی ہمہ ایم<sup>۱</sup>

...

ما آینہ ایم و او جمالی دارد      او را ز برای دید او دریابیم  
ل ۴۰

...

عاشقان بر سر ہمی ریزند خاک      ما بجای خاک آتش ریختیم  
م ت ۹۱ و ۹۶

...

چندان غم عشق ماہر وئی خوردیم      کاو را بمیان اندہش گم کردیم  
اکنون ز وصال وز فراقش فردیم      کو عشق وچہ معشوق کرا پروردیم  
ت ۲۳ و م ت ۶۲

...

در مگر سر زلف تو بیچارہ شدیم      وز قہر دو چشم شوخت آوارہ شدیم  
از نا پا کی بطبع خونخوارہ شدیم      ما نیز بطبع خویش نمخوارہ شدیم  
ج و م - ۶۱ و ۱۰۵ و ۵۹۰ م

...

گر چرخ بکام ما نگرود      چنبرش ز ہم فرو گذاریم  
م ت ۸۰

...

ماند مردان جنگ و پر خاشیم

م ت ۷۹

...

۱ - در تذکرہ عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شدہ است .

صیادانیم و خود شکار خویشیم

م ت ۶۶

...

دنیا دانیم و نرد بازی دانیم ما عشق حقیقی و مجازی دانیم

م ت ۶۷

...

بر رو بخرابات خروشی بزنیم در میکده در شویم و نوشی بزنیم

دستار و کتابرا فرستیم گرو بر مدرسه بگذریم و دوشی بزنیم

ت ۴۹

...

هل تا بجهان پر پر و بالی بزنیم وز دولت نا آمده فالی بزنیم

زان پیش که کوس رفتن ما بزند بر طبل امید خود دوالی بزنیم

م ت ۵۹

...

یار ما در خانه پنهان گشت و در محکم بیست

خانه پر غلغل شود گر حلقه بر در زنیم

م ت ۵۱

...

کی بود جانا که آتش اندرین عالم زنیم

ملت کفر و مسلمانی همه بر هم زنیم

و انکهی از جنت فردوس و دوزخ بگذریم

خیمه جانان برون از کون و کان محکم زنیم

پس نشینیم باتو و با تو همی شربت خوریم

کم زنی را پیشه می سازیم و خود را کم زنیم

ہم دل و جان را فدای حسن روی تو کنیم

ہم عنان عشق را از بیغمی بر غم زنیم

در وجود وصل تو ما فرد و یکتائی شویم

پای ہمت بر دو عالم نیز و بر آدم زنیم

ت ۳۶

...

خیز تا خاک رضا را بر چرا و چون زنیم

م ت ۷۴

...

در عشق ز درد جان و از سوزش دل از خوبیت ای نگار آگاہ نیم

۹۸

...

اندر دو جهان مشرک و کافر مائیم زیرا کہ بت و شاہد و دلبر مائیم

با گوہر اصل ہیچ در نامد خور آن گوہر اصل را چو در خور مائیم

ت ۳۳

...

در عالم جان آب حیوتست غذای ما ندما چوتو در ہر دو جهان عاشق مائیم

م ت ۱۸

...

جانا تو بدہ شراب و جانم بستان مستم کن و از ہر دو جهان بستان

۱ - در نسخہ خطی تمہیدات ( متعلق بکتابخانہ مدرسہ عالی سہولار )

در این بیت ہوش «تو بدہ» در مصراع اول «می ہو رہ» آمده است و بعد از این

بیت دیگری بدین شکر ضبط شدہ است :

تا ہشیارم سود و رین مہتابم از دست غم سود و زیانم بستان

ص ۱۹۱

با کفر در اسلام بدن ناچار است خود را بنما از این و آنم بستان

ت ۳۸

\*\*\*

در هر نفسی هزار دامت ایجان نامردان را عشق حرامست ایجان<sup>۱</sup>

م ت ۱۵ و ۱۰۳

\*\*\*

جان و دل و دیده‌ام بی‌آزار غمت و الله که بجهت نیرزد ایجان

ل ۹۵

\*\*\*

ای دریغا چنان قدسی در درون این جهان

کس ندیدستش عیان و کس ندادستش نشان

گر کسی گوید که دیدم در مکان و لامکان

بر درخت غیرتش آویختندش پیش از آن

ت ۲۶

\*\*\*

راهی که فرشتگان در آن پای نهند آن راه پهای خود بریدن نتوان

ل ۱۴

\*\*\*

آن نقد که در خزانه دل باشد آسان آسان بدو رسیدن نتوان

ل ۶۷

\*\*\*

بدبختی را گره گشودن نتوان و احوال بهر کسی نمودن نتوان

گر چرخ فلک بهره ما غم کارد شادی بهر حال درودن نتوان

م ت ۷۳

\*\*\*

۱- این مصراع در م ت ۶۱ و ۹۲ نیز آمده است .

من پادشہی شوم بہ پیدا و نہان      گر حاصل من تو باشی ایجان جہان  
ل ۸۷

\*\*\*

آتش بدلم در زدی و نطفہ بجان      وانگہ کوئی کد راز ما دار نہان  
ت ۵۷ و ۱۰۷

\*\*\*

اندوہ تو می دو اندہ گرد جہان      سودای تو پیدا و نشان تو نہان  
ت ۲۵ و ۱۳۱

\*\*\*

در نور مقدسش چو گشتم پنهان      وز حد مکان گذشتم ای جان جہان  
در پردہ عزاء مقرب گشتم      اندر تن من ند این بماندست و ند آن  
ل ۵۰

\*\*\*

ناچار زیاد نیاز باید بردن      با نیاز غم دراز باید بردن  
چندان بر او نیاز باید بردن      تا بوزن غم نیاز ببرد بردن  
ت ۲۰

\*\*\*

از عتاب ساید ہدیچون دوست در نتوان رسید

جان پروردگار جان سدا جان سدا جان  
ل ۱۰۲

\*\*\*

جان درین زہ نعل لکش آمد      شد ازش زیبای

لی توان با لکش زین سدا جان سدا جان  
ل ۱۰۳

\*\*\*

ند روی شنن ندرای ایدر بردن      چون دایرہ سر کشند سر بردن  
ل ۱۰۸

\*\*\*

جز با تو خطاست نرد جان بازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن

م ت ۵۲

\*\*\*

یاد آمدت آن آمدن ما بسر کوی دزدیده در آن دیده شوخت نگرستن

م ت ۱۰۰

\*\*\*

همه رنج من از بلغاریانست که مادام همی باید کشیدن<sup>۱</sup>

گنه بلغاریان را نیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن

خدایا این بلا و فتنه از تست و لکن کس نمیارد چخیدن

همی آرند خوبان را ز بلغار برای پرده مردم دریدن

لب و دندان این ترکان چون ماه بدین خوبی نبایست آفریدن

که از بهر لب و دندان ایشان بدندان لب همی باید گزیدن

ت ۳۰ و م ت ۶۰

\*\*\*

ای باغبان بیا و در باغ باز کن چون من در آیم و بت من در فراز کن

م ت ۹۳

\*\*\*

یا برو همچون زنان رنگی و موئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن

م ت ۱۱۱

\*\*\*

زوزق شامی بیاور پر سهیل شام کن مشتری رویان مجلس را سهیل آشام کن

م ت ۱۰۶

\*\*\*

۱- این اشعار بعدها بناصر خسرو نسبت داده شده است .

ای نوش لباً چو زہر نابی با من      وی رحمت<sup>۱</sup> دیگران عذابی با من  
دستم نگری چو دست یابی با من      خورشید جهانی و نقابی با من<sup>۲</sup>  
م ت ۶۰ و ت ۳۰ و م ۱۹

...

آمد بت من کارد کشنده بر من      گفتا کہ در این شهر تو باشی یا من  
م ت ۸۱

...

معشوق مرا گفت نشین بر در من      مگذار درون کہ کس بیاید بر من  
آن کس کہ مرا خواهد گویند باش      وین در خور کس نیست مگر در خور من  
ت ۵۳

...

چون روی بیک سوی ندارد دل من      مانا کہ ہمی روی ندارد دل من  
در عشق چنان شدم کہ در معرفت      گوئی کہ ہمی بوی ندارد دل من  
ل ۳۹

...

در راه تو من کیم کہ در منزل من      از چہرہ تو کلی دمد بر گل من  
این بس بکند ز عشق تو حاصل من      کز عشق تو آراستہ باشد دل من  
م ت ۱۵

...

آسان آسان ترا بنگذارم من      با زلف و رخ تو کارہا دلم من  
م ت ۱۰۴

...

گفتم ملکا ترا کجا جویم من      در طلعت تو وصف کجا گویم من

۱ - در م ت ۳۰ « راحت » ضبط شدہ است

۲ - این بیت را م ت ۳۰ ندارد .



گفتا که مرا مجوی در عرش و بهشت در دل جو که نزد دل پویم من

ت ۹

\*\*\*

از بخت بلند اوفتادم بتو من اینزد داند که سخت شادم بتو من

م ت ۱۶

\*\*\*

یک روز گذر کردم بر کوی تو من ناگاه شدم شیفته روی تو من

بنواز مرا که از پی بوی تو من ماندم شب و روز در تکاپوی تو من

م ت ۵۷

\*\*\*

بار نامه ما و من در عالم حسیت بس

چون از این عالم برون رفتی نه ما ماند نه من

م ت ۶۶

\*\*\*

در مصحف عقل حرف طامات ببین بر سدره بر آی و پس خرابات ببین

بگذر ز صفات او و در خود بنگر بیواسطه تجلی ذات ببین

ل ۶۴

\*\*\*

حیرت اندر حیرت است و بستگی در بستگی

که یقین گردد گمان و گه گمان گردد یقین

ل ۱۳۵

\*\*\*

یا من بمیان رسول باشم یا تو تنها ز همه جهان من و تنها تو

۱ - این مصراع در م ت ۱۰۰ تنها آورده شده است .

خورشید نخواہم کہ بر آید با تو آئی بر من سایہ نباشد با تو  
ل ۱۲ و مت ۱۰۰

\*\*\*

چون خدہ خورشید بنور رخ تو آواز دہی عدم دہد پاسخ تو  
مت ۶۰

\*\*\*

زان فتنہ شدم بہ دوزخ انور تو کاندر دو جہان نسبت لسی در خور تو  
ل ۱۲۹

\*\*\*

فریاد ز تو درد فراوان از تو در بار گد سر رزومہ جامہ در ان از تو  
مت ۱۰۰

\*\*\*

تا چند مرا زیر و زبر داری تو وز عالم خویش بر آندازی تو  
با این ہمہ مرا ہمین بس باشد از درد دام مہر حر داری تو  
مت ۳۰

\*\*\*

از نقد وجود من ہدف سازی تو بس نازک قہر در من آندازی تو  
خوش باشدم آنمقام از مر لب حسن بنواسفند بد سوی من آندازی تو  
ل ۵

\*\*\*

در عالم عشق اگر بہار آئی تو در دفت عشق در عالم عشق  
جبریل امین زکاب دار تو بود بر مر لب عشق آواز سوز آئی تو  
مت ۱۰۰

\*\*\*

۱۔ در مکتوب۔ ۱۰۵ این مصراع آمدہ است۔

ای دل ز جهان نیک و بد بیرون شو      وز عالم بیخودان تو خود بیرون شو  
خواهی که زوحدتش تو آگاه شوی      بگذار ازل پس ز ابد بیرون شو  
ل ۱۸

...

کعبه و بتخانه حجابند و بس      روی دلم سوی رخ یار کو  
قبله بدل گشت درین ره مرا      خیز بگو قبله کفار کو  
ل ۲

...

در نقطه اگر سر سخن می بینی      از حرف مقدس آنچه خواهی میگو  
ل ۱۱۱

...

جهان عشق فراخست و تنک سینه تو      حدیث عشق دراز است و دست تو کوتاه  
م ت ۶۱

...

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه      ای دوست کجا روم کجا دانم راه  
ل ۲۳ و م ت ۱۸

...

فرود آرای عماری در زمان ماه      عماری یکزمان بر گوشه راه  
مهار اشتر از منزل مکش پیش      مشو در خون ما الله الله  
مرو چندان که ما یک دم بر آریم      مگر از خاک اندیشید آن ماه  
مگر دستور باشد تا در این راه      چو دیگر بندگان باشیم همراه  
م ت ۵۷

...

بترسم از این بی کرانه سپاه      کشان گوش بگیرت و دیده تباه  
م م ۱۴

...

من بادل و بایار نمی دانم راه      کس می نرھاندم ازین غم يك راه  
 کردم بدو دست خویش ای کار تباه      جانا چه کنم جز آنکہ میگویم آہ  
 م ت ۱۰۸

...

از غمزه تو رخنہ شود سنگ سیاه

م ت ۵۷

...

از عشق کہ کرد ای دل ابلہ توبہ      تا من کنم از وصال آن مہ توبہ  
 شب تیرہ و بادہ روشن و خلوت خاص      او حاضر و من عاشق و آنکہ توبہ  
 ن ۳۱

...

اندر رہ عشق کفر و ترسائی بہ      در کوی خرابیات تو رسوائی بہ  
 ز ناز بچار طاق یکتائی بہ      سودائی و سودائی و سودائی بہ  
 ت ۵۱

...

در عشق ملامتی و رسوائی بہ      کافر شدن و کبری و ترسائی بہ  
 پیش ہمہ عاقلی و رعنائی بہ      و اندر رہ او شیوہ سودائی بہ  
 ت ۵۰

...

جانا دلم از زلف خود آویختہ      وین جان بغم عشق بر مویختہ  
 تا بر دلم این شور بر انکیختہ      خون جگرم ز دیدگان ریختہ  
 ت ۵۰

...

گویند مرا ای ز وطن بگسسته      چونی چونم دلشده و جان خسته

بر ناله رود میزنم پیوسته      بگسست هزار جای و برهم بسته

م ت ۱۰۳

\*\*\*

مانند طلسم روزگار افسون چه      جز صبر علاج گردش گردون چه  
با این همه تدبیر می گلگون چه      فردا نه بدید و دی برفت اکنون چه

م ت ۶۱

\*\*\*

من می نکم بار ملامت بر من      بازی ز برای چیست انصاف بده

ل ۹

\*\*\*

ما را خواهی تن بغمان اندر ده      چون شیفتگان سر بجهان اندر ده  
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده      وانگه ز پی دیدن ما جان در ده

م ت ۶۱ و ت ۱۳

\*\*\*

آنها که بیامدست زیبا آمد      دانی که بیامده چه آورده

م ت ۷۵

\*\*\*

عاشق بنیاز خویش مشغول شده      معشوق بنیاز خویش موصول شده  
فارغ شده عشق از وجود هر دو      در خود ز خودی خویش معزول شده

ل ۳۷

\*\*\*

عاشقان را جام می باخم می هم سنگ ده      هر کسی را در نو او در خورد فرهنگ ده

ت ۳۴ و م ت ۱۰۶ و ۱۰۲

\*\*\*

نا ساخته روزگار را ساز مده      عالم همه زحمت است آواز مده

گفتی کہ سر زشتہ چرا گم کردی      زنہار از این حدیث سرباز مده

مت ۶۱

...

روزی دو سد کاندین جہانم زندہ      شرم بادا اگر بجانم زندہ

آن لحظہ شوم زندہ کہ پشت میرم      و آن دم میرم کہ بی تو مانم زندہ

ت خ ۱۳۸

...

ترسم بروم سرو زوان نا دیدہ      بیرون شوم از جہان جہان نا دیدہ

مت ۱۰۵

...

ای شمع بہر جمع منت پروانہ      در عشق توام دمی بخورد پروانہ

لعل تو مرا بوسہ لعلی پذیرفتد است      با زلف نگوی ت دہد پروانہ

ت ۴۹

...

ابروی تو با چشم تو ہم پہلویدہ      ہمسایہ طرار باسی جہان

و ان خط ترا نگاہبان کیسویہ      داند ہمہ اس کیسویہ

ت ۲۲

...

پیری دیدم ز عشق در غرقانی      و آن کسریہ کرد کہ کردانی

گفتم کہ زیہر کیست این کردی تو      گفتا کہ زیہر دایر نایب ہی

ت ۲۰

فردات کند خمار کامشب مستی

۶۴۴

...

ای کاش دیده در رخ او ننگریستی      تا دل بجرم دیده گرفتار نیستی

م ت ۱۰۵

...

هیچی هیچی و زان حدیثک هیچی<sup>۱</sup>      کز ما و هوا نواله نتوان پیچی<sup>۲</sup>

م ت ۹۵

...

رو دل بکسی ده که نمیرد با تو      از درد فراق او نگرینی بازی

ل ۵۸

...

چون موی شدم زرنج هر بیدادی      در دهر که دیدست چومن ناشادی

بر خیزد اگر رسد بمن هر بادی      چون چنگ زهر رکی زمن فریادی

م ت ۸۵

...

چوگان زلفا اگر تو فرمان ببری      چیزی که بگفته بیایان ببری

۱- این مصراع در م م ۴۸ نیز آمده است .

۲- کذا

فرمان ببری زلف بمیدان ببری      چو گان سازی و گو ز شاہان ببری  
ت ۲۹ و م ت ۵۱

...

اسرار خرابات بدستان ببری      تا سجده بہ پیش بت پرستان ببری  
پاکیزہ نگردی تو ز آلائش خود      تا بر سر خود سبوی مستان ببری  
ل ۱۰۲

...

در سرای مرا گاہ گاہ حلقہ بزن      صواب نیست کہ بیگانہ وار بر گذری  
م ت ۴۷

...

از لطف بہر تنی روانی دگری      در تو کہ رسد تو خود جہانی دگری  
م ت ۸۱

...

در عالم خود اگر مکانی سازی      بیخود شوی و بسوی خود در سازی  
بہتر باشد از آنکہ از طنازی      باہستی خود تو عشق کمتر بازی  
ل ۲۷

...

ترسم کہ چو دست سوی من بازی      نزدیکم از آن لشی کہ دور اندازی  
م ت ۹۰

...

گر ہر چہ ترا هست ہمہ در بازی      در ہستی خود جدا کنی از بازی  
باشد کہ ز خود باز رہی در تازی      در پرتو نور او پناہی سازی  
ل ۱۵



چون نیست وصال آن نگارم ممکن آن به که ز راه او روان برخیزی

ل ۴۰

...

ما را چه زیان تو بر زیانی باشی

م ت ۷۳

...

حالی بجهان زارتر از حال دلم نیست تانیست دل آشوب تر از حال تو حالی

م ت ۳۹

...

ما را چه از آن که تو گل و بادامی

م ت ۴۰ و ۱۰۵

...

که عاقلمی حدیث تو کم کنمی راه سر گفت و گوی محکم کنمی

دل سوخته چند فراهم کنمی هر گفته بگویمی و ماتم کنمی

م ت ۳۲

...

عشق است نشان بسی نشانی از خود چو برون شوی بدانی

م ت ۸۴

...

از حالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس که تو حانم دانی

م ت ۶۰ و ۹۱ و ۱۰۲ و ۱۳۰ و ت ۳۴

گر بر سر من خار و خشک بارانی      باران ترا دوخته ام بارانی

م ت ۲۰ و ل ۲۳

...

مر جفدانرا نسازد آبادانی'      بفروخته یار بدین ارزانی

من دانستم که تونه بازگانی      سودت نماند زر چو بغم ارزانی

م ت ۱۱۹

...

وین سوی اجل بین که چونی      زان سوی اجل چنان بدانی

م ت ۱۳

...

می ترس دلا از آن که سرمایه عمر      از دست تو کم شود تو مفلس مانی

ل ۷

...

موقوف بجان اگر بمانی مانی      زیرا که چو در عالم جانی جانی

این نکته اگر نک بدانی دانی      هر چیز که در حستن آنی آنی

ل ۱۲۹

...

آنها که نیامدست از اینها چه عجب      عشق آمدنی بود نه آموختنی

ل ۱۲۰

...

آنها که نه بینی ای صنم چند زنی

م ت ۲۰ و ل ۲۳

۱- این مصراع در م ت ۱۲۵ نیز آمده است .

تبع خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن

چون تو رستم پیشه آن به که با رستم زنی

صد هزاران جان متواری در آری زیر زلف

چون بده کو کب کند حلقه‌ها را خم زنی

م ت ۲۴ و ۵۷

\*\*\*

در دایره محققان دم تزی

تا هر چه علایق است بر هم تزی

یکروز میان کم زنان کم تزی

تا آتش در عالم و آدم تزی

ت ۹

\*\*\*

وانگه ز غمش دودیده پر آب کنی

شرمت ناید که در غمش خواب کنی

باید که وضو تو از می ناب کنی

در میکده‌اش اگر بیابی باری

ل ۲۱

\*\*\*

گر صبر کنی درم درم سود کنی

۱۱۲۲

\*\*\*

با دوست چنین کنی بدشمن چه کنی

۳۰۲۲

\*\*\*

نسبت مبر حاشا و کلا یادت نکنم که نه فراموش منی

۵۹۲۲

با عشق در آی تا عجبہا بینی

م ت ۱۷ و ۵۷ و ۵۹ و ۱۰۳

...

در آئینہ عشق ہمی دار نظر تا بو کہ درو عکس جمالش بینی

ل ۱۳۴

...

اندر طلب یار ہمی باش چو گوی بی یادی خویش تو اندر تک و پوی

کان چیز کہ در پردہ وحدت باشد در بیخودی ای پسر نماید بتو روی

ل ۱۱

...

در عشق اگر نیست شوی هست شوی در عقل اگر هست شوی پست شوی

وین بو العجیبی بین کہ از بادہ عشق ہشیار گہی شوی کہ سرہست شوی

ل ۱۱۳

...

از ہستی خود اگر گہی دور شوی بر لشکر بیخودی تو منصور شوی

ناظر نشوی اگر تو بر لشکر عشق این بس باشد ترا کہ منظور شوی

ل ۵۸

...

چون نیست بسی فایده اندر بودت آن بد کہ باصل خود ہمی باز شوی

ل ۵۳

...

تا سخرہ عام و آن غوغا نشوی تہمت زدہ جہود ترسا نشوی

بیزار ز کیش خویش عمدا نشوی      در مجلس عاشقان تو زیبا نشوی  
م ت ۱۰۶

\*\*\*

شب روز کند یار چو بنماید روی      وز روز شب آرد جو بگشاید موی  
آن بنماید که تا بیاراید کوی      وان بگشاید تا که بگشت آید موی  
م ت ۸۲

\*\*\*

خواهی که سخن زجان آگه شنوی      و اسرار درونی شهنشه شنوی  
کم گرد ز خویش تا تو از هستی خود      بیخود همد انی انا الله شنوی  
ل ۱۳

\*\*\*

صد دله یاری و یار یک دله خواهی  
م ت ۸۶

\*\*\*

منگر تو بدان کدبی نوا گشت زهی      پیمانہ گہی پر شود و گاہ تہی  
م ت ۶۷ و ۳۸

\*\*\*

لب را بلب آب برو پاک بشوی<sup>۱</sup>      آن لب چکنم بوی کسان آید از اوی  
زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی      آن لب بلب کسان دیگر بنہی<sup>۲</sup>  
م ت ۶۸ و م م ۱۵

۱ - این مصراع در م ت ۶۸ بدین صورت ضبط شده است :

« لب بر لب می نہی برو پاک بشوی »

۲ - این بیت را م ت ۶۸ ندارد .

ای گوهر خوب و روشنائی      تر عالم مائی از کجائی  
در عالم ما آمده غریبی      داتم بیقین کہ نہ جدائی  
م ت ۵۰

...

روشن تر از آفتاب باید بدر آئی      تا بشناسد ترا مزاج هر سودائی  
م ت ۶۳

...

گفتی بدگر کسی تبع شوای بینائی      گر تو دگری چو خویشتن بنمائئی  
ل ۲۲ و م ت ۱۸

...

روزی بسر کوی عیاران نائی

م ت ۱۰۷

...

گفتم کہ توئی گفت منم چون توئی

ل ۷۲ و ۱۲۲

...

یقین دان کو نباشی تو را لیکن      نباشی در میان آنکہ تو را لیکن

...

ای آنکہ همیشه در جهان می پوئی      این سعی ترا چا سود دارد کوی  
چیزی کہ تو جویمان نشان اوئی      با تست همی تو جای دیگر جوئی

ت ۹

کتبتُ الهوى يوم النوى فترفعت  
يكدن يقطعن الحيازيم كلما  
به ز فراتُ ما بهنُ خفاء  
تمطت بهن الزفرة الصعداء  
ش ۲۷

...

اقول لنفسي و هي طالبة العلي  
اجيبي المنايا ان دعتك الى الردى  
لك الله من تطلابه للعلي نفسا  
اذا تركت للناس السنة خرسا

...

وقالت نساء الحى اين اين اختنا  
رعاه ضمان الله هل فى بلا دكم  
الا اخبرونا عنه حبيتم وفدا  
اخو كرم يرعى لذي حسب عهدا  
فتى ملاء الاحشاء هجرانه وجدا  
الاخاب من يشرى ببغداد اروندا  
رمى كل جيد من تنهدا عقدا  
ش ۲۹

...

رمونى و اياها بشنعاء هم بها  
بامر تركناه و رب محمد  
احق ادال الله منهم فعجلا  
عيانا فاما عفة او تجملا  
ش ۳۹

...

قد قيل ان الاله ذو ولد  
لم يسلم الله من معاندة الخلا  
و قيل ان النبى قد كهنا  
ق و لا رسله فكيف انا  
ش ۳۷

۱- ابن دويبت را الصفدى در اوافى بالوفيات به عين القضاة نسبت داده است.

ولا يكشف الغمَاءَ الا ابنُ 'حرّةٍ' يرى غمرات الموتِ ثم يزورها  
م ۴۱ و ش ۶۳

...

ولو أنّ الغرابَ اهتمّ همى و فكر فكرتى شابّ الغرابُ  
ش ۲۰

...

فلما استبانَ الصبحُ ادرج ضوءُ بانواره انوارِ ضوء الكواكبِ  
'يجرّهم كاساً لو اُبتلى اللظى' يتجرّ بعد طارت كاسرع ذاهب  
ل ۲۷

...

ان فى الغربية ابكى ما بكت عينُ غريبُ

لم اكن يوم خروجى من بلادى بمصيب  
م ۶۱

...

و كنت اذا ما حدث الناسُ بالهوى فصرت اذا ما قيل هذا متيمُ  
ضحكتُ و هم يبكون بالعبرات اجبتهم بالنوح و الزفريات  
م ۳۳

...

اتيتُ مهاجرين فعلمونى و خطوا لى ابا جاد و قالوا  
كتابُ الله فى رفق نقى و ايات تالين منصات  
ثلثة سطر من ابيات تمام سمعت من قريشات  
و ما خطوا اليهن من الثبات  
ش ۳۱



عجبت لمن يقول ذكرتُ ربي  
شربتُ الحبَّ كاساً بعد كاسٍ  
فهل أنسى فاذا كرتُ ما نسيت  
فما نفذ الشرابُ ولا رويت  
ش ۸۱

\*\*\*

سائلٌ قضاةَ هل وفيتُ بذمةٍ  
فلربَّ كبشٍ كتيبةٍ اجررته  
ام هل وضعتُ الأمرين وليت  
رمحي و نارٍ للحروبِ صليتُ  
فسقيتهم كاسَ الردى و سُقيتُ  
والخيلُ تعثر في العجاجِ رزيتُ  
انُ مت مت و ان حيتُ حيتُ  
ش ۶۷

\*\*\*

اذا طلع الصبحُ بنجمِ راحِ  
تساوى فيه سكرانُ وصاحي  
ش ۷۸

\*\*\*

حياك يا همدان الغيثُ من بلدِ  
سفاكِ يا ماوشان القطرُ من وادِ  
ش ۲۸

\*\*\*

سأزجي اليه يعملاتِ سواهما  
و أكحل اجفان الرجاءِ بتريةٍ  
فان لم تبلغني اليه ركائبى  
طلائحُ انضأها التوقصُ والوخذُ  
توى جسمه فيها فاجفانه رمدُ  
فلا سرها عشبٌ ولا ضمها وردُ  
ش ۷۲

\*\*\*

و غادةٌ من سلفى معدِ  
يكنفها ججاجُ كلاسدِ  
تغزى الى خرابِ و جدِ  
تغزو العدى على جيارِ جردِ

بكل صمصام صقيل الحد۔ و ذابلٍ من الرماح الملد۔  
 زارتُ و صحبى هججٌ بنجد۔ فى اخفراتٍ من غواني سعد۔  
 وطئن همامتِ الربى و الوهد۔ الى رحمة الباع و اوى الزند۔  
 يلبسُ ثوبى كرمٍ و مجد۔ فبتن فى عيشٍ لذيذٍ رغد۔  
 و بتُّ جذلان و هندٌ عندى۔ الثمها متشحا بالرند۔

•••  
 واجتني باللثم ورد الخد

ش ۶۶

•••

لاذنب لى غير ما سيرت من غرر۔ شرقا و غربا و ما احلمت من عقد۔

ش ۳۰

•••

و اذا قال قائلٌ هو بلا هو۔ و انا لانا فماذا يريد۔

•••

اكرز طرفى لا ارى من احبه۔ و فى الدار ممن لا احب كثير۔

ش ۳۶

•••

القلبُ يحسدُ عينى لذة النظر۔ و العين تجسدُ قلبى لذة الفكر۔

ش ۶۲

•••

فلا تحتقر نفسى و انت حبيبها۔ فال امرء يصير الى من يجانس۔

ش ۳۶

•••

فما خدع الاجناب بعدك عنده۔ و لا وطنى الاجناب قلبك ادمه۔

۱- ابن بیت را الصفدی در الواقی بالوفیات به عین القضاة نسبت داده است .

لها مقلتا ریمِ فلو نظرت بها  
لاصبح مشغوفاً معنی بذکرها  
الی عابدِ قد قام لله وابتهل  
کان لم یصم لله یوما ولم یصل  
ل ۶۱

\*\*\*

و خجلتی من وقوفی باب دارهم۔  
قلت الغریبُ الذی ضل الطريقُ به  
قالوا انصرف راجعاً لیس الطريقُ کذا  
و قولِ قائلهم من انت یا رجلُ  
فأرشدونی فقد ضاقت بی الحیلُ  
کیفاً نصرافی ولی فی ذکر کم شغلُ  
ل ۱۵

\*\*\*

تَیقنتُ بالبرهان من طرُقِ العقلِ۔  
سمیعِ بصیرِ عالمِ متکلمِ  
يقوم به ما فی سموته العلی  
و لیس لنا من خالق و مصور  
وجودِ قدیمِ لا کدعوی اولی الجهلِ۔  
مریدِ قدیرِ ذی حیوة و ذی فضل  
وفی ارضه السفلی من الحزنِ والسَّهلِ  
سوی الواحد القیوم فی العلو و السفلِ  
ش ۷۴

\*\*\*

و لاریب لی فی انه مُهَلک الوری  
و آن رسول الله افضلُ خلقه۔  
و ان الذی آدی الینا محمدُ  
و ان الذی بعد الممات جمیعہ  
فہذا اعتقادی و اعتقادُ مشائخی  
فہل بین شرق الارض و الغربِ مسلمُ  
و محییہم فہو المجددُ و المبلی  
و قولی ذو فضلٍ و ما هو بالہزل۔  
کما قالہ حقٌ من الفرع و الاصل۔  
علی ما حکاہ المصطفی خاتم الرسلِ  
و اسلافی الماضین و اللہ من قبلی  
یخالفُ فیہ من ذوی العقلِ و النقلِ۔

و کم زن من فی بردتی خصہ اوہ  
بعوراء من قول و شنعاء من فعل  
فما لی و رب الراقات الی منی  
سوی دعوة ادعو بہا اللہ من شغل  
الہی طہر وجہ ارضک منهم  
و ان صح ما قالوا فطہرہ من مثلی  
ش ۷۴

...

الا لیت شعری هل ترى العين مرة  
ذری قلتی ازوند من ہمدان  
بلاد بہا نیطت علی تمائمی  
و ارضعت من عفاتها بلبان  
ش ۲۶

...

اتاک المرجفون برجم غیب  
علی دہش فجئتک بالیقین  
ش ۳۵



## فصل دوم

### اشعار استشهاد شده

سنائی :

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عربان و برون سو کوشک پر دیبا

۵

امیر معزی :

بیار آنچه دل و جان بیکدگر کشدا

اگر بساغر دریا هزار باده کشم

غلام ساقی خویشم که با مداد پگاه

در نشاط من آنکه گشاده تر باشد

م ت ۴۰ و ۴۲

گر حریفان ازدمادم سر به پیچانند رواست

بر کف من نه که پور زال به شیدین را

جان ما می را و قالب خاک را و دل ترا

وین سر پر ذلت و وسواس تیغ تیز را

م ت ۸۲ و ۱۰۲

---

۱- در م ت ۴۰ فقط بیت اول و در م ت ۴۲ سه بیت اخیر آمده است و ضمناً در دیوان امیر معزی مصراع دوم بیت اول بدین ترتیب « بسر کش آنچه بلاوالم کشدا » و مصراع دوم بیت دوم بدین ترتیب « هنوز همت من ساغر دگر کشدا » ضبط شده است .

سنائی :

ساقیا دل شد پر از تیمار پر کن جام را      بر کف مانہ سد بادہ گردش اجرام را  
تا زمانی بی زمانہ جان و دل شادان کنیم      کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام را<sup>۱</sup>  
نام ہا بر یخ نگار دست گینی سر بمال      جز بد بی نامی کہ باید در دو گیتی نام را<sup>۲</sup>  
م ت ۴۰

\*\*\*

با عشق روان شد ز عدم مر کب ما      روشن ز شراب وصل دایم شب ما  
زان می کہ حرام نیست در مذهب ما      تا بار عدم خشک نیابی لب ما<sup>۳</sup>

\*\*\*

مرد باید کہ بوی داند برد      ورزہ عالم پر از نسیم صباست<sup>۴</sup>  
م ت ۹۱ و ۵۶

\*\*\*

خواجہ احمد حموی :

آن جوهر اصل را عرض این دل ماست  
آن دل کہ برون ز لون و آن منزل ماست  
وین طرفہ نگر کہ این سخن مشکل ماست  
پیش از این و آن جد بود آن حاصل ماست

..

۱- این بیت در دیوان سنائی بدین شکل ضبط شدہ است :  
تا زمانی بی زمانہ جام می بر کف نھیم      بشکنیم اندر زہ و کس این را  
م ت ۵۸۲

۲- این بیت را دیوان سنائی ندارد .

۳- این رباعی ہمہا بمولانا نسبت داده شدہ است رجوع کنید بر رباعی مولانا

صفحہ ۸

۴- در م ت ۵۶ فقط مصراع اول آمدہ است .

ابوسعید ابوالخیر :

مارا پس از این جهان جهانی دگر است  
 آزادہ نسب زندہ بجانی دگر است  
 مارا گویند کاین نشانی دگر است  
 جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است<sup>۱</sup>  
 وان گوہر یا کشان زکانی دگر است  
 زیرا کہ جز این زبان زبانی دگر است  
 ت ۵ و م ت ۳۵

\*\*\*

احمد غزالی

آزادہ بساط مہرہ تقدیر است  
 آن مہرہ توئی و نقش دورش تمثال  
 در راہ مراد خویش بی تدبیر است  
 گر خود ہمہ بردیدہ خود تفصیر است  
 م ت ۶ و ۴۲

\*\*\*

بی عاشق و عشق حسن معشوق ہب است  
 در فتویٰ شرع اگر چہ این قول خطاست  
 تا عاشق نیست ناز معشوق کجاست  
 مشاطہ حسن یار بی صبری ماست  
 ل ۱۱۸

\*\*\*

احمد غزالی :

ای خدا آئینہ روی جمالت این دل است

جان ما بر گک گل است و عشق تو چون بلبل است

۱- در م ت ۳۶ فقط بیت اول آمدہ است کہ مصراع اولش بدین شکل است :  
 « مارا جز از این زبان زبانی دگر است »  
 و در اسرار التوحید بجای « پس از » در مصراع اول « بجز » آمدہ است  
 و بیت دوم و سوم را ندارد بلکہ بیت دوم بدین شکل آمدہ است :  
 فلاشی و عاشقیش سرمایہ ماست      قرابی و زاہدی جهانی دگر است  
 در کشف الاسرار نیز مصراع اول بدین شکل ضبط شدہ است :  
 « مارا بجز این زبان زبانی دگر است » و بیت سوم را ندارد .

در جمال روی تو خود را بہ بینم بی وجود  
 پس بدین معنی مراد ہر یکی خود حاصل است  
 در ازل موجود بودم سایہ مر نور تو  
 درابد ہم شرب یکتائی کہ مارا منزل است  
 عاشقان در عالم ق و حروف ن و ط  
 ہم نشینان خدا را این مقام اول است  
 گرہمی خواہی بدانے کاین چہ جایست و کجا  
 در درون دو جهان آنجا کہ شہر بابل است  
 از مزاد خود برون آی و مراد دوست گیر  
 این چنین کس پیش مجنونان نجیب و عاقل است  
 ورنہاد تو ہمی محبوب ماند زین ہمہ  
 خاک بادا بر سرت کاین کار تو بس مشکل است  
 ت ۴۲

...

ابوسعبد ابوالخیر ،

ای دریغا جان قدسی از ہمہ پوشیدہ است  
 پس کہ دیدست روی او بانام او شنندہ است  
 ہر کہ بیند حسن او اندر زمان کافر شود  
 ای دریغا کاین شریعت امر ما بریدہ است  
 کون و کان بر ہم زن و از خود برون شو تا بسی  
 کاین چنین جانرا خدا از دو جهان بگزیدہ است  
 ت ۳۶



سنائی :

اسبی که صفیرش تزی خوش نخورد آب

اکنون نه مرد کم از اسب نه باده کم از آبست

م ت ۲۱

\*\*\*

سنائی :

محراب جهان جمال رخساره تست سلطان فلک اسیر و بیچاره تست

شور و شر و شرک و کفر و توحید و یقین در گوشه چشمهای خونخواره تست

ت ۱۹

\*\*\*

در گوش توهرچه زر و مروارید است آگ از رخ و چشم من فرو باریدست

م ت ۳۸

\*\*\*

احمد غزالی :

تا جام جهان نمای در دست منست از روی خرد چرخ برین پست منست

تا کعبه نیست قبله هست منست هشیارترین خلق جهان مست منست

ل ۴۸

\*\*\*

شهر و وطن ما ز عیان بیرونست وین راز نهفته از نهان بیرونست

آن بانقطه است و نقطه زان بیرونست بر هر چه مثل زنی از آن بیرونست

یعنی که خدا از دو جهان بیرونست جانم زحق است و حق زجان بیرونست

ت ۲۵

ابو سعید ابوالخیر :

چشمی دارم همه پر از صوت دوست      بادیدہ مرا خوشست چون دوست در اوست  
از دیدہ و دوست فرق کردن نہ نکوست      یا اوست بجای دیدہ یادیدہ خود اوست  
ل ۱۰۶

\*\*\*

ابوالحسن خرقانی :

عنبر زافی کہ ماہ در چنبر اوست      شیرین سخنی کہ شہد در شکر اوست  
ز آن چندان بارنامہ کاندہ سر اوست      فرمان دہ روزگار فرمان بر اوست  
م ت ۲۰

\*\*\*

سنائی :

ای پیک عاشقان گذری کن بیام دوست      بر کرد بندہ وار بگرد مقام دوست  
گرد سرای دوست طوافی کن و بین      آن بازو بارنامہ و آن احتشام دوست  
خواہی کہ در رخ مشک شکستہ شود چین      بر زن بزلف پر شکن مشک فام دوست  
خواہی کہ کاروان سلامت بود ترا      ہمراہ خویش کن بسوی ما سلام دوست  
م ت ۴۰

\*\*\*

در عالم پیر ہر کجا بر نائست      عاشق بادا کہ عشق خوش سودائست  
عاشق شدن آئین چو من شہدائست      ای ہر کدندہ عاشق است او خدائست  
م ت ۷۸

\*\*\*

ای بوالعجب از بس کہ ترا بوالعجیبی است

و ہم ہمہ عشاق جہان از تو نجیبست

مسکین دل من ضعیف و عشق تو قویست

بیچاره ضعیف کش قوی بساید زیست

م ت ۱۰۲ و م م ۶۰ و ت ۲۰

\*\*\*

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

آنکه شود پدید که از ما دو مرد کیست

ج

\*\*\*

آنها که خیالش از دل دلبر نیست

زان خال و خطوزان اب چون شکر نیست

جان و دل من دو ابرو و زلفش برد

زین واقعه جز که مشرک و کافر نیست

ت ۲۲

\*\*\*

سنامی :

د

گریبای من از عجز طلبکار تو نیست

تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست

پی زان نایم که دل خریدار تو نیست

خود دیده من محرم دیدار تو نیست

م ت ۵۱

\*\*\*

فردوسی :

از این راز جان تو آگاه نیست

بدین پرده اندر ترا راه نیست

م ت ۷۵

\*\*\*

در عشق تو از ملامت ننگی نیست

با پنجه آن از این سخن جنگی نیست

۱- درم ت ۷ فقط مصراعهای دوم بیت اول و دوم بصورت يك بيت وبشرح زیر

آورده شده است :

تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست

خود دیده من محرم اسرار تو نیست

این شربت عاشقی همه محرم راست      نا محرم را درین قدح رنگی نیست  
ل ۳۵

...

از نفی وز اثبات برون صحرا ئیست      کین طایفدرا در آن میان سودا ئیست  
عاشق چو بدانجا برسد نیست شود      نہ نفی و نہ اثبات نہ او را جائیست  
ل ۱۷

...

آن کس کہ ہزار عالم از رنگ نگاشت      رنگ من و تو کجا خورد ای ناداشت  
این رنگ همه ہوس بود یا پنداشت      اوبی رنگست رنگ او باید داشت<sup>۱</sup>  
م ت ۹۱ و ت ۹

...

سنائی ،

با تو دل مسجد است و بی تو کنشت      بی تو دل دوزخست و با تو بہشت  
ل ۱۱۹

...

تادید حکم جان و دل و تن نگرفت      در دیده خیال دوست مسکن نگرفت  
بگرفت کریبان دلم عشق کسی      گو را غم هیچ دوست دامن نگرفت  
ل ۶۶

...

و ہم ارچہ بالماس خورد باشد جفت      در اثر وصف تو نتواند سفت  
وصاف چو از وصف تو گوید بنہفت      در وصف تو هیچگونگی داند گفت  
م ت ۳۲

۱- این بیت در کشف الاسرار نیامده است .

سنائی :

آتش در زن ز کبریا در کویت تا ره نبرد هیچ فضولی سویت  
 آن روی نکو زما بیوش از مویت زیرا که بما دریغ باشد رویت  
 ز ۲۹

\*\*\*

آن کس که نه عشق را شریعت دارد کافر باشد که این طبیعت دارد  
 هر کس که شریعت و حقیقت دارد شاهد بازی دین و طریقت دارد  
 ت ۴۲

\*\*\*

من تیز در آن روی نیارم نگریست ترسم که ز ناز کی جراحت گردد  
 ل ۵۸

\*\*\*

شرف شفروہ<sup>۱</sup>

دعوی عشق مطلق مشنوز نسل آدم کانبجا که شهر عشقست انسان چه کار دارد  
 ل ۳۰

\*\*\*

سنائی :

مردی باید ز هر دو عالم شده فرد کو درد بجای آب و نان داند خورد  
 م ت ۱۰۳

\*\*\*

سنائی :

روزی که بود دلت ز جانان پردرد شکرانه هزار جان فدا باید کرد

۱- در مورد چگونگی این استشهاد رجوع کنید بیاورقی صفحه ۳۰ از رساله لوابیح

اندر سر کوی عاشقی ای سرہ مرد بی سنگ قفای نیکوان نتوان خورد

م ت ۶۶

...

خواجہ عبدالہ انصاری :

عاشق چو دل از وجود خود بر گیرد اندر دود و دامن دلبر گیرد

باللہ کہ عجب نباشد از دلبر او کلو را بکمال لطف در بر گیرد

ل ۸

...

شیخ بو علی :

زلف بت من ہزار شور انگیزد روزی نہ کہ از بہر بلا بر خیزد

و انگاہ کہ رنگ عاشقی آمیزد دل دزد و جان رباید و خون ریزد

ت ۲۲

...

احمد غزالی :

گر زاہد را جمال آن روی رسد ما را بسر کوی یلی ہوی رسد

ت ۴۲

...

مجدالدین طاب :

خواہم کہ مرا خود غم او خو باشد گر دست دہد غمش چہ نیام باشد

ہان ای دل بیدل غم از در بر گیر تا چشم زنی خود غم او او باشد

ل ۷۳

احمد غزالی :

از دست بت شاہد جان بیجان شد دل در طلب وصل تو بی درمان شد

او خود بخودی ز چشم ما پنهان شد      اسلام و جهود نزد ما یکسان شد

ت ۴۳

\*\*\*

احمدغزالی :

چون آب و گل مرا مصور کردند      جانم عرض و عشق تو جوهر کردند

تقدیر و قضا قلم چو بر می کردند      عشق تو و عمر من برابر کردند

م ت ۶۰

\*\*\*

احمدغزالی :

یارم نکند غلط شماری که کند      جوزی نکند در اختیاری که کند

م م ۶۰ و م ت ۷۹

\*\*\*

شیخ اوحدالدین کرمانی :

گفتم که پیامبری تو یا پیر      گفت او که دوئی ز راه بر گیر

امروز و پیر و دی و فردا      هر چار یکی بود تو فرد آ

چون نیک بدیدم آن نکو بود      او و من و پیر هر سه او بود

ل ۴۱

\*\*\*

چون قبله بجز جمال محبوب نبود      عشق آمد و محو کرد هر قبله که بود

ل ۲

\*\*\*

احمدغزالی :

نی حسن ترا شرف ز بازار منست      بت را چه زیان که بت پرستش نبود

ل ۸۱

تا مرد ز خود فانی مطلق نشود اثبات بنفی او محقق نشود<sup>۱</sup>  
توحید حلول نیست نا بودن تست ورنہ بگزارف باطلی حق نشود  
ل ۴۹

...

ہر زمانم جان و دل نزدیک دلبر میشود  
وز جمال و حسن رویش ہر دو کافر میشود  
پس میان جان و دل این فالہم زحمت شدہ

بی تن و قالب مرادم خوش میسر میشود  
ت ۳۳

...

چندان کہ مرا ز حسن دلبر آید اورا ز من شاستد ہم در باید  
چون ناز ورا نیاز من در بایست بس مرتبہ نیاز بر تر باید  
ل ۱۳

...

احمد غزالی :

گر دوست مرا بلا فرستد شاید کاین دوست خود از بہر بلا می باید  
ت ۷

...

ابوسعید ابوالخیر :

دوشم کہ پیوشم ناما نام تو الخلق تا نام تو کم در دہن انجمن آید  
ہر کہ بدسخن اویم در خواہم گرانہ اول سختم نام تو اندر دہن آید  
ت ۱۰۶

۱ - این رباعی بحدیث مولانا نسبت داده شدہ است رجوع کنید بر رباعیات مولانا  
صفحة ۱۲۵ و ضمناً در مصراع اول بجای مرد « بندہ » آمدہ است .



گفتم کہ زرخ پردهٔ عزت بردار بسیار بین منتظر آن دیدار  
 آن یار مرا گفت نفس را هشداز دیدار قدیم است برو دیده بیار  
 ل ۸۹

...

احمد غزالی :

چون زرد بدید رویم آن شیرین کار گفت او کہ دگر بوصلم امید مدار  
 زیرا کہ تو ضد من شدی در دیدار تورنگ خزان داری و من رنگ بهار  
 ل ۷۵

...

گاه مستی نیست مستانه مگوی جان ما مخراش و مخروش ای پسر  
 کم کن از بیداد افزونی مجوی مردی از اینجاست خاموش ای پسر  
 م ت ۸۷

...

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم کہ دلم گفت کبابی کم گیر گفتم چشمم گفت سرابی کم گیر  
 گفتم کہ تنم گفت کہ درعالم عشق بسیار خرابست و خرابی کم گیر  
 ل ۷۸

...

سنائی :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین یعنی اندر ره دین رهبرتان قرآن بس  
 ج

سنائی ۱

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

رو کہ از این دلبران کار تو داری و بس

ل ۶۳

...

سنائی ۲

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر

کاندرین ملک چو طاوس بکار است مگس

ت ۲۲

...

سنائی ۳

تو فرشتہ شوی از جہد کنی از پی آنک

بر گک تو تست دد گشتت بتدریج اطلس

ی

...

سنائی ۴

بر سین سریر سر سپاہ آمد عشق بر مہم ملوک ماہ شاہ آمد عشق

بر کاف کمال کل کلاہ آمد عشق با اینہمہم یلقدم ز راہ آمد عشق

۱۔ درت ۲۲ مصراع دوم دوم مقدم و مؤخر ضبط گردیده است و ضمناً مصراع

دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم در مت ۴۷ بجای ہم دیگر ضبط شدہ است و

مصراع دوم باین شکل است « بر مہم ملوک ملک ماہ آمد عشق »

\*\*\*

سنائی :

جزمن بجهان نبود کس درخور عشق      زان بر سر من نهاد چرخ افسر عشق  
یکباره بطبع خوش شدم چاکر عشق      دارم سر آنکه سر کنم در سر عشق<sup>۱</sup>

\*\*\*

احمد غزالی :

این کوی ملامتست و میدان هلاک      وین راه مقامران بازنده پاک  
مردی باید قلندر و دامن چاک      تا بر گذرد عیار وار چالاک  
بل تا بدرند پوستینم همه پاک      از بهر تو ای یار عیار نا پاک  
در عشق یگانه باش از خلق چه باک      معشوق مرا و بر سر عالم خاک

م ت ۷۴

\*\*\*

احمد غزالی :

عشقی بکمال و دلربائی بجمال      دل پرسخن و زبان ز گفتن شده لال  
زین نادره تر کجا بود هر گز حال      من تشنه و پیش من بسی آب زلال

\*\*\*

بگرفت مرا ز عمر بیهوه مال

م م ۷۷

\*\*\*

معشوق چو خورشید گزینی ایدل      او بر فلک و تو بر زمینی ایدل

۱- در م ت ۷۲ مصراع اول این بیت بدین شرح ضبط شده است .  
« یکباره شدم بطبع دل چاکر عشق »

چون در بر خود وزا بد بینی ای دل      سر بر سر زانو بسی نشینی ای دل

ل ۶۹

\*\*\*

احمد غزالی :

هم سنگ زمین و آسمان غم خورده      نی سیر شده ند یار دیگر کرده

آهو بمثل زار شود با مرده      تو می نشوی جد کرد حلت کرده

ل ۸۱

\*\*\*

گفتم سر زلفین بتم بشماره      تا حملہ تفصیل بد بیرون آره

موئی ز سر زلف تو ای دلداره      یک پیچ بد پیچید و غلط داشت شماره

م ۳۵

\*\*\*

ابجد عشقت چو بیاه و ختم      سرهن محنت و غم دو حتم

کار غمت هم ز غمت ساختم      داد غمت هم ز غم اندر ختم

حاصل عشقت سد سخن بیش نیست      سوختم و ساختم در سخن

ل ۹۸

\*\*\*

ابوسید ابوالخیر :

اینجا ظاهر شده است معدن جو دو لرم      قبلہ مازوی دوست قبلہ هر کس حره

ل ۲

سنائی :

چو آمد روی بر رویم که باشم من که باشم  
 که آنکه خوش بوم یا او که من بی خویشتن باشم  
 من آنکه خود کسی باشم که در میدان حکم او

نه دل باشم نه جان باشم نه سر باشم نه تن باشم

م ت ۳۹

\*\*\*

احمد غزالی :

از بس که کشیدیم ز زلف تو ستم  
 یک موی شدیم زان دو زلفین بخم  
 زین بس بشگفت اگر بوم با تو بهم  
 از زلف تو یک موی چه افزون و چه کم

م ت ۵۱

\*\*\*

امیر التوحید :

گر تنگ شکر خرید می نتوانم  
 باری مگس از تنگ شکر میرانم

م ت ۶۱ و ۸۲

\*\*\*

امیر معزی :

که سرو بلند حلیمه پوست خوانم  
 که ماء تمام باده پوست خوانم  
 ارزان بخری و رایگان بفروشی  
 ارزان خر و رایگان فروشت خوانم

م ت ۴۷

\*\*\*

سنائی :

یا تاج وصال دوست بر سر بنہم      یا در سرجست و جوی او سر بنہم  
ل ۱۶

...

در دیدہ دیدہ دیدہ می بنہادیم      و آنرا بکمال او جلا می دادیم  
نا گہ بسر کوی کمال افتادیم      وز دیدہ و دیدنی کنون آزادیم  
ت ۱۵ - م ۳۴ و ۵۹ و ۱۰۰

...

سنائی :

زان يك نظر نہان کہ ما دزدیدیم      دور از تو ہزار درد و محنت دیدیم  
اندر ہوست پردہ خود بدریدیم      تو عشوہ فروختی و ما بخریدم

...

احمد غزالی :

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان      ہجران و وصال تو مرا شد یاسان  
بی عشق تو بودنم ندارد سامان      خواہی تو و وصال جو و خواہی ہجران  
م ۶۰ و ت ۲۰

...

احمد غزالی :

عشق پوشیدست و ہر کس ندیدستش عیان  
لہہای سپیدہ تا کی زنند این عاشقان  
ہر کس از پندار خود در عشق لافی میزند  
عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان  
م ۸۲

ابوالحسن بستنی :

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان      وز علت و معلول گذشتیم آسان  
و ان نور سیه ز لاقط بر تر دان      زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن  
م ت ۳۷ و ۳۸

\*\*\*

سنائی :

کی توان از خلق متوازی شدن پس در ملا

مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن

۴۴

\*\*\*

فردوسی :

چه مردی بود خیره آشوفتن      بزیر اندر آورده را کوفتن

م ت ۹۵

\*\*\*

سنائی :

هفت چرخ و چار طبع و پنج حس محرم نیند

خیمه عشرت برون زین هفت و پنج و چار زن

م ت ۷۰

\*\*\*

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که رخم برنگ چون گاه مکن      و احوال رخم بکام بد خواه مکن

گفتا که اگر رضای من میطلبی      چون من کشتم دم مزین و آم مکن

ل ۷۷

سنائی :

بر سر کویت بسی کشتہ و مردہ ولی کشتہ نیابد قصاص مردہ نیابد کفن

م ت ۷۸

...

سنائی :

در من نرسی تا نشوی یکتا من اندر رہ عشق یا تو کنجی یا من

م ت ۷۸

...

احمد غزالی :

سنگ از بر آبگینہ شامی بر دار<sup>۲</sup> زیرا کہ در این شہر تو باشی یا من<sup>۲</sup>

م ت ۶ و ۹۵

...

احمد غزالی :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من کاندہ غلظم کہ عاشقی تو بر من  
یا خیمہ زند وصال تو در بر من یا در سر این غلط رود این سر من

ت ۳۶ و م ت ۲۰ و ۳۰

...

امیر معزی :

ای ساربان منزل مکن جز بر دیار یار من

م م ۷۵

...

۱۔ م ت ۹۵ ہم این مصراع را دارد .

۲۔ گدا ۔ در م ت ۹۵ مصراع اول این بیت آمده است .



فردوسی :

خرد را و جانرا همی سنجد او در اندیشهٔ سخته کی گنجد او  
م ت ۹

\*\*\*

یارب بستان داد من ازجان سکندر کاو آینهٔ ساخت که دروی نگری تو  
ل ۴۰

\*\*\*

صیاد همو دانه همو صید همو ساقی و حریف و می و پیمانہ همو  
گفتم کہ ز عشق او به بتخانہ شوم دیدم کہ بت و حاکم بتخانہ همو  
ل ۲۵

\*\*\*

دیدم اندر مدار کار آنگاه سر هستی و نیستی ناگاه  
بود ما را یقین کہ عاشق را نیست جز نیستی ره عاشق  
در شہادت بین کزین معنی لانخت آمد آنگہ الا اللہ  
ل ۶۰

\*\*\*

یوسف عامری :

در راه یگانگی چہ طاعت چہ گناہ بر کنگرہٗ عرش چہ خورشید چہ ماہ  
در کوی خرابات چہ درویش چہ شاہ رخسار قلندری چہ روشن چہ سیاہ  
ت ۳۵

\*\*\*

احمد فزالی :

در عشق ملامتی و رسوائی بہ کافر شدن و گبری و ترسائی بہ

پیش همه عاقلی و رعنائی بہ اندر رہ او شیوہ سودائی بہ

ت ۵۰

...

ای بخرابات شدہ کم ز دہ خورده می پنج و شش و دم زده  
خواسته داو دو سه زخم حرام بر همه ذریت آدم ز دہ  
کوئی این دود دل ریش منست خیمہ بر آن عارض خرم ز دہ

م ت ۲۷ و ۲۸

...

سنائی :

چون در آمد وصال را حالہ محو شد گفت و گوی ذلالہ

ل ۱۷

...

ابوسعبد ابوالخیر :

گفتم کہ کرائی تو بدین زیبائی ای خالق ما کہ سرور و مولائی  
گفتا کہ چنین سخن چرا میگویی من خود خود را دہ خود منم یکتائی  
عاشق نبود ہر آنکہ داد زائی عاشق آنست کہ عاشقت یکجائی

ت ۳۳

...

گرہی دو حرار بطل بر ستمائی ای خالق جود و کرمی ای خالق کرمی

م ت ۶۱

...

حویر کسری ز دودہ تیری جانی سر نجام اہم اندک آید زیبای

م ت ۵۴

ابوسعید ابوالخیر :

زلفت سیه است مشک را کان گشتی      از بس که بگفتی صنما آن گشتی

م ت ۹۵

\*\*\*

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی      گرد فلک خویش خرامان گشتی  
چون دانستی برابر جان گشتی      ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

م ت ۸۱

\*\*\*

احمد غزالی :

در خواب من از خیال تو خشنودم      آه ارنه عنایت خیالت بودی

م ت ۷

\*\*\*

خواجه ابوعلی سرخسی :

در آی با من یارا بکار اگر یاری      و گرنه رو بسلامت که بر سر کاری  
نه هم‌رهی تو مرا راه خویش گیر و برو      ترا سلامت باد و مرا نگو نزاری<sup>۲</sup>  
مرا بخانه خمار بر بدو بسیار      نگر مرا بغم روزگار نسیاری  
نبید چند مرا ده برای مستی را      که سیر گشتم از این زیر کی و هشیاری

ت ۸ و م ت ۹۸

\*\*\*

عنصری :

آهوی بز می تو با کبر پلنگانت چکار

آهوان را کی رسد کبر پلنگ بربری<sup>۲</sup>

م ت ۷۹

۱- مصراع اول این بیت در اسرار التوحید بدین شکل ضبط شده است .

«زلفت سیه است و مشک را کان گشتی»

۲- این بیت در م ت ۱۰۵ و ۱۰۶ تنها آمده است .

۳- در دیوان رودکی این بیت به عنصری نسبت داده است رجوع کنید

گر شیر شوی زدست ما جان نبری      تا آنچه بگفتہ پایان نبری

م م ۶۶

...

ہر جا کہ روی دو گاو کارند و خری      خواہی تو بمر و باش و خواہی بہری

م ت ۱۱۶

...

رود کی :

بانگ جوی مولیان آید ہمی      بوی یار مہربان آید ہمی

دشت آمو با درشتی ریگ او      زیر پایم پرنیان آید ہمی

رود جیحون از نشاط روی یار      خنک را تا در میان آید ہمی

م ت ۵۸

...

مستک شدہ مرا نمیدانی ہی      یازانت کی بودند و کجا خوردی می

م ت ۸۷

...

اسب ہر او اسعہ زہ داری <sup>۲</sup>      این بوہاند کرد خور را در نانی <sup>۲</sup>

م ت ۱۰۰

...

سنائی

امامت گر ز کبر و حرص و بخل و کین برون ناید

بدعوزخ دانش از معنی کوش در گلستان سنائی

۱- در اسرار التوحید مصراع‌های این بیت مقدم و مؤخر ضبط شدہ است .

۲- کذا . این بیت را لہجہ فہلوی ذکر نمودہ است .

اگر چه طیلسان دارد مشوغره که این آنجا

یکی طوقیست از آتش تو آن می طیلسان بینی

م ت ۴۷

\*\*\*

سنائی :

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی<sup>۱</sup>

م ت ۱۳

\*\*\*

افکند دلم رخت بمنزلگاهی  
چون من دو هزار عاشق اندر ماهی

کانجا نبرند صد دلیران راهی<sup>۲</sup>  
می کشته شود که بر نیاید آهی

ت ۱۲ و م ت ۱۰۵ و ۱۰۷

\*\*\*

چون در حرم عشق در آئی اول  
زان پیش که پا درو نهی سر بنهی

ل ۲۷

\*\*\*

ویم آن روج که ریتم نوینم<sup>۲</sup>  
و نر آن روج که دیمم بمنائی<sup>۲</sup>

م ت ۸۳



۱- مصراع اول اینست : « دلانا کی درین زندان فریب این و آن بینی »

رجوع کنید بدیوان سنائی ص ۵۲۵

۲- در کشف الاسرار و م ت ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۱۲ این بیت نیامده است.

۳- کذا - این بیت را لهجه رازی ذکر کرده است .

یرمون بالخطب الطوال و تارة و حی الملاحظ خيفة الرقباء

م ت ۶۲

...

حسین بن منصور حلاج :

القاء فی الیم مكتوفاً فقال له اياك اياك ان تبتل بالماء

م ت ۳۹ و ۹۵ و ۱۰۳

...

فلو نقلت فی البحر والبحر مالح لاصبح ماء البحر من الفها عذبا

م ت ۵۷ و ۸۶

...

اشاعوا لنا فی الحی اشنع قصة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

ش ۳۶

...

ابن المعتز :

تجول خلا خیل النساء ولا ازی لرملة خلخالا يجول ولا قل

أحب بنی القوام طراً لحبها و من اجلها احببت احوالها كل

م ت ۱۶

...

تخیرت من نعمان عوداً اراکه بهند و لكن من یبلغه هـ

م ت ۱۰

رجل من بنی العارث :

منی ان تکن حقا تکن احسن المنی<sup>۱</sup> و الا فقد عشنا بها زمنا رغدا<sup>۱</sup>

ز ۱۳۱ و م ت ۱۳۴

...

ابن ابی ملیکه :

اذا انت لم تعشق ولم تدر ما الهوی<sup>۲</sup> فکن حجرا من یابس الصخر جامدا

م ت ۱۰۶

...

مجنون عامری :

اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

م ت ۱۲

...

مجنون عامری :

احب لحبها تلعات نجد<sup>۳</sup> و ما شغفی بها لولا هواها<sup>۴</sup>  
و ما حب ال دیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن ال دیارا

م ت ۱۲ و ۸۶ و ت ۲۵

...

مجنون عامری :

احب لحب العامریة عصبه<sup>۵</sup> یودون لو اسقی السهام المقشیا

م ت ۸۶

...

۱ - در محاضرات این بیت بشخصی از بنی حارث نسبت داده شده است

رجوع کنید به ص ۲۱۶

۲ - در محاضرات جزء ثانی ص ۱۸ در این مصراع عوض کلمه عشق

« تطرب » آمده است .

۳ - این بیت دامت ۲۱ ندارد .

احمد ابن سعید :

نتساقی الریقَ فیما بیننا      زا اعات القطا زغب القطا<sup>۱</sup>

مت ۲۲

...

عمر بن ابی ربیعہ :

و جدّک لو شیئ<sup>۲</sup> اتانا رسوٰله      سواک و لکن لم نجدک مدفعا

مت ۲۰

...

فلو قطعنی فی الحب اربا      لما حن الفؤاد<sup>۳</sup> الی سموات

مت ۲۰

...

الموسوی :

اذا انا لم اركب اليها مخاطرا      و اعظم قتلا دونها و قتلا  
فهذا حسامی لم ارق دنامه<sup>۴</sup>      مضاً و هذا زاهلی لد طالا

ز ۱۳۰

...

متنبی :

فمن یسک ذا قم مرّ مریض      یجد مرّاً بعد ما الزلالا

مت ۲۷

...

و افی<sup>۱</sup> کتابک و هو محتق      حلما هزان معتمرا حبا  
فالروض ذاب للحظد حسدا      و الورد ذاب لسانطه حبا  
و ملأت منه مسامعی فقسرا      حتّى ملأت سطوره قبا

مت ۱۰۱ و ۱۰۲

۱- این بیت در مت ۲۲ بشکل مغلوطی ضبط گردیده است و ضبط دیوان المتنبی نیز شرح مذکور است رجوع کنید بدیوان مزبور جلد ۱، ص ۲۴۴  
۲ - کذا



متی ازددتُ تقصیرا یزدنی تفضلاً      کانی بالتقصیر استوجبُ الفضلاً

م ت ۷

...

الموسوی :

غرست غرو سا کنت ارجو لحاقها      و آملُ یوما ان تطیبَ جناتُها

فان اثمرت لی عُرقُها کنت اِملاً      و لا ذنب لی ان حنظلتُ نخلاتُها

ش ۵۶

...

و کنت اذا ما زرتُ لیلی ترقعتُ      فقد را بنی منها الغداةُ سفورُها

م ت ۸۰

...

ابن المعتز :

و خمارةٌ من بنات المجوس      ترى الزرق فی بیتها سائلاً

و زنا لها زهماً جاداً      فکالت لنا زهماً سائلاً

م ت ۶۲

...

اذا ما ظممتُ الی ريقه      جعلت المدامةً مند بديته

و لیس المدامةُ من ريقه      و لکن اعدلُ قلباً علیلا

م ت ۱۲

...

بعتری :

حجبوها عن الريح لانی      قلتُ لالريح بلعینها السلاما

لو رضوا بالحجاب هان و لکن      منعوها يوم الريح الكلاما

م ت ۴۰

شاہ شجاع ،

رایت سرور قلبی فی منامی فاحببت التنعس و المناما

ل ۷۱

...

عمر بن ابی ربیعہ ،

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیاً فتمکننا<sup>۱</sup>

ل ۱۲۷ و ۱۳ و ۲

...

اما الخیام فانها کخیامهم واری نساء الحی غیر نساءها

م ت ۵۰

...

'احب عباد الله ما بین منعج و حرّة لیلی ان تصوب سحائبها<sup>۲</sup>

بلاد تلقنتی بهن قوابلی<sup>۳</sup> و اول ارض مس جلدی تراؤها

ش ۲۹

...

جاریئة 'تسفر' عن دارها یمشی الهوینا ما یلا خمارها

م ت ۳۸

...

۱- در عبود الاخبار جلد ۳ صفحہ ۹ جی « فہرست اشعار عربین » در مصراع دوم « قبا فرغا » آمده است .

۲- این مصراع در معاضرات الادباء جزء ثانی صفحہ ۲۷۶ بدین شکل ضبط گردیده است : « الی و سلمی ان تصوب سحابها »

۳- در معاضرات کلمة قوابلی « نمائی » ضبط گردیده است .

هل تطمسون من السماء نجومها      با کفکم ام تسترون هلالها  
 فدعوا الاسود خوادرا في غيلها      لا تولغن دماءكم اشبالها  
 ش ۳۷

\*\*\*

ان يحسدوني فاني غير لائمهم      قبلي من الناس اهل الفضل قد حسدوا  
 ش ۶۵

\*\*\*

فاطمه عليها السلام :

صبت على مصائب لوانها      صبت على الايام عدن ليا ليا  
 ش ۵۵

\*\*\*

انزل بمنزل زينب و آرياب      و ارتفع فهذا مربع الاحباب  
 ز ۱۲۶ و م ت ۳۶

\*\*\*

حسن بن علي :

احب لحيها و تدا جميعا      و مثلد كلها و هذ الذباب  
 و اخوالا لها من ال لائم      احبهم و طر بني حباب  
 م ت ۸۶

\*\*\*

اذا ذهب العتاب فليس ود      و يبقى الود ما بقى العتاب  
 م ت ۱۱۹ و م م ۵۹

\*\*\*

متنبي :

تركنا لاطراف القنا كل كذبة      فليس لنا الا بهن لغاب

فغیرُ فوادی للغوانی زمیدُ و غیرُ بذانی للزجاجِ رِکابُ  
ز ۱۳۰

\*\*\*

مجنون عامری :

احب لحبها السودانُ حتی احب لحبها سودَ الکلابِ  
م ت ۸۶

..

قیس بن الخطیم :

ترآتُ لنا کالشمس تحت غمامةٍ بدأ حاجبُ منها وضنت بحاجبِ  
م ت ۳۸

\*\*\*

ابن المعتز :

لما رأیتُ الدمع یفضحنی و یزیدنی کرباً علی لرب  
القیثُ غیرک فی ظنونهم فسترتُ وجد الحب بالحب  
م ت ۶۱

\*\*\*

جاحظ :

اربُ یبول الثعلبان براسد لقد ذل من بات علیہ الثعلانُ  
م ت ۱۰۵

\*\*\*

ولیس بعازانُ یسبُ مسودُ و یجسدُه المحسودُ فی موضع القطف  
ش ۳۸

\*\*\*

۱- در دیوان المعانی جزء اول ص ۲۲۹ موضوع این کلامه « تبدات » آمده است .

۲- این بیت در قاموس ص ۱۸ به غاوی بن عبدالعزی نسبت داده شده است .

منصور فقیہ :

الاقول لمن بات لی حاسدا      اتدزی علی من اسأت الادب  
اسأت علی اللہ فی حکمہ      اذا انت لم ترض لی ما وهب  
فجا زاک عنہ بان زادنی      وسد علیک طریق الطلب  
ش ۳۸

\*\*\*

قبس بن الملوّح :

فلوان ما بی بالحصی فلق الحصی      وبالریح لم یسمع لهنّ هبوب  
و کم سترت وجه علی الناس زینب      و من این للوجه الملیح ذنوب  
م ۱۷ و ۵۱ و ۵۹ و ۶۱ و ۶۲ و ۷۷

\*\*\*

و من یسئل الصعلوک این المذاهب

م ۱۰۳

\*\*\*

ام فروہ :

و ما ماءُ مزنِ ای ماءٍ تقوله      تحدر من عسرِ طوال الذّوایب  
بمنعرج او بطن وادٍ لحدّبت      علیہ الریح الصیف من کل جانب  
نقی نسیم الریح القذی عن مثوبۃ<sup>۲</sup>      فما ان به عتب بصاره لعایب<sup>۲</sup>  
بساطیب ممن یقصر الطرف دونه      تقی اللہ واستحیا بعض العرائب<sup>۲</sup>  
م ۶۲

\*\*\*

۱ - درم ۵۱ و ۶۱ و ۵۹ و ۶۲ و ۷۷ تنہا مصراع اول و درم ۶۲

۱۷ تنہا مصراع دوم آمدہ است .

۲ - کذا

فرزدق ،

وركبُ كانَ الریحَ تَطَلَبُ عندهم      لها ترةٌ من جذبها بالعصائبِ  
اذا اِنسوا ناراً يقولون ليتها      وقد حضرت ایدیهم نارُ غالبِ  
م ت ۶۲

...

قیس بن الملوح ،

احقاً عبادَ الله ان لست صادراً      ولا وارداً الاعلیٰ رقیبُ  
ش ۳۵

...

سیغنی الله عن بقراتِ عوفِ      و یأتی الله بالمبینِ الحلیبِ  
م ت ۹۵

...

ما كنتُ اعلمُ ما مقدارُ وصلکـمُ      حتی هجرتم وبعضُ الهجرِ تأدیبُ  
م ت ۲۴ و ۱۰۷

...

امرؤ القیس ،

اجارتنا ان المزارِ قریبُ      و انی مقیمُ ما اقام عیبُ  
اجارتنا اذا غریبانِ هاهنا      و کلُّ غریبِ الله سمیبُ  
فان تصلینا فالمودةُ بیننا      و ان تهجرینا فالغریبُ غریبُ  
ش ۲۷

...

۱۔ درد یوان قیس بن الملوح دو کلمہ صادر او وارد ابجای ہمدیکر ضبط کر دیئے است

۵۵ عبد الرحمن :

وقد بخلت حتى لو آنى سألتهَا  
قذى العين من ضاحى الشراب لظنت  
م ت ۴۰

\*\*\*

سقونى و قالوا لا تغرن ولو سقوا  
جبال شرورى ما سقيت لغنت  
ش ۶۱ - م ت ۹۰

\*\*\*

لعمرك ما تدرى هنيذة ابنى  
ولكننى عمرتك الله يا فتى  
و آية ما قالت لهن عشية  
صديق لها يصفى المودة صالح  
بأيدى ما قالت هنيذة رائح  
وفى السر حررات الوجود مالا يح  
م ت ۴۰

\*\*\*

و كدت اظير من شوقى اليكم  
و كيف يطير مقوص الجناح  
م ت ۶

\*\*\*

حسين بن منصور - حلاج .

كفرت بدين الله و الكفر واجب  
لدى و عند المسلمين قبيح  
ت ۳۳

\*\*\*

انظر الى ناقتى فى ساحة الوادى  
ضعيفة للسرى تحت ابن صياد  
م ت ۱۰۲

دعبل :

و اِنِّي لعبدُ الضيفِ مادامِ ثاويًا      و ما في الاتلاكِ من شيمةِ العبدِ

م ت ۱۲۶

\*\*\*

ابوالعتاهيه :

و في كل شئني لهُ آيةٌ      تدلّ عليّ اَنَّهُ واحدٌ

ی

\*\*\*

ابو تمام :

اعذرِ حسودك فيما قد خصصتَ به      انّ العليّ حسنٌ في مثلها الجسدُ

ش ۳۹

\*\*\*

متنبي :

ومجيدٌ من الخالانِ في كل بلدةٍ      اذا عظم المذنبُ قلَّ المساعدُ

۷۹ و ۱۰۴

\*\*\*

تلومُ عليّ اتركِ الغني باهلته      طوى الدهرُ غداها كل طرفٍ

\*\*\*

۱- در عيون الاحبار عوض مادام ثاويًا در مصراع اول « من غير دقة » صحیح

گردیده است . و در الشراء الجاهليون اين بياي به حالتی نسبت داده شده است .

۲- در الوسيط ص ۲۶۲ اين بيت ذيل ترجمه حال ابوالعتاهيه صبط و ...

نسبت داده شده است .



نوری :

الوجد يُطربُ من في الوجد راحتهُ      و الوجد عند وجود الحق مفقودُ  
قد كان يُطرُبني وجدى فغيبني      عن رؤية الوجد ما في الوجد موجودُ  
ل ۶۲ و ۶

\*\*\*

ابو تمام :

و اذا اراد الله نشرَ فضيلتي      طويتُ اتاحَ لها لسانَ حسودِ  
ل ۴۰

\*\*\*

اجلُ عينيك في عيني تراها      مُشربَةً ندى وردِ الخدودِ  
و خذ سمعي اليك فان فيه      بقايا من حديثِ كالعقودِ  
م ت ۹۶

\*\*\*

قيس بن الملوح :

كاهل النار اذ نضجتُ جلودُ      اعيدت للشقاء لهم جلودُ  
ل ۱۰۷

\*\*\*

فلو آتني و قلبي من حديدِ      لذابَ على صلابتهِ الحديدِ  
ش ۳۰

\*\*\*

خلق الله للحروب رجلاً      و رجلاً لتصدّ و مریدُ  
م ت ۴۱

ابو تمام .

ومن یرجُ معروفَ البعیدِ فانما یدی عوّلتُ فی النائباتِ علی یدی

ش ۵۶

...

انّ آثارنا تدلُّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

ی

...

سوف تری اذا انجلی الغبارُ افرسُ تحتک ام حمارُ

م ت ۳۰

...

وفتیانُ صدقِ یصدرون عن الوفا و ایدی المنايا داميات الا ظافر

صدور العوالی او فروع المناير

م ت ۴۱

...

صفراء لو نظرتُ يوماً الی حجرٍ لا اثرتُ سقماً فی ذلك الحجر

م - ۵۷

...

سقى الله ایا منا باللوی و ایا منا بذی الأخضر

۵۹۲۲

...

عمر بن ابو ربیع :

اذا جئت فأنح طرف عینیک غیرنا لای یحسبوا ان الیهوی حنتُ نظراً

م ت ۱۰۲ و ۱۰۳

...

علی نحت القوا فی من هقاطعها و ما علی اذا ام تری

ر ۱۵۳

...

کل ابان ربنا محلماتُ لا یمانی فیهن الا اللات

م ت ۳۶

۱- این مصراع در فتوحات بدين شکر ضبط شده است « سوف تری الجبار

اذ تجلی » ص ۳۱۲

ابونواس :

الافاسقنى خمراً وقل لى هى الخمرُ و لاتسقنى سرّاً اذا امكنَ الجهرُ

ل ۱۲۵

\*\*\*

ابو فراس :

تَهْوِنُ عَلَيْنَا فِي الْمَعَالِي نَفْوُ سَنَا وَمَنْ يَخْطُبُ الْحَسَنَاءَ لَمْ يُغْلِهِ الْمَهْرُ

م ت ۴۱

\*\*\*

لَوْلَا الثَّرِيدُ إِنْ هَلَكْنَا بِالضَّمِّ ثَرِيدٌ لَيْلٍ وَ ثَرِيدٌ بِالنَّهْرِ

م ت ۴۱

\*\*\*

إِذَا مَا أَصْبْنَا كُلَّ يَوْمٍ مَدِيْقَةً وَ نَحْنُ مَلُوكُ النَّاسِ شَرْقًا وَمَغْرِبًا  
و كَمْ مُتَمَنَّئٍ عَيْشًا لِإِنَالِدِ وَ خَمْسُ نَهْرٍ إِنْ صَغَارَ كَوَانِزُ  
وَ نَحْنُ أَسْوَدُ النَّاسِ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ وَ لَوْ نَالِدُ اضْحَىٰ بَدَّ جَدَّ فَايْزِ

\*\*\*

كَلَامِي لَكَ تَقْدِيسٌ وَ ذَكَرِي لَكَ تَهْوِيسٌ فَمَنْ آدَمُ لَوْلَائِي وَمَنْ فِي الْبَيْنِ ابْلِيسُ

م ت ۷۷

\*\*\*

إِذَا خَدَمْتَ الْمَلُوكَ فَالْبَسْ مِنْ التَّوَقُّسِي اعْرِزْ مَلْبَسِ  
وَ أَدْخُلْ إِذَا مَا دَخَلْتَ اَعْمَى وَ اَخْرُجْ إِذَا مَا خَرَجْتَ اَخْرَسْ

م ت ۸۸ و ۹۸

\*\*\*

أَعْصِ الْعَوَاذِلَ وَ أَرِمِ اللَّيْلَ عَنْ عَرْضِ

م ت ۲۳

ابی العلاء :

نَبِيٌّ مِنْ الْغَرْبَانِ لَيْسَ عَلَيَّ شَرٌّ يُخْبِرُنَا أَنَّ الشُّعُوبَ إِلَى الصَّدْعِ

م ت ۴۶

...

الاصمعي :

هَنِيئًا لَا رَبَابَ النِّعِيمِ نَعِيمِهِمْ وَ لِلْبَائِسِ الْمَسْلِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

م ت ۴۰

...

بشار :

وَأَبْثَّتْ عَمْرٌ وَأَبْعَثَ مَا فِي جَوَانِحِي وَ جَرَّعْتَهُ مِنْ مَرٍّ مَا اتَّجَرَّعُ

وَلَا بَدَّ مِنْ شَكْوَى إِلَى ذِي حَفِظَةَ إِذَا جَعَلَتْ أَسْرَارُ نَفْسٍ تَطْلَعُ

ش ۲۷

...

عمرو بن معدیکرب :

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئًا فَدَعِدْ وَ جَاوِزِهِ إِلَى مَا تَسْتَطِعُ

ز ۱۹۲

...

أَنَّ الْمَحِبَّ لِمَنْ يَحِبُّ مَطِيعٌ

م ت ۱۱۳

...

۱- این بیت در الوسیط دلیل در حقه حسن عمرو بن معدیکرب صیغه و او بیت داده شده است و در حقه معتدی بر آنکه در صفحه ۲۳۶ قائل آن عمرو بن معدیکرب ذکر شده است مع الوصف در صفحه ۲۳۷ ضمن دو بیت دیگر این هرمة منسوب شده است .

و اذا الحبيب اُتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع

م ت ۱۱۸ و ۴۵

\*\*\*

جنید :

علم التصوف علم ليس يعرفه الا اخو فطنة بالفهم موصوف

و ليس يعرفه من ليس يشهده و كيف يشهد ضوء الشمس مكفوف

ل ۴۴

\*\*\*

این من بجزی عنه جزاء و به عندی عز الامراء

م ت ۱۰۳

\*\*\*

متنبی :

تغیر حالی و الیالی بحالها و یثبت و ما شاب الزمان الغرائق

م ت ۱۰۴

\*\*\*

لقد ذل حتى كاد ير حمه العدى و ما الحب يا لمياء الا كذلك

م ت ۱۰۸

\*\*\*

تدعی غلامی ظاهراً و اکون فی سرى غلامک

ل ۱۲۸ و ۹۲ و ۵

\*\*\*

علی علیه السلام :

اشد حیازیمک للموت فان الموت لا قیقا

و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا

ل ۳۳

الناس فی غفلاتہم و الدبُّ یرقص فی الجبل۔

م ت ۴۴ و ۷۴

...

لیس التکحل فی العینین کالتکحل

م ت ۵۹

...

متنبی

و اذا اتتک مذمتی من ناقصٍ فیہی الشہادۃ لی باننی فاضلٌ

ل ۶۶

...

ابونعمان

ما اقبلت اوجہ اللذاتِ سافرةً مذآدبرت باللوی ایا منا الاول

ش ۲۶

...

کفی حزنا انی مقیم ببلدہ و انت باخری ما الیک و صولٌ

اذا لم یکن منی و بینک مرسلٌ فریح الصبا منی الیک رسولٌ

م ت ۶۰

...

لک المرء باع منها و الصفا یا و حکمک و النشاط و الفسول

م ت ۱۶

...

تعرض البرق نجدیا فقلت له یا ایہا البرق انی عنک مشغولٌ

م ت ۱۱۸ اول ۱۶

ابو تمام طائی :

اکابرنا عطفاً علينا فاننا بنا ظمأً برحاً و انتم منا هله

ش ۳۱

...

يومُ الفراق من القيامةِ هولُ و الموتُ من فقدِ الاحبةِ اسهلُ

ل ۶۶

...

وان تك فأتتك العلي ابن و يسقِ فدعها و لكن لا تفتك الوسائلُ

م ت ۴۴

...

ابو تمام :

هيات لاياتي الزمانُ بمثله ء ان الزمانَ بمثله لبخيلُ

ش ۷۱

...

اصيل الخزاعي :

الاليت شعري هل ابين ليله بوادِ و حواي اذ خر و جليلُ

و هل اردن يوماً مياه مجنة و هل يبدون لي شامة و طفيلُ

ش ۲۹

...

عجباً للمحب كيف ينامُ كلُّ نومٍ على المحب حرامُ

ل ۷۰

...

ليت الرياح تحيئنا بكلامهم و تجيئهم منا برجع كلامِ

م ت ۴۰

ابونواس :

و اذا المطيُّ بنا بلغن محمداً      فظهورهن على الرجال حراماً  
قر بنامن خير من وطيء الثرى      فلها علنا حرمة و زنا  
ش ۱۳۱

...

شاه شجاع :

رايت سرور قلبى فى منادى      فاحبت لتعس و المنا ما  
ش ۱۱۱

...

أخبرنا ابن كيشة ان سنجى      و كيف حيوۃ اصداء و هام  
و اذا الرياحُ يجئنا بكلامهم      و يجئهم منا برجع الكلام  
برسائل يمرضنا و وسائل      يشفئنا من غلذ و عاد  
ش ۲۶ و ص ۵۰

...

لستان ما بين اليزيدين فى الندى      يزيد سلام و الاغتراب حاتم  
ش ۲۲ و ص ۵۰

...

خدم العلى فخدمند و من التى      لا تخدم الا قوام ما لم تخدم  
ش ۲۰

...

ابوتمام :

ما هذه القرى التى لانتقى      ما هذه الرحم التى لا ترحم  
ش ۷۵

۱- در الوساطه ص ۳۰۲، عوض ابن اكله « العصى » ضبط كردیده است.



متنبی :

علی قدر اهل العزم تأتي العزائمُ      و تأتي علی قدر الکرام المکرمُ

م ت ۵۵

...

متنبی :

اذا رأيتُ نوبَ الليثِ بارزةً      فلا تظننَّ ان الليثَ يتسمُ

م ت ۳۷ و ۳۸

...

ان شئتَ جودى وان شئتَ فامتنعِ      كلاهما منك منسوبٌ الى الكرمِ

م ت ۳۸

...

متنبی :

انامُ ملءُ جفونى عن شواردها      ويسهرُ الخلقُ جرّاهَا و يختصمُ

ش ۶۳

...

الشافعى :

فمن منحَ الجهالَ علماً اضاعهُ      و من منعَ المستوجبينَ فقد ظلمَ

ی

...

اشارَ بطرفِ العينِ خيفةً اهلها      فالفيتُ ان الطرفَ قد قال مرحباً

و اهلاً و سهلاً بالحبيبِ المقيمِ      اشارةً مذعورٍ و لم يتكلمِ

م ت ۱۲۳

...

الصاحب :

و قائله لِمَ عرّتك الهمومُ و امرک ممثلاً فی الامم  
فقلتُ دعیني علی عفتی فان الهموم بقدر الهمم

م ت ۱۰۲

...

اجدُ الملامةَ فی هواک لذیدةً حبا لذكرك فليلمني اللوم

م ت ۸۶

...

اما و المجد يريد بالجود و الکرّم

لادرعنّ عن متنع الحرب بين العرب والعجم

يحب الدهر يهوى ان يكون الدهر من خدم

و فی سری یدی عنان قطا علی القسم

و فی عناهما غضب بد اتوى علی اليهم

فاما ان يود الناس ضرا او يرادهم

م ت ۴۱

...

ممدانی :

يقول سلمی لا تعرس انما و دليلك من دليل العصاد تايم

م ت ۴۱

شنان ما وجدی و وجد حمامة  
تبدی التباہة فی الحنین و اکتم  
و لقد بکیت فلو زایت مدامعی  
لعلمت ای الباکین متیم  
م ت ۲۱

...

اجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربتاً  
و نای حبیب ان ذاً لعظیم  
ش ۲۵

...

متنبی :

و کم من عائب قولاً صحیحاً  
و آفته من الفهم السقیم  
ش ۶۳ و م ت ۲۷ و ۱۰۲

.

...

سلیمان :

ابی الاسلام لا اب لی سواه  
اذا فخرُوا بقیس او تمیم  
م ت ۵۰

...

طهمان بن عمرو :

الاحبذا و الله لو تعلمانه  
وماء کما العذب الذی لو شربته  
فانی و العبسی فی ارض مذحج  
فمن یر ممسانا و ملقی رحالنا  
وما کان غض الطرف مناسجیة  
ظلا لکما یا ایها العلمان  
و بی صالب الحمی اذا لشفانی  
غریبان شتی الدار مصطحبان  
من الناس یعلم اننا سبعان  
و لکننا فی مذحج غریبان  
ش ۲۷

فاعمل بما تعلم فما لك بالذي لا تستطيع من الامور يدان۔

م ت ۹۰ و ۹۳

...

الفرزدق ،

ما ضر تغلبَ وائلِ اهجوتها ام بِلتَ حيث تناطحَ البحران۔

ش ۴۴

...

هوا ناقتی خلفی و قدامی الهوی و انی و اياها لمختلفان۔

اذا النفسُ لم تشره الى طلب العلی فذلك ما الانسانُ بل حیوانُ

ی

...

احمد بن حنبل ،

لك من قلبی المکان المصونُ كل عُتبِ علیّ فيك يهونُ

ش ۴۶

...

علی علیہ السلام ،

اذا هبت رياحك فاغتنمها فان لكل خافقة سکونا

م ت ۱۶

...

حسین بن منصور حلاج ،

اها انا انت ام هذا الیهین حاشای حاشای من اثبات اثین

۱۔ مصراع دوم این بیت در دیوان علی بن ابیطالب بدین شکل ضبط شده

است ، « فعبی کل خافقة سکون »

هویتی لك فی ولایتی ابدأ<sup>۱</sup>      كل على الكل تلبیس بوجهین<sup>۲</sup>  
 فاین ذاتك عنی حیث كنت اری      فقد تبین ذاتی حیث لا ین<sup>۳</sup>  
 و نور وجهك معقود بناظرتی      فی ناظر القلب ام فی ناظر العین  
 بینی و بینك انبی<sup>۴</sup> ینازعنی      فارفع بلطفك انبی<sup>۴</sup> من البین<sup>۴</sup>

ت ۳۸

...

تراضینا بقسم الله فینا      و لتعلمن<sup>۵</sup> نباه بعد حین<sup>۶</sup>

م ت ۷۴

...

ابی نواس ،

حیوة ثم موت ثم بعث      حدیث خرافة یا ام عمرو<sup>۷</sup>

م ت ۴۶

...

فما خیر<sup>۸</sup> من لا ینفع<sup>۹</sup> الاهل عیثه      و ان مات<sup>۱۰</sup> لم یجزع علیه اقرار<sup>۱۱</sup> به

ز ۱۳۲

...

ما ناله الا الذی هو اهله      من غاب<sup>۱۲</sup> عن بلد و فیه حبیبه<sup>۱۳</sup>

م ت ۶۱

...

ظهرت<sup>۱۴</sup> لمن افیت<sup>۱۵</sup> بعد<sup>۱۶</sup> بقائه      فكان بلا کون<sup>۱۷</sup> لانك کنته

م ت ۲۹

...

۱ - کذا

۲ - این مصراع در م ت ۷۷ آمده است .

۳ - در شکوی فقط این بیت آمده است و حسین بن منصور در طواسبین صفحه

۱۶۲ نیز این بیت را تنها استعمال نموده است .

لقد ضربوني في هوى ام جعفرٍ بكل عصاً حتى رديتُ بمغرفةٍ

ش ۳۹

...

متنبی

لا تشتر العبد الا والعصا معد

م ت ۱۱۹

...

و انزلني طول النوى داراً غريبةً  
فحامقته حتى يقال سجيبةً  
اذا شئت لافيتُ امراء لا اشاكده  
ولو كان ذا عقلٍ لدمت اعاقله

ش ۲۶

...

ابو تمام

تعود بسط الكف حتى لو انه  
ثناها لقبض لم تطعد اناملد

م ت ۳۳

...

خذوا بدمي ذات الوشاح فانتى  
رأيت بعيني في اناملها دمي

م ت ۳۹

...

۱- مصراع دوم اینست : « ان العبد لانجاش منا كبه »

۲- در معاضرات جلد ۱ صفحه ۵ عوض این کلمه « احامقه » ضبط گردیده

است .

۳- در الوساطه صفحه ۲۱۶ و در الوسيط صفحه ۲۴۹ عوض کلمه نظمه

« نجبه » ضبط گردیده است و همچنین در دیوان المصانی جزء اول صفحه ۲۵

عوض ثناها لقبض « اراد انقباضا » آمده است .

بشار :

لقد اسمعت لو ناديت حياً<sup>۱</sup> و لكن لحيوة لمن تنادي

م ت ۱۲

...

بالقادية فتيه<sup>۲</sup> ما ان يرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لايهود و لانصارى

م ت ۳۷ و ۳۸ و ۴۱ و ت ۹

...

الخطيئة ،

دع المكارم لاتنهض<sup>۲</sup> لبغيتها واقعد فانك انت الطاعم الكاسى

م ت ۴۱

...

فلو كنت من اهل الوجود حقيقة<sup>۳</sup> لغبت عن الاكوان والعرش والكرسى

ش ۵۴

...

اذا نحن جاوزنا نتيه لتلف<sup>۳</sup> فبشر رجلا يكرهون اياي

و قل لهم انى رجعت بغبطة<sup>۳</sup> احذر اظفارى و ارهق رأسى<sup>۳</sup>

م ت ۷۹

...

و كل طريق اتاه الفتى على قدر الرجل فيه الخطى

م ت ۵۸

۱- این مصراع در م ت ۵۵ و ۹۸ هم آمده است .

۲- در عیون الاخبار عوض این کلمه « نرحل » آمده است رجوع کنید

بصفحة ۲۳۶ .

۳- کذا

باب ششم

فہرست احادیث آثار عین القضاة

المیانجی الہمدانی



Marfat.com  
Marfat.com

### حرف الهمزة

الائمة من قريش م ت ۳۵ و ۹۹

ابدانهم في الدنيا و قلوبهم في الآخرة . ت ۷ و م ت ۸۳ و ۹۶ و ۱۳۱

ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة . م ت ۳۸ و ۶۷

ابى الله ان يكون لصاحب النفس اليه سبيلا . ت ۱۸ و م ت ۹۵

اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله . ش ۳۱

اتقوا النار و لو بشق تمره . م ت ۶۲

اجوع يوما و اشبع يوما . م ت ۶۶

اجيعوا بطونكم واعطشوا اكبادكم واعروا اجسادكم لعل قلوبكم ترى الله .

م ت ۵۰ و ۸۳ و ۱۰۲

ادبنى ربي فاحسن تاديبى . ت ۲۹ و ۴۱ و م ت ۹۸ و ۱۰۵

ادخل يوم القيمة على ربي واحمده بمحامد لاقدار لها . م ت ۳۴

ادم و امن دونه تحت لوائى يوم القيمة . م ت ۳۷ و ۳۸ و ۶۶

اذا اراد الله ان يتحف عبدا فيش له من يظلمه . م ت ۷۶ و ۱۱۰

اذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعيوب نفسه . م ت ۸۲ و ۹۷ و ۱۰۸

اذا اراد الله قبض عبد بارض جعل له فيها حاجة . ت ۱۳

اذا تصدقت فتصدق بحيث لاتعلم شمالك ما تصدقت به فان الذى

يرى الخفيات سيجزيك به علانية . م ت ۴۴ و ۱۰۸

اذا جمع الله الاولين والآخرين لميقات يوم معلوم نادى بهم بصوت يسمع اقصاهم

كما يسمع ادناهم فيقول ايها الناس انى قد انصت لكم مذخلقتم الى هذا

اليوم فآ نضوا الى اليوم انما هي اعمالكم ترد عليكم ايها الناس انى جعلت  
نسباً و جعلتم نسباً فوضعت نسبى و رفعتم نسبكم قلت ان اكرمكم عند الله  
اتقيكم و آتيتم الان انافلان بن فلان و فلان دعى من فلان اليوم ارفع نسبى  
واضع نسبكم اين المنصتون . م ت ٤٦

اذا ذكر القدر فامسكوا . م ت ٣٦ و ٣٩ و ٦٩ و ٧٤ و ٨٥

اذا ذكرت النجوم فامسكوا . م ت ٨٣ و ٨٥

اذا رأيتم الرجل صموتاً و قوراً فاقربوا منه فانه يلقن الحكمة . ش ٣٥

اذا قال العبد الحمد لله ملاء بين السموات و الارضين . م ت ٦٠ و ١٠٠

اذا قال العبد الحمد لله ملاء ما بين الخافقين . م ت ٥٦

اذا قال العبد الحمد لله ملاء نوره الارض و اذا قال ثانياً ملاء نوره ما بين السموات

والارض . ت ٣٧

اذا مات الرجل انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد

صالح يدعوا له . م ت ٨١

اذا مرزتم برياض الجنة فارتعوا قالوا و ما رياض الجنة يا رسول الله قال خلق

الذكر . م ت ٤٠

اذكروا الله حتى يقال لكم انكم مرادون . م ت ٦٠

ارحموا من تحتكم برحمكم من فوقكم . م ت ١٧ و ٨١ و ٩٠

ارحموا من فى الارض برحمكم من فى السماء . م ت ١٩

ارحنا يا بلال . ت ٨ و م ت ٦٠

ارنا الاشياء كما هي . ت ١٢

- اسألك باسمك المكنون المخزون . م ت ۳۵
- اسألك بكل اسم هولك سميت به نفسك وانزلته في كتابك او علمته احدا  
من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك . م ت ۳۵ و ۸۱
- اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم . م ت ۹۸
- استأذنت ربي في زيارة امي فاذن لي . م ت ۴۶
- استفت قلبك و ان آفتاك فافعل . م ت ۳۵ و ت ۶
- أسرع اهلئ لحاقا بي فاطمة . م ت ۴۶ و ت ۲۷
- اسلم شيطاني على يدي . ت ۳۱
- اسمعنا كم فلم نظربوا و زمرنا كم فلم ترفقوا . م ت ۸۳
- اشبع يوما و اجوع يوما . م ت ۸۴ و م ت ۶۶ و ۱۰۹
- اشد الناس عذابا يوم القيمة جاهل فاسق ضال مضل ثم يزعم بجهله و حمقه  
انه عزيز عند الله و من ورثة انبيائه . م ت ۵۰
- اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه . م ت ۵۰ و ۸۸
- اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم . م ت ۱۳۱ و ت ۱۰ و ۳۲
- اصحابي في امتي كالملاح في الطعام لا يصلح الطعام الا بالملاح . م ت ۵۱
- اطلبوا العلم عند الرحماء من امتي و عيشوا في اديانهم . م ت ۵۸
- اطلبوا العلم و امر بالتميز . م ت ۵۵ و ۲۷ و ۵۶ و ۶۵ و ۶۸
- اطلبوها في الاوقار . م ت ۸۳
- اعددت لعبادي الصالحين . الا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب

بشر . ت ۴۳

اعدى عدوكِ نفسك التى بين جنبيك . ت ۷

الاعمال بالنيات . ت ۸ و م ت ۱۳ و ۱۸ و ۶۳

اعملوا فكلٌ ميسرٌ لما خُلق لاجله . ت ۳۱

اعوذ بك من الشك و الشرك . ت ۱۷ و ۳۳

اعوذ بك من القدر . م ت ۲۹

اغضب كما يغضبُ البشرُ و اكلٌ كما يا كل البشر . م ت ۱۲ و ۹۱

افضل ما قلتُه و النبيون من قبلى لاله الله . م ت ۳۶ و ۶۰ و ۹۷

اقبلوا الكرام على عثراتهم . ت ۴۸

اقرؤا القرآن و التمسوا غرايبه . م ت ۹۸

اُعرَبوا القرآن و التمسوا غرايبه . ت ۲۹

اقول لك يا عيسى لورأتُ عيناك ما اعددت لعبادى اتلفتَ نفسك . م ت ۶۵

اكثر اهل الجنة البله و الصبيان . ي و ت ۲۱ و م ت ۱۳

اكثر شهداء امتى اصحاب الفراش و رب قتيلى بين الصفيين و الله اعلم

م ت ۱۷

اكثروا ذكر هادم اللذات فوالذى نفس محمد بيده لو تعلمون ما اعلم لضحكتم

قليلا و لبكيتم كثيراً . م ت ۷۱

الا ان الدجال اعورٌ وان ربكم ليس باعور . م ت ۳۳

الاطال شوق الابرار الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقا . ت ۸ و ۴۹

الا فتعرضوا لها عسى ان تدر ككم فلاتشقوا بعدها ابداً . م ت ۳۷

اللہ ارحم بعبادہ من الوالد الشفیق بولدها . م ت ۷۴

اللہم اجعل لی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری و نوراً فی شعری و نوراً فی بشری و نوراً فی وجهی و نوراً فی عظامی و نوراً من بین یدی و نوراً من خلفی و نوراً من تحتی و نوراً من فوقی و نوراً عن یمینی و نوراً عن شمالی

اللہم زدنی نوراً و اعطنی نوراً و اجعل لی نوراً . م ت ۲۷

اللہم اجعلنا من امة محمد ت ۲۴ و ۳

اللہم احنی ما علمت الحیوة خیراً لی و توقنی اذا علمت الوفاة خیراً لی

ت ۴۷

اللہم احنی مسکیناً و امتنی و احشرنی فی زمرة المساکین . م ت ۱۷ و ت ۹

اللہم ارزقنا شفاعتہ محمد . ت ۴

اللہم ارزقنی ایماناً دائماً و یقیناً لیس بعدہ کفر . م ت ۱۱

اللہم ارزقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک . م ت ۹۱

اللہم ارزقنی حبک . م ت ۲۹

اللہم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعہ و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابہ . ح

اللہم اعطنی نوراً فی وجهی و نوراً فی جسدی و نوراً فی قلبی و نوراً فی قبری

و نوراً فی عظامی . ت ۴۷

اللہم اللعن ابا سفیان . م ت ۱۶

اللہم انفعنا بنعمتک و اتمها علینا برحمتک . م ت ۱۰۵

اللہم انی اسألك الجنة و اعوذ بك من النار . ش ۴۱

اللہم انی اسألك العفو و العافیة . ت ۹

اللهم انى اسألك لذة النظر الى وجهك و الشوق الى لقاءك ت ۴۹

اللهم انى اعوذ بك من الكفر . ت ۲۳

اللهم انى ظلمت نفسى ظلماً كثيراً و لا يغفر الذنوب الا انت . ت ۲۴

اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر . ت ۴۲

اللهم بديع السموات و الارض و ما بينهما نواصيهم بيدك و انت تصرف القلوب كيف

ما شئت اللهم انى اعوذ بك بخيرك من شره و اسئلك من خيرك لا من خيره

عز جارك و جل ثناءك و لا اله غيرك و كن لى جارا من فرعون و جنوده .

ت ۱۰۴

اللهم بك احيى و بك اموت . ت ۴۶

اللهم بيض وجهى بنور و وجهك الكريم يوم تبيض وجوه اوليائك و لاتسود

وجهى يوم تسود وجوه اعدائك . ت ۳۹ و ت ۲۶ و ۳۰ و ۳۵ و ۴۲

اللهم رب جبرئيل و ميكايل و اسرافيل فاطر السموات و الارض عالم الغيب

و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اللهم اهدنى لما اختلف

فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم الله اكبر كبيراً

و الحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرة راحيل عشر مرات ثم قال الله اكبر و الملك

و الملكوت و الجبروت و الكبرياء و العظمة و الجلال و القدرة له . ت ۱۲۹

اللهم طهر قلبى من النفاق . ت ۹۱

اللهم فقهه فى الدين و علمه التأويل . ش ۴۳ و ت ۱۱

اللهم لاتواخذنى بسوء اعمالى و خواطرى و اجعلنى من عبادك الصالحين .

ت ۵۶

اللهم لك الحمد انت قيام السموات و الارض و من فيهن و من عليهن

م ت ۲۰

اللهم ما قصر عنه رأسي و ضعف عند وام يبلغ نيتي او امنيتي من خير انت  
وعدته احداً من عبادك او خير انت تعطيه احداً من خلقك فاني ارجب اليك فمد

م ت ۹۸

اللهم هذه نفسي انت تتوفيها لك مماؤها وحياتها ان امسكتها فاغفر لها وان  
ارسلتها فأعصمها بما تعصم به عبادك الصالحين . ت ۲۶ و م ت ۴۷

اما اليك فلا و حسبى الله و اسلمت وجهي لله . م ت ۹۱

اما كفر عمي يعني ابالهب . م ت ۴۶

انا ابن امرأة كانت تأكل القديد في الجاهلية . ت ۲۷ و م ت ۴۵ و ۴۶

ان اختلاف امتي رحمة . م ت ۳۷

انا اعز على الله من ان يدعني في التراب اكثر من ثلث ليل . ت ۲۷ و م ت ۳۸

انا اعملكم بالله و اخشاكم لله . م ت ۲۴

انا اغني الاغنياء عن الشرك . م ت ۲۷

انا اول من تنشق عنه الارض . م ت ۲ و ۴۵ و ۴۶

انا اول من يدخل الجنة . م ت ۶۰

انا اول من يقرع باب الجنة . م ت ۴۵

انا بشر اغضب كما يفض البشر . ش ۴۰ و م ت ۸۰

انا سيد ولدادم . ت ۲۷ و ۳۳ و م ت ۱۵ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۶ و ۹۱ .

انا عبد اكل كما ياكل العبد و اشرب كما يشرب العبد .

ش ۴۰ و م ت ۱۲ و ۸۰ و ۹۱



انا عرفتك قبل موتي بلحظة . م ت ۶

انا عند المناسرة قلوبهم لاجلي . م ت ۹ و م ت ۲۵

انا عند ظن عبي بي . ل ۸۴

ان الارواح جنود مجنودة فما تعارف منها ائتلف وما تناسكر منها اختلف .

ش ۳۱ و ت ۲۵

ان الحق لينطق على لسان عمر . ت ۴۴

ان الرجل ليدنّب الذنّب فيدخل به الجنة . م ت ۴۵

ان العاصي ليلعن اهل السموات والارض . م ت ۸۷

ان العرش يحول جميع ما خلق الله . ت ۲۶

ان العلم لا ينتزع انتزاعاً ولكن يقبض بقبض العلماء . م ت ۱۳

ان القلوب تصدها كها تصده الحديد . ت ۴۴

ان الله تجلّى للناس عامة ولا يبي بكره خاصة . م ت ۴۵ و م ت ۸۱

ان الله جميل يحب الجمال . ل ۵۸ و ۹۸

ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالف سنة . ت ۱۶

ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره . ت ۱۶ و ۳۸ و م ت ۳۵

ان الله خلق آدم على صورته . م ت ۴۲ و ۵۵ و ۱۰۰ و ل ۴۲ و ۵۸ و ۸۰

ان الله خلق آدم على صورة الرحمن . ت ۴۰ و ۴۳ و ۴۷

ان الله خلق نوري من نور عزته و خلق نور ابليس من نار عزته . ت ۴۰

ان الله شرف الكعبة و عظيمها و نسبها الى نفسه و لو ان رجلاً هدمها حجراً

حجراً لم احرقها بالنار لما بلغ جرمه من استخف بولي من اولياء الله .

م ت ۱۲۶

ان الله طيبٌ لا يقبلُ الا الطيبُ . م ت ۸۸

ان الله عفوٌ يحب العفو . م ت ۷۵

ان الله غيورٌ ومن غيرته يحرم الفواحش . ت ۲۶ و ۴۶

ان الله قد تجلى لعباده في القرآن . م ت ۱۹

ان الله قراءته ويس قبل ان خلق الخلق بالفی الف عام . م ت ۱۲

ان الله لا يحب الخائنين ولا يحب الفاسقين . م ت ۶۰

ان الله لا ينتزع العلم انتزاعا ولكن يقبضه بقبض العلماء . م ت ۱۳

ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم واحوالكم

ت ۲۶ و ۲۸ و ۴۲ و م ت ۱۵ و ۱۷ و ۲۲ و ۹۲

ان الله لينفع العبد بالذنب يذنبه . ت ۳۵

ان الله يجرب المؤمنين بالبلاء كما يجرب احدكم الذهب بالنار . ت ۳۲

ان الله يحب كل قلب حزين . ت ۳۶ و م ت ۷۵ و ۱۳۰

ان الله يحب معالي الامور ويكره سفاسفها . ت ۴۵

ان الله يعلى صوتك بالثناء على نفسه سيوح قدوس من السماء فيقول

۱۳۱

ان الله يغار للمسلم فليغره المسلم . ت ۳۵

ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا منذ خلتها . م ت ۱۱

ان الله ينظر في كل سحر الى العرش نظرة يزداد بها الف الف ضعف . م ت ۱۱

سأل توسعد الف الف علم بالله تعالى كل علم لا يقدر قدره اهل السموات و

اهل الارض . م ت ۲۴

انا مدينه العلم و على بابها . م ت ۷ و ت ۲۲

انا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة . ت ۴۴

الانبياء يصلون في قبورهم . ت ۱۷ و م ت ۱۷ و ۵۹

انتم اوليائي حقا . م ت ۱۳

انزل القرآن على سبعة احرف كلها كاف شاف و اف . ت ۵

ان شر الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه . م ت ۹۵

ان عبادا يضحكون جهراً من سعة رحمة ربهم ويبكون سرا من خشية عذاب

۴

ربهم . م ت ۱۰۹

ان عثماناً سأله حاجة سرا فقضاها لى سرا فاستوهبت من الله حساباً به .

م ت ۷۶

ان في الجنة سوقا يباع فيها الصور . ت ۴۳ و ۴۴

ان في المدينة اقواماً ما وطننا موطناً يغيب الكفار ولا انفقنا نفقة ولا اصابتنا

مخمصة في سبيل الله الا شاركونا في ذلك قيل يا رسول الله كيف وهم بالمدينة

فقال عليه السلام حبسهم العذر فتركونا بحسن النية . م ت ۱۷

ان في جسد ابن آدم مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد

كله الا وهي القلب . ت ۲۵

ان في جسد ابن آدم خلقاً من خلق الله تعالى كهية الناس وليس بالناس .

ت ۲۵

ان فی قلب ابن آدم اوردید لكل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشعب كلها لم يبالي  
الله بأى واد اهلكه . ت ۱۳

ان كان المسمى عمر فسمعاً وطاعة وان كان غير عمر فلاحتى تتشاور .  
م ت ۱۶

انكم فى يوم عمل لاحساب فيه و سيأتى يوم حساب لاعمل فيه . م ت ۳۴

انكم خلقتم للابد وانما تنتقلون من دار الى دار . م ت ۷۴

ان للشيطان نمة بابن آدم و للملك لمة . ت ۶

ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الى سبعة ابطن . ت ۵

ان لله تسعة و تسعين اسماً من احصاها دخل الجنة . ت ۵۰ و م ت ۳۷ و ۳۸ و ۶۹

ان لله تسعة و تسعين خلقاً من تخلق بواحد منها دخل الجنة . ت ۵۰

ان لله جنة ليس فيها حور و لاقصور و لالبن و لاعسل . م ت ۷ و ۱۲ و ت ۲۴

ان لله سبعين الف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه

كل من ادرك بصره . ت ۲۰ و م ت ۴۵ و ۶۲ و ۶۶ و ل ۲۷ و ۳۷ و ۶۳ و ۶۵ و ۱۳۵

ان لله عبادا خلقهم لحوائج الناس . ت ۴۸

ان لله عبادا خلقهم لمنافع الناس . ت ۱۲

ان لله عبادا قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعل الانبياء و هم عند الله الشهداء

الشهداء . ت ۱۲

ان لله عبادا يحييهم فى عافية و يميتهم فى عافية و يحشرهم يوم القيمة فى عافية

و يدخلهم الجنة فى عافية . م ت ۱۲۵ و ت ۹

ان لله فى كل يوم و ليلة ثلثمائة وستين نظرة الى قلب المؤمن . ت ۴۰

انما الأعمال بخواتيمها . ت ۳۱

انما المؤمنون كنفس واحدة . م ت ۹۰

انما انا لكم مثل الوالد لولده . م ت ۲۴ و ۴۶

انما هما ملكان فظان غليظان ازرقان يبحثان الارض بانيابيهما . ش ۴۷

انما هي اعمالكم تُردا ليكم . ت ۴۲

ان من العلم كهية المكنون لا يعلمه الا العلماء بالله و اذا نطقوا به لم يُنكره

الاهل العزة بالله . ت ۵ و ۱۵ و م ت ۸۳ و ۹۰ و ۹۸

ان منبري هذا على ترعة من ترع الجنة . م ت ۴۰

اند ليغان على قلبي حتى اقول استغفر الله في اليوم والليلا سبعين مرة .

۴ ت ۳۴ و ۴۴ و م ت ۳۷ و ۳۸ و ۱۰۵

انه ليس شئى اقرب الى الله من اسرافيل . م ت ۲۲

انى لتارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى . م ت ۱۳

انى قسمت الفاتحة بينى و بين عبدى نصفين . م ت ۵۵

انى لا آسهو و لكنى أسهبى . ت ۲۱

انى لاجد نفس الرحمن من قبل السن . ت ۹ و ۴۷ و ۵۰ و ل ۹۴

انى لاستغفر الله في اليوم سبعين مرة . ت ۳ و ۴۴ و م ت ۱۰۵

انى لاعرف اقوامهم بمنزلى عند الله ما هم انبياء و لاشهداء يغبطهم الانبياء

والشهداء لمكانهم عند الله هم المتحابون بروح الله تعالى . ت ۱۲ و م ت ۴۱

او استأثرت به في علم الغيب عندك . م ت ۳۵

او تيت القرآن ومثله معه . م ت ۴۰ و ۱۲۶

اوحی اللہُ الی بعض انبیائہ انما اتخذتُ لخلتی من لا یفرُّ عن ذکرِی ولا یكون  
 لہ غیرِی ولا یوتر علی شیئاً من خلقی و ان احرق بالنار لم یجد لحرقة النار  
 و قعاً فی قلبہ و ان قطع بالمناشیر لم یجد لمرّ الحدید الما فی سرہ .

ل ۱۲۱ و ۱۲۲

اوصیک یا معاذُ بتقوی اللہ و صدق الحدیث و الوفاء بالعہد و اداء الامانہ و  
 ترک الخیانہ و حفظ الجار و رحمۃ الیتیم و لین الکلام و بذل السلام و خفی  
 الجناح و انہاک ان تسب حلیما و تطیع ظالماً و تعصی اماماً عادلاً و تُفسد  
 ارضاً یا معاذ اتق اللہ عند کل حجر و شجر و مدر و اوصیک ان تحدث لکل  
 ذنب توبۃ السرّ بالسرّ و العلانیۃ بالعلانیۃ . م ت ۴۴

اولادنا اکبارنا م ۲۵ و م ت ۴۶

اول ما خلق اللہ نوری . م ت ۱۵ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۹ و ۴۰

اولیاء اللہ لا یموتون و لکن ینقلون . م ت ۲۷

او ایائی تحت قبائی لا یعرفہم غیرِی . م ت ۱۲ و م ت ۶۹

اہل القرآن اہل اللہ و خاصتہ . م ت ۵ و ۲۹ و م ت ۲۶ و ۴۷

اہیا شراہیا سبحان من لم یزل و لا یزال . م ت ۲۲

الایمان بضع و سبعون شعبۃ اذناہا امامۃ الادی عن الصریق ، اعلاہا شہیدہ

ان الالہ الا اللہ . م ت ۱۶ و م ت ۱۷ و ۳۶ و ۴۳ و ۸۹ و ۱۰۸

الایمان عریان و لبأسد التقوی . م ت ۴۷ و م ت ۸۸

الایمان نیف و سبعون بابا . م ت ۸۵ و ۹۷

الایمان یزید و ینقص . م ت ۱۱

### حرف الباء

بالله اغلبك يا ابا حنظلة . م ت ۱۶

البخیل لا یدخل الجنة و المؤمن لا یكون حسودا و المؤمن لا یغضب

م ت ۱۴ و ۳۴

بعثت لرفض العادات . م ت ۱۳ و ۱۶

بعثت لأتمم مكارم الاخلاق . ت ۸

بعثت داعیا و لیس الی من الهدایة شیئی و خلق ابلیس مضلا و لیس الیه من

الضلالة شیئی . ت ۲۹

البلاء موکل بالانبیاء و الاولیاء ثم الامثل فالامثل . ت ۳۷

بل رأیت الرب بینی و بینہ سبعین حجابا من نورلو دنوت و احدا لا حترقت .

ت ۲۰

بل الرفیق الاعلی و العیش الاصفی و الکس الاوفی . ت ۲۷ و ت ۴۶ و ۷۴

بمكة حين لاليل و لانهار . ت ۱۵ و ۳۴

بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام

الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البيت . ت ۱۵ و ۱۵ و ۵۹ و ۴۴

بنی الدین علی النظافة . م ت ۲۲

### حرف التاء

التائب من الذنب کمن لا ذنب له . م ت ۴۴

تخلقوا باخلاق الله . م ت ۷۵

تزوّد من غناك ليوم فقرك و من صحتك ليوم مرضك و من شبائك ليوم شببك  
و من دنياك على الجملة لاخرتك و اياك ان تكون من المسوّفين فان اكثر  
اهل النار من سوّف . م ت ۱۷

تعس عبد الدرهم و تعس عبد الدينار و الزوجة . م ت ۱۵ و م ت ۶۷ و ۹۱  
تعلموا من قريش و لا تعلموها و قدّموا قريشا و لا تقدّموها . م ت ۹۹۳۵ و  
تفكروا في آلاء الله و لا تفكروا في ذات الله .

م ت ۱۴ و ۴۴ و م ت ۴۴ و ۸۹ و ۱۲۸

تقرب الى بعداوة نفسك . م ت ۲۱

### حرف الثاء

ثلاثة لا ينجو منهن احدُ الظن و الطيرة و الحسد . م ت ۳۳

ثلاث دهاكات شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه .

م ت ۳۴ و ۶۳

### حرف الجيم

جاهدوا في الله حق جهاده . م ت ۷

جزيا مؤمن فان نورك اطفاء ناري . م ت ۳۶ و م ت ۴۳ و ۹۱ و ۱۰۸

الجمعة حج المساكين . م ت ۱۹

### حرف الحاء

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و وزنوا قبل ان تؤنوا و تهينوا للعرش الا كبير

م ت ۳۴ و ۶۹



- حب الدنيا رأسٌ كل خطيئة . م ت ۱۰۷
- حبك الشئى يعمى، تر يصم . ت ۴۱
- حب الوطن من الايمان . ش ۳۹
- حبك فى قلبى كالعقدة فى الجبل . ت ۲۵
- الحجر الاسود يمين الله فى ارضه . م ت ۴۴ و ت ۱۹
- الحجر الكريم يخرج من الدنيا قبل ان يخرج منها . م ت ۷۴
- الحسب الكريم هو التقوى . م ت ۴۶
- الحسديا كل الحسنات كما تأكل النار الحطب . ش ۳۳
- حسنات الابرار سيئات المقربين . م ت ۱۹
- الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة . م ت ۶۷
- حضور القلب مع الله على الدوام . م ت ۵۵
- الحق غيورٌ و من غيرته آانه لم يجعل اليه طريقا سواه . ت ۴۶
- حنت يا ابن السوداء . ش ۲۹
- الحياء من الايمان . م ت ۲۸ و ۹۲

### حرف الخاء

خذ رضاء نفسك من نفسى فى عافية يا على لقد سألت البلاء فاسئل العافية لان  
اعافى فاشكر احب الى من ان ابتلى فاصبر والطاعم الشاكر بمنزلة الصائم  
الصابر . م ت ۱۱۰

خلق آدم على صورة الرحمن . م ت ۹۰ و ۳ و ۴ و ۷۰ و ۹۹  
خلق الله تعالى من نور بهائه سبعين الف رجل من امتى واقامهم فوق العرش

والكرسى. في حظيرة القدس لبأسهم الصوفُ الاخضرُ ووجوههم كالبدر ليلة  
النصف من الهلال وصورهم كصور المررد والشبان الحسان. على رؤسهم شعرٌ  
كشعر النساء فقاموا متواجدين والهيمن مذخلقهم الله تعالى وانى اسمع ازينهم  
وانين قلوبهم و يسمع انينهم اهل السموات والارض وان اسرافيل قايلهم و  
مبشرهم و جبرئيل خادهم و متكلمهم و الله تعالى انيسهم و ملئهم و هم  
اخواننا فى النسب ثم بكى و اطرق رأسه مليا ثم قال آد واشوقاه الى لقاء  
اخوانى . ت ٤٦

خلقتك لاجلى . ت ٢٩

خلقناكم لا لئربح عليكم بل لئربحوا علينا . ت ٥٣

خلقتكم لئربحوا على لا لئربح بكم . ت ٦٩

خمس خصال يفطرن الصائم: الكذب و الغيب و النميم و النظر بشهوة و  
اليمين الفاجرة . ت ٤٤

خير الامور اوسطها . ت ٦٦

الخير فيما اختاره الله . ت ١٢٠ و ١٢٢

### حذف الدال

الدال على الخير كفاغلد . ت ٣٣ و ١٥

داووا مرضاكم بالصدق . ت ١٤

الدعاء سلاح المؤمن . ت ٧٤

الدعاء هو العبادة . ت ٩٠

دع الفواد يفر . ش ٢٩

دعوةُ الغريبِ لا يردُّها اللهُ . م ۱۶

الدنيا حيةٌ قاتلةٌ . ت ۳۱

الدنيا مزرعةُ الآخرة . ت ۳۱ و م ۱۰۰

### حرف الذال

ذلٌّ من طمع . ل ۱۰۱

### حرف الراء

رأيت ربَّ العزة على صورة أُمِّي . ن ۴۳

رأيت ربِّي عزوجل ما كان بيني و بينه الأحجاب من يا قوتةٍ بيضاءٍ في روضةٍ

خضراء . ت ۲۰

رأيت ربِّي في أحسن صورة . م ۲۷

رأيت ربِّي في ليلة المعراج على صورة شاب امرئ قطط .

ت ۱۴ و ۱۷ و ۴۳ و ۵۰ و ۴۶ م ۲۷ و ۴۰

رأى قلبي ربِّي . ت ۷ و ۳۲ و ۴۱ و ۴۴

رب ابن لي عندك بيتا في الجنة . ت ۲۴

رُبَّ اشعثٍ اغبر مشردٍ في الاسفار مطعمه حرامٌ و قلبه حرامٌ و غدّي بالحرام

يرفعُ يديه فيقول يا رب يا رب حتى يستجاب له . م ۴۴

رُبَّ تالٍ القرآنِ و القرآنِ ياعنه . م ۱۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۱ و ۱۱۳

رُبَّ شهوة ساعة اورثت حزنًا طويلًا . ت ۳۱ و م ۳۷

رُبَّ صائمٍ ليس له من صيامه الا الجوعُ و العطشُ . م ۱۴ و ۱۸

الرضاءُ بالقضاءِ بابُ اللهِ الاعظمُ . م ۳۶ و ۳۸ و ۱۱۰ و ۷۰

یرفقاً بالقولین سیر و اسیر اضعفکم . مت ۸۸

### حرف الزای

زُرغباً تزدد حبا . مت ۱۳۱

الزکوة فنطرة الاسلام . ت ۱۸

الزهدُ فی الدنيا یریح البدن والزهد عن الآخرة یریح القلب والاقبال الی الله تعالی یریح الروح . ت ۴۵

### حرف السین

سبحانک الله ایما کنت و ایما تكون . مت ۳۲

سبحانک لا احصى ثناء علیک . مت ۸۸

سبحان من لم یجعل للخلق سبباً الی معرفته الا بالعجز عن معرفته

ت ۱۴ و مت ۹ و ۸۷

سبعةٌ یظلمهم الله تحت عرشه یوم الاصل الاطله امامه ذل و شات نشا فی عارده

انهُ و رجل قلبه معلق بالمسجد ذل اخرج منه حتی یعود الدم و حالان تجد

فی الله و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال الی المعاد فمات حنیفاً

خالیا ففاضت عیناه من خشیته و رجل تصدق صدقة فآخوها حتی اتعابوا ثم

ما تنفق بمینة . مت ۴۴

سبقت رحمتی غضبی . مت ۲۲ ، ۳۰ ، ۱۹

سبق درهمٌ مائتة الف درهم . مت ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۰

ستة یدخلون النار قبل الحساب . مت ۳۳

السمر بیننی و بین عبدی لا یطلع علیک ماتک مقرب و الا نبی مرسل . مت ۴۴

السعيد من سعد في بطن امه و الشقى من شقى في بطن امه . ت ۲۹

سلمان منا اهل البيت . م ت ۱۳ و ۴۶

سمعت رسول الله صلعم يقول يدخل في شفاعتد مثل عدد زبيعة و مضر .

م ت ۴۷

سيأتى على الناس زمان يجتمعون في المساجد و يصلون و ليس فيما بينهم مؤمن

ت ۱۷ و م ت ۳۹ و ۵۶ و ۴۹

سيروا سبق المفردون . م ت ۲۶ و ۱۲۲ و ۱۲۵

### حرف الشين

شارب الخمر كعابد وثن . م ت ۱۴

شبابك فيم افنيت و عمرك فيم ابليت و مالك من اين اکتسبت و فيم انفت .

م ت ۶۸

شرالعمى اعمى القلب . ت ۴۷

الشفاعة في الدين حرام . م ت ۶۷

شكر الرب بالرب . ت ۳۷

شكر الرب نفسه بنفسه فهو المشكور . ت ۳۷

شوقنا كم فلم تشتاقوا و خوفنا كم فلم تخافوا . م ت ۸۳

### حرف الصاد

الصدقة ترد البلاء . ت ۱۵

الصدقة تقع بيدي الله قبل ان تقع بيد السائل . م ت ۱۰۸ و م ۵۹

صلوة الديك صوته . ت ۱۷

- الصلوة عماد الدين من تركها فقد كفر . م ۲۷  
 الصمد نعتة و هو يطعم و لا يطعم . ت ۱۹  
 الصوم الغيبة عن رؤية ما دون الله لرؤية الله تعالى . ت ۱۹  
 الصوم الجنة . ت ۱۹  
 الصوم لي و انا اجزى به . ت ۱۹  
 صوموا ساعة و افطروا ساعة . ت ۱۹  
 صوموا لرؤيته . ت ۱۹

### حرف الضاد

- الضرورات تبيح المحظورات . م ت ۴۴ و ۵۸ و ۶۴

### حرف الطاء

- طلب الطيبات و السعي في الوصول اليها اولى من الارجاس عنهم .  
 م ت ۱۱  
 طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة .  
 م ت ۲۷ و ۳۸ و ۴۳ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۶۹ و ۱۰۸  
 الطب و الوجد توأمان اما من طلب غيري لم يجدني . م ت ۸۶  
 الطواف بالبيت صلاة الا ان الله تعالى اباح فيها الكلام . م ت ۳۹  
 طوبى لمن زانى و آمن بي . ت ۱۴

### حرف الظاء

- الظاهر عنوان الباطن . م ت ۹۰

### حرف العين

- عبدى انفق عليك و اوسع اوسع عليك و لا تضيق فاضق عليك . م ت ۱۷ و ۴۴

عجبا لمن ايقن بالموت كيف يفرح . مت ۷۴

العجلة من الشيطان و التاني من الرحمن تعالى و تقديس . مت ۳۷

عذاب القبر ثلثه اثلاث ثلث من الغيبة و ثلث من النميمه و ثلث من البول .

مت ۱۲۷

العسل شفاء للناس . ت ۴۷

علماء امتي كانوا بنى اسرائيل . ت ۵

العلماء شهداء الله في ارضه ليكونوا شهداء على الناس . مت ۱۳

العلماء ورثه الانبياء . ت ۲۹ و مت ۱۳ و ۱۵ و ۵۰ و ۵۷ و ۶۲ و ۸۶ و ۹۹

العلم علمان . فاعلم في القلب و علم على اللسان . ت ۳۱

العلم لا يحل منعه . ت ۱۸

ء

عليكم بدين العجايز . ت ۲۱ و م ۲۷ و مت ۶ و ۳۴ و ۳۵ و ۵۱ و ۵۴ و ۸۲

### حرف الغين

غرة ادر كبا سطوة . مت ۱۲۲

الغيبه اشد من الزنا . مت ۱۴

الغيرة غيرتان غيرة العبد و هو ان يكلمه بالكلية لله . ت ۴۶

### حرف الفاء

فاذا احببته كنت سمعه و بصره و يده و لسانه فبي ينطق و بي يسمع و بي يبطن .

ل ۶۲ و ۱۳۴ و ت ۴۰ و مت ۱۹ و ۳۲ و ۴۶ و ۱۰۲ و ۱۰۹

فان الامور بخواتيمها . مت ۵

فان لكل شئ قلبا و قلب القرآن يس . ت ۲۹

فاوحى الله تعالى الى " لا افعلُ و لا اجعلُ من خلقتَه بيدي كمن قلت له كن فيكون . ت ۲۶

فرأيت فراش الذهب حال بينى وبينه . ت ۴۱

فزت ورب الكعبة . م ت ۴۶ و ۷۴

الفقر فخري . م ت ۱۱۸

الفقه يمان والحكمة يمانية . ت ۴۶

### حرف القاف

قال الله تعالى من لم يرش بقضائي و لم يصبر على بلائي و لم يشكر نعمائي فليخرج من تحت سمائي فليطلب ربا سوائي . م ت ۲۲ و ۳۷ و ۳۸ و ۷۰

قال يا داود اسمع مني و حقا أقول أحب عبادي اليّ من يحبيني اليّ عبادي آي رب كيف أحببت اليّ العباد إذ كرهم لاني عند كل صبح مساء . م ت ۱۰۵

القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران . ت ۲۱ و م ت ۲۳ و ۷۲

القدر سر الله فلا تشهده . م ت ۳۸ و ۳۹ و ۶۹ و ۹۰

القدريه مجوس هذه الامم . م ت ۳۰ و ۳۱ و ۳۲

قدوس قدوس جل الكبير المتعال . م ت ۱۲

القرآن جبل الله . م ت ۱۳

القرآن غني لا فقر بعده و لا غني بعده . م ت ۱۴

القرآن مائدة الله في ارضه . م ت ۲۹

القرآن هو الدواء . ت ۲۸



فطرت فطرة في فمي علمت بها علم الاولين والآخرين .

م ت ۶۶ و ۹۱ و ت ۱۵ و ۱۷

قلب المؤمن بيت الله . ت ۹ و ۱۹

قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن يقبلها كيف يشاء .

م ت ۷۸ و ت ۱۹ و ۲۵ و ۲۶ و ۳۹

قلب المؤمن عرش الله . ت ۹

قليل العمل مع الحلم كثير عند الله . م ت ۶۸

### حرف الكاف

كاد الحسد ان يغلب القدر . ش ۳۳

كاد الفقر ان يكون كفراً . ت ۳۲ و م ت ۸۲ و ۱۰۹

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد قيام الليل قام وقال اللهم رب

جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة

انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اللهم اهدني لما اختلف فيه من

الحق باذنك . م ت ۱۲۹

كان رسول الله دايم الفكر و طويل الحزن . ت ۴۳

كان رسول الله يصلي و في قلبه ازينز كازينز المرجل . ت ۱۸ و ۳۶

الكرسي في العرش كحلقة درع في الفلاة . م ت ۸۳

كل امرئ يجزي بعلمه . م ت ۶۸

كل بني آدم خطاء و خير الخطائين المستغفرون . م ت ۴۵

كل حرف في اللوح المحفوظ اعظم من جبل قاف . ت ۲۹ و م ت ۹۸

كل الناس خداع الى جانب خداع يعيشون مع الذئب ويكون مع الراعي.

م ت ۹

كل محدث بدعة و كل بدعة ضلالة . ج

الكلمة الطيبة صدقة . م ت ۸۱

كلموا الناس بما يعرفون ودعوا ما ينكرون اتريدون ان يكذب الله ورسوله .

م ت ۴۲

كلموا الناس على قدر عقولهم . ت ۶ و ۲۵ و م ت ۲۰ و ۴۹ و ۵۷ و ۸۸ و ۱۳۱

كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه . ت ۳۱

كلميني يا حميراء . ت ۸

كنا نتعلم الايمان ثم نتعلم القرآن . م ت ۳۴

كنت كنترا مخفيا فاحببت ان اعرف .

ت ۱۸ و ۱۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۱۰ و ۳۶ و ۵۵ و ۱۲۵

كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين . م ت ۴۶ و ت ۲۷

كونوا مع السواد الاعظم . م ت ۱۵

كيف اصبحت يا حارث . اصحبت مؤمنا حقا . انظر ما رآته من اهل النار حتى

حقيقة فما حقيقة ايمانك عزرات نفسي عن الدنيا و سيرت اليها اطمانت

نهادي و استوى عندي ذهب الدنيا و مديرتها حجرتها . كاني انظر الى عرش

ربي بارزا و كاني انظر الى اهل الجنة و الى اهل النار . اصبت فالزم

ت ۱۶ و ۴۴

حرف اللام

لاأحصى ثناء عليك أنت كما اثنيت على نفسك .

ت ۲۳ و ۳۱ و م ت ۲۲ و ل ۱۲۳

لاعبد زباً لم اره . ت ۳۸

لااله الا الله حصنى فمن دخله كان امناً من عذابى . ت ۱۶

لا تجر منا من صحبة محمد . ت ۴

لا تسبوا الريح فانها من نفس الرحمن . ت ۲۶ و ۲۸

لا تغضب° ولك الجنة . م ت ۱۳۱

لا تقوم الساعة و على وجه الارض من يقول لا اله الا اله . م ت ۱۳

لاراحة لمؤمن دون لقاء ربه . ت ۱۶ و ۳۸ و م ت ۷۴

لا صلاة الا بفاتحة الكتاب . ت ۱۸

لا صلاة لمن لا يحضر قلبه . م ت ۱۸

لا تعيش الا تعيش الآخرة . م ت ۸۷

لا كنز انفع من العلم . ت ۱۸

لا نك لا تعرفنى فى دار الدنيا . ت ۱۴

لا مانع لما اعطيت و لا معطى لما منعت . م ت ۱۰۵

لا يبلغ الرجل حقيقة الايمان حتى يرى الناس احمقى . م ت ۲۰ و ۱۱۸

لا يدخل النار مؤمن . م ت ۱۳۱

لا يدخل ملكوت السموات من لم يولد مرتين . ت ۷ و ۴۶ و م ت ۱۳۱

لا يرد القضاء الا الدعاء و لا يزيد فى العمر الا البر و دعاء المؤمن لاخيه

بظهر الغیب لا یرد . م ۶۹ و ۸۰

لا ینزى الزانى حين ینزى و هو مؤمن . م ۱۱

لا یشرب الشارب حين یشرب و هو مؤمن . م ۱۱

لا یقبل الله صلاةً بغير طهور . م ۱۷ و م ۹

لا یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین . م ۱۵

لا ى یوم احببت یا داود لو یعلم المدبرون عنى و البهارون منى کیف رحمتى

بهم و شفقتى علیهم و اعطفی فیهم و مننى لهم لتأ کدوا من حبى هذا شفقتى

للعاصین فما ظنک بالمطیعین یا داود اسمع منى و حقا اقول ان العبد لیعمل

العمل الواحد فاحکم له بالجنان قال اى رب و ما ذاك العمل الواحد فقال

یفرج عن مکروب المسلمین کربہ . م ۸۲

لست کاحدکم . م ۲۷ و ۳۳ و م ۱۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۶ و ۱۱

للمصایم فرحتان فرحذ عند افطاره و فرحذ عند لقاء ربہ . م ۱۹

لن یغلب العسرُ یسرین . م ۱۵

لو القى القرآنُ فی النار لمامسه النار . م ۹۵

لو القى المصحف علی النار لما احترق القرآن . م ۳۳

لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الیاقون . م ۳۳

لو خشع قلبُ هذا الخشعتُ جهارحده . م ۱۵ و ۹۰

لو دنوتُ انملةً لا حترقت . م ۴۶

لو عرفتم الله حق معرفته لزالت دعائم الجبال و لم شیتم علی البحور

لو علمت البهائم من الموت ما تعلمون لما اكلتم سميناً . مت ۷۱

لو قتل رجل بالمشرق ورضى آخر بقتله بالمغرب لكان شريكاً فيها . مت ۱۷

لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء .

ت ۴۵

لو كان بيني وبينك بحر من النار لطرحت نفسي فيد شوقاً اليك . ل ۱۲۰

لو كشف الغطاء ما ازدت يقيناً . ت ۱۶ و مت ۴۵

لو لا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت السماء و

الارض . مت ۸۳ و ۱۰۲

لو لاك لما خلقت الافلاك . ت ۲۹ و ۴۰ و مت ۳۷ و ۳۸

لو لم تذنبوا لخلق الله تعالى خلقاً يذنبون ليغفر لهم ويدخلهم الجنة . ت ۳۵

ليت رب محمد لم يخلق محمداً . مت ۳۷ و ۳۸ و ۵۲ و ۶۶ و ۸۱ و ۸۲ و ۹۱ و ت ۳۱

ليقتني كنت طيراً يطير . ت ۳۱

لي خمسة أسماء انا محمد وانا احمد وانا الماحي وانا العاقب وانا الناصر .

ت ۳۲

ليس بعد اسرافيل شيء اقرب الى الله الاثلاثة : الرحمة و ام الكتاب والحكمة .

مت ۲۶

ليس الدين بالتمنى . مت ۵ و ۴۴

ليس شيء اقرب الى الله مما خلق من اسرافيل . مت ۲۵

ليس شيء خيراً من الف مثله الا المؤمن . ت ۳۸

ليس على باب الازل بواب . مت ۱۰۷ و ۱۱۲

ليس عند ربي صباح و لامساء . ت ۱۸ و ۲۳

ليس في القرآن ذكر الاعداء ولا خطاب مع الكفار .

ت ۲۸ و م ت ۶ و ۵۸ و ۶۶ و ۸۳ و ۹۵

لي مع الله وقت لا يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل . ت ۲۳ و ۲۴ و ۴۶

### حرف الميم

ما احسن من عالم يتجاهل بين يدي ربه . م ت ۳۴ و ۸۲ و ۱۳۰

ما اصر من استغفر و لو عاد في اليوم سبعين مرة . م ت ۴۴

ما الدنيا في الآخرة الا مثل احدكم غمس اصبعه في اليم فلينظر بم يرجع

ت ۴۵

ما اذا اعددت للموت . م ت ۳۸ و ۶۰

ما امن بالقرآن من استحل محارمه . م ت ۱۴

ما بينهم وبين ان ينظروا الى ربهم في الجنة الا رداء للامر بان على وجهه

ت ۲۰ و ۵۱ و ۲۰

ما خلق الله شيئاً اشبه به من آدم و خلق آدم على صورته . م ت ۲۶ و ۳۳

ما رأيت شيئاً قط الا الله . ت ۴۵ و ۹۰ و ۱۳۴ و ۱۰۰

ما سال الله عبداً شيئاً بعد اليقين افضل من العاقد . م ت ۳۸ و ۱۱۰

ما عفا عبداً اخيه الا زاده الله . م ت ۷۵

ما في الجنة الا الله . م ت ۱۲ و ۱۹

ما للتراب و رب الارباب . ت ۴۱

ما للدنيا ولي . ت ۲۱ و ۳۴

ما مثلی فی الدنيا الا کراکب فی یوم صایف فی ظل شجرة ثم راح وترکها .

ت ۴۵

ما من احدٍ اغیر من الله تعالی . ت ۴۶

ما من قطرة تنزل من السماء الا ومعها ملک . م ۸۱

ما وسیعنی ارضی ولأسمائی بل وسیعنی قلبُ عبدي المؤمن .

ت ۹ و ۲۶ و ۴۱ و ۵۹ و ۶۱ و م ۷ و ۵۱ و ۸۱

ما يزال العبدُ یتقرب الیَّ بالنواقل حتی احببته فاذا احببتهُ كنت سمعاً الذي

یسمع به وبصره الذي یرى به ویده التي یبطش بها ورجله التي یمشی بها .

ش ۴۲ و م ۳۸ و ۹۰

مثل الصلوة المكتوبة كالميزان من اوفى استوفى . ت ۴۳

مثل القلب مثل ريشة بارض فلاة تقلبها الرياح . ت ۱۳ و ۲۶ و م ۹۷

مثل المؤمن مثل النحلة لا تأکل الا طیباً و لاتضع الا طیباً . ت ۴۷

مثل المؤمن مثل الجمال . م ۹۲

مثل المؤمن مثل السنبلة . ت ۴۷

المجالس بالامانة . ت ۴۷

المحبة لاتزید بالبر و لاتنقص بالجفاء . ل ۱۰۰

المداراة علی الناس صدقة . م ۸۱

المرءُ علی دین خلیله . ت ۴۸

المرء فی ظل صدقته . م ۱۳

المرءُ كثير باخيه . ت ۴۸

المرءُ مع من أحب . ت ۳۲

مرضتُ فلم تعدنى وُجعت فلم تطعمنى فقام موسى و انضرب وقال يا رب العزة  
او اتمرض و تجوع فقال يجوع اوليائى ويمرضون فلو اطعمتهم و اعدتهم كنت  
قد اطعمتني و اعدتني . ت ۲۷ و ۴۰ و ۴۳ و ۱۰۸

المسافرون ثلاثة اصناف : صنف يسافر في الدنيا و رأس مال الدنيا و ربحه  
المعصية و الندامة و صنف يسافر في الآخرة و رأس مال الطاعة و العبادات  
و ربحه الجنة و صنف يسافر الى الله تعالى و رأس مال المعرفة و ربحه لقاء  
الله تعالى . ت ۴۵

مسكينٌ ابوذر يمشى و يده و هو في السماء فرده في الارض فرده بين فردي  
للفرد ثم قال يا اباذر ان الله جميل و يحب الجمال يا اباذر ان الله غني و  
همي و فكري و الى اى شئ اشتياقي فقال لا تحب ان يرسلك الله احب ان يعمدك  
و فكرك ثم قال آه و اشوقاه الى لقاء اخواني يدعون من عند شئهم اشان  
الانبياء و هم عند الله بمنزلة الشهداء يقر من من الامم و الامم و الاحياء  
و الاخوات ابتغاء لمرضاة الله تعالى و هم يقر دون امانته تعالى و بذلك  
انفسهم بالتواضع لا يرغبون في الشهوات و فضول الدنيا و يحسدون  
من بيوت الله مغمومين مجزونين من حب الله قلوبهم الى الله و يحسدون من  
تعالى و علمهم الله تعالى اذا مرض واحد منهم بعد فصل من عبادته سدا  
شئت ازيدك يا اباذر قلت بلى يا رسول الله قال يا اباذر الواحد منهم يموت  
فهو كمن مات في السماء لمرامتهم على الله تعالى و ان شئت ازيدك يا اباذر



قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم يؤذیه قملته فی ثیابه فله عند الله اجر سبعین  
 حجةً وُعمرةً وكان له اجرٌ عتق أربعین رقیةً من اولاد اسمعیل کل واحد  
 منهم بائنی عشر الف وان شئت ازیدک یا ابانذر قلت بلی یا رسول الله قال الواحد  
 منهم یدکر الله تعالی ثم یغتمُّ یکتبُ له بكل نفس الف الف درجة وان شئت  
 ازیدک یا ابانذر قلت نعم قال یجلس الواحدُ منهم یصلی رکعتین فی اصحابه  
 افضلُ عند الله تعالی من رجل یعبده الله فی جبل لبنان مثل عمر نوح وان شئت  
 ازیدک یا ابانذر قلت نعم یا رسول الله قال الواحد منهم یسبح تسبیحاً خیرُ یوم القیمة  
 له من ان یشیر له جبالُ الدنیا ذهباً وان شئت ازیدک یا ابانذر قلت نعم یا رسول الله  
 قال نظرةٌ تنظر الی احد منهم احب الی الله تعالی من نظرةٍ الی بیت الله تعالی ومن  
 نظر الیه فکانما ینظر الی الله تعالی ومن سرَّه فکانما سرَّ الله تعالی ومن اطعمه فکانما  
 اطعم الله تعالی وان شئت ازیدک یا ابانذر قلت بلی یا رسول الله قال یجلس الیهم  
 قوم مصرون مثقلون من الذنوب ما یقومون من عندهم حتی ینظر الله الیهم و  
 یغفر لهم ذنوبهم لکرامتهم علی الله تعالی یا ابانذر ضحکهم عبادةً و مزاحهم تسبیح و  
 نومهم صدقة ینظر الله تعالی الیهم فی کل یوم سبعین مرة یا ابانذر انی الیهم  
 مشتاق ثم اطرق رأسه ملیاً ثم رفع رأسه فقال آه و اشوقاه من لقاء اخوانی  
 و بکی حتی حدر عیناه و یقول صلی الله علیه و سلم اللهم احفظهم و انصرهم  
 علی من خالفهم و اقر عینی بهم یوم القیمة ثم قرأ الا ان اولیاء الله آلیة .

ت ۴۸

المصلی یناجی ربه . ت ۱۷ و ت ۵۵

مفتاح الصلوة الطهور . ت ۱۷

من اتانى مشياً اتيتد هر ولد . م ت ۷۰

من احب شيئاً اكثر ذكره . م ت ۲۴ و م ت ۳۹ و ۶۰ و ۵۹

من احب قوماً حشره الله في زمرة تم . م ت ۱۷ و ۶۱

من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو مردود . ت ۴۷

من اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه .

ت ۹ و م ت ۱۳ و ۵۱ و ۷۸ و ۹۹

من اذى ولياً لي فقد بارزني بالمحاربة . م ت ۱۲

من اراد ان ينظر الى رجل يحب الله بكل قلبه فلينظر الى سالم .

م ت ۲۴ و ۶۰ و ۸۶

من اراد ان ينظر الى ميت يمشى على وجه الارض فلينظر الى ابن ابي قحافة

ت ۷ و ۱۳ و ۴۲ و ۴۸ و ۸۳ و م ت ۹۵

من اسلم فهو عربى و قلب المسلم عربى . م ت ۱۵ و ۳۰

من اسلم فهو منى . ت ۱۵

من اشترى توباً بعشرة دراهم وفى ثمنه درهم حرام لم يقبل الله منه صرفاً

و لا عدلاً يعنى الناقل من الفريضة ما دام عليه ذاك التوب . م ت ۲۴

من اصبح وهمدهم واحد كفاه الله هموم الدنيا والاخرة . م ت ۹۵

من اطعم جابعا اطعم الله و من كسا عاريا كسا الله . م ت ۷۱

من اطعم مؤمناً فقد اطعم الله و من اكرم مؤمناً فقد اكرم الله . م ت ۹۵

فقد سر الله و من اهان مؤمناً فقد اهان الله بالمجانة . م ت ۹۵

من اعان ظالماً او بشرط لهما كان شريكاً في ظلمه . م ت ۲۴

من اقال نادماً يبيعتد اقاله الله يوم القيمة عثراته . ت ۵۰

من اقل ما اوتيتهم اليقين و عزيمة الصبر و من اُعطى حظه منهما لم يبال ما

فاتد من قيام الليل وصيام النهار . مت ۱۱۰

من ادمن قرع الباب يوشك ان يفتح له . مت ۹۱

من ايقن بالقدر كيف يحزن . ج ۱۳۶

من بدل دينه فاقتلوه . ت ۴۷

من تشبث به هموم الدنيا لا يبالى الله في اى واديتها يهلكه . مت ۹۵ و ۵۵

من تشبذ بقوم فهو منهم . ت ۳۲ و ۴۹

من تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعا ومن تقرب الى ذراعا تقربت اليه باعا .

ت ۸

من جدد الوضوء جدد الله ايمانه . ت ۹۷

من حدث بمآزات عيناه وسمعت اذناه كتبه الله من الذين يحبون ان تشيع .

ش ۳۲

من راى فقد راى الحق : ت ۱۴ و ۲۳ و ۴۱ و ۴۷ و مت ۱۸ و ۹۰ و ۹۱

من رضى بما نزل من السماء الى الارض دخل الجنة . مت ۱۱۸

من ركن الى الدنيا و مال اليها احرقه الله بناره فصار رمادا تذروه الرياح .

ت ۴۵

من ركن الى العقبى و مال اليها احرقه الله بناره فصار ذهباً ينتفع به .

ت ۴۵

من ركن الى الله و مال اليه احرقه الله بنوره فصار جوهراً لا قيمة له . ت ۴۵

من زعم ان محمداً راى ربه بعين راسه فقد افترى على الله العزيز . ت ۴۴

- من زعم أنه يُصن إلى الله بغير الله فقد مكر به . مت ۵۵  
 من سعادة المرء ان يُشبهه ابيه . ت ۴۷  
 من صام الايد فلا صام ولا افطر . ت ۱۹  
 من طلبني وجدني . مت ۳۷  
 من عرف الله طال مصيبتك . ت ۴۲  
 من عرف الله كل لسانه ت ۴۸ و مت ۸۰  
 من عرف طريقا الى الله فسلطه نعم تر كه عذبه الله عذاباً لا يعذب به احداً  
 من العالمين . مت ۵  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه . ت ۷ و ۱۲ و ۲۹ و ۳۴ و ۴۰ و مت ۹۰ و ۹۱  
 من عشق فعف فمات مات شهيداً . ت ۱۹  
 من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم و وفقه مما يعمل حتى يستوجب  
 الجنة ومن لم يعمل بما يعلم لم يُرزق ما لم يعلم و لم يوفق فيما يعمل حتى  
 يستوجب النار . مت ۲۸ و ت ۲  
 من عمل للاخرة اصلاح الله امور دنياه . من ۱۱۷  
 من غشنا فليس منا . ت ۴۷  
 من غصب شيئاً من ارض غيره لم يقف من ثمنه الا في وجهه . مت ۱۰۸  
 من قال ربنا انت الحمد ما من اسماءات من اولاد الاسماء . مت ۱۰۹  
 من قال لا اله الا الله دخل الجنة . مت ۱۱۰ و ت ۲  
 من قضى لاختيه المسلم حاجه قضى الله له سبعين حاجه . من ۱۱۱

- من كان لله كان الله له . ت ۲۴ و ۱۷ و ۵۸ و ۹۹ و ۱۳۰
- من كان في الله تلفه كان على الله خلفه . م ت ۴۸ و ۹۵
- من كان يومه شراً من أمسده فهو ملعون . م ت ۹۲
- من لم يتغن بالقرآن فلا اغناء . م ت ۵۷
- من لم يشكر الناس لم يشكر الله . م ت ۵۵ و ۹۹
- من مات بغير امام مات ميتة جاهلية . ش ۳۲
- من مات فقد قامت قيامته . ت ۱۳ و ۴۷
- من مات و لم يحج فليمت ان شاء يهوديا و ان شاء نصرانيا . م ت ۴۴
- من وقى شر لقلقه و قبعبه و ذبذبه فقد وقى شر كله . م ت ۸۸
- من ينقذني من غضب الله فقال ان لا تغضب . م ت ۷۸
- الموت اقرب الى احدنا من شرك نعلك . م ت ۱۱۳
- المؤمن اخذ دينه من الله تعالى و المنافق نصب زايماً فاتخذ دينه منه . ت ۴۶
- المؤمن اخو المؤمن . ت ۱۵ و ۴۰ و ۴۱
- المؤمن اذا خلا ترنم . م ت ۵۷
- المؤمن حي في الدارين . ت ۲۷
- المؤمن لا يخلو من قلعة او ذلذ او علك . م ت ۱۳
- المؤمن لا يغضب . م ت ۴۳ و ۱۷ و ۷۵
- المؤمن لا يكون حسوداً . م ت ۱۷ و ۴۳ و ۷۵
- المؤمن مرآة المؤمن . ت ۶ و ۴۰ و ۴۱ و ۳
- المؤمن يسرق و يزني و يشرب . م ت ۱۱

المیتُ یسمع الأذان . مت ۱۲۷

### حروف النون

الناس ثلثة اقسام: القسم الاولُ یشبهون الملكة والقسم الثانيُ یشبهون الانساء

والقسم الثالث یشبهون البہائم . مت ۱۳

الناس رجالان: رجلٌ آتاه الله مالاً وعلماً فهو یتصرف بعلمه فی ماله فقول

رجل لو اتانی الله مثل ما آتاه لعلمتُ کما یعملُ فیہما فی الاجر سواءٌ ورجل

آتاه الله مالاً ولم یؤتہ علماً و هو یتخبط بجہدہ فی ماله فقول رجل لو اتانی

الله لکما آتاه لعلمتُ کما یعملُ فیہما فی الونیر سواءٌ . مت ۱۴

الناس کاسنان المشط . مت ۳۸ و مت ۱۰۵

الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة . مت ۳۵

الناس نساء اذا ماتوا اتقیہوا . مت ۲۱

نحن قوم اعترفنا بالله بالاسلام لا یطلب العز فی امرہ . مت ۵۰

نور الله امرہ . سمع مقالتي فحفظهاہ وعاشا ہا ثم ادآھا لہا . بحفظہا ہ . حاملہ

فتدالی علیہ فتدہ و انہی حاملہ فتدالی علیہ من حود فتدالی علیہ . مت ۵۱

النظر فی الحضرۃ یزید فی البصیرۃ . مت ۵۰

النظر الی وجد الاح یزید فی البصیرۃ . مت ۵۰

النظر الی المرأة الحسناء یزید فی البصیرۃ . مت ۵۰

النفس وھی العنق الامیر . مت ۳۲

نفوس الاطفال بین الجند و الذب . مت ۵۱

الجمامہ لا تدخل الجنة . مت ۵۱

نية المؤمن خير من عمله . م ت ۱۱ و ۱۷

### حرف الواو

واشوقاه الى لقاء اخواني . م ت ۴۶ و ۹۰ و ۹۹

و الذى نفس محمد بيده ان الجنة والنار اقرب الى احدكم من شراك نعله .

م ت ۱۳

و الذى نفس محمد بيده لا ادري امن اهل الجنة انا ام من اهل النار .

ش ۴۰ و م ت ۹۱

والعالم كل العالم من لا يومن الناس من مكر الله و لا يقنطهم من رحمة الله .

م ت ۴۴

والغضب شعلة نار من جهنم . م ت ۱۳۱

و القناعة فى الدين حرام . م ت ۶۷

و الله لا ادري امن اهل السعادة انا ام من اهل الشقاوة . م ت ۶۴ و ۶۷

و الله لا ادري امن اهل الجنة انا ام من اهل النار . م ت ۹۱

و الله طيب لا يقبل الا الطيب . م ت ۱۲

و الله لقد تجلى الله لعباده فى القرآن و لكنهم لا يعلمون . م ت ۵۵

و انى لاستغفر الله كل يوم مائة مرة . ر ۱۲۶

و بكل اسم سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمته احدا من خلقك

او استأثرت فى علم الغيب عندك . ر ۱۲۶

و جعلها سوطا يسوق به عباده الى الجنة . م ت ۷۴

وزنوا قبل ان توزنوا و تهيئوا للعرض الاكبر . م ت ۳۴

- وضع يده على كتفي فوجدت برد انامله . مت ٤١  
 وقنا شرّاً ما قضيت لنا . مت ٣٨  
 و لكل امرء ما نوى . مت ١٨  
 و لكل عمل رجال . مت ١٠٧  
 و لو جاز الحنرُ لحنرَ رسول الله صلى الله عليه و سلم و لكن لاند لاند من  
 من الموت . مت ٤٠ و ١١٥  
 و ليت على خلقك غير خلقك . مت ١٦  
 و من لا يرحمُ لا يرحمُ . مت ١٥٥  
 و من كان هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه  
 مت ١٣  
 و الموت تحفةٌ لكل مؤمن . مت ٧٤  
 وها نحن على الامر ان لم يردنا القدرُ . مت ٧٦ و ٨٧  
 و ياتهم الرب في ظلل و كان ربنا في عمام من عمام . مت ٣٩

### حرف الهاء

- هديةُ الله الى المؤمن السائل على ما يشاء . مت ٤٤  
 هل رأيت خليلاً يميت حنيداً - هل رأيت خليلاً يمد يده الى من يمد يده اليه . مت ١٠٤  
 هلك المصريون قداماً الى النار . مت ٥٥  
 الهواءُ ابغض الدرعيد في الارض . مت ٩١ و ٩١ و ٩٥  
 هل رأيت حين كان يقول لا اله الا الله و كفى به نادياً . مت ٣٥  
 ههنا تسكب العبرات . مت ٩٢ و ٩١



حرف الیاء

یا ابا بکر، تؤمنُ بالله . مت ۹۷

یا ابنِ آدمُ، لِدُ لَموت و ابنِ الخراب . مت ۱۱۵

یا احبائى من امة محمد و یا مساکین امة محمد و یا فقراء امة  
محمد . ت ۲۴

یا داودُ اسمع منى و حقا اقول من طلبنى وجدنى ومن طلب غيرى لم يجدنى .  
م ت ۹۷

یا داودُ اطلبنى عند المنكسرة فلو بهم لذكرى یا داود اذا رأيت لى طالبا فكن  
فدين له خادما . مت ۸۱ و ۱۲۶

یا داود انا جليسُ من ذكرنى . ت ۹

یا داود تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر . ت ۳۷

یا داود قل لشبان بنى اسرائيل ما لكم لا تشتاقون الىّ و انا اشتاق اليكم .  
م ت ۸۳

یا داود فاذا جنهم الليلُ ملقونى يا نعمامى . مت ۲۴

یا داود لاتجدُ معرفتى حدا فليس لها حد . مت ۸۲

یا داود لاتسئل عنى عالما اسكره حب الدنيا فيقطعك عن محبتى اولئك قطاع  
الطريق على عبادى ان اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه .

مت ۱۶ و ۵۰ و ۵۵ و ۹۷ و ۱۵

یا رب ابن اطلبك ؛ فقال عند المنكسرة فلو بهم لاجلى . مت ۱۰۸ و ۱۰۹

یا رسول الله ان العدو يوسوس الىّ انك لست بنبى يا عايشة اوتجدين ذلك

مت ۲۴ و ۹۷

یا رسول الله انی لاصلى باللیل او طاعة اخرى كما ورد فی الحدیث یعجبنی  
ان یطلع علیّ فقال صلی الله علیک و سلم لك اجرها و اجر من عمل بها .  
مت ۵۸

یا رسول الله من اول من یحاسب من هذه الامة ؟ قال ابو بکر . ثم من یارسل  
الله ؟ قال عمر . ثم من ؟ قال ثم انت . فاین عثمان ؟ قال ان عثماننا سألته حاجد  
سرا كما ذکرته . مت ۷۶

یا رسول الله من ینقذنی من غضب الله فقال ان لاتغضب . مت ۱۲۰ و ۱۲۱

یا عایشة اریمی قرع باب الجنة قالت بما ذاقا عند السلام بالجوع والظمان .  
مت ۸۳ و ۸۴

یا عثمان اأحصروک ؟ قلت نعم یا رسول الله فقال اأجاعوک ؟ قلت نعم یا رسول الله  
فقال اظمئوک ؟ قلت نعم یا رسول الله قال فاختر ما شئت اما ان تنصر عنهم  
غدا او تصبح صائما فتفطر عندنا . مت ۷۶

یا عجیبا لاقوام یساقون الی الجنة بالسلاسل و هم یرهبون

مت ۲۵ و ۲۶ و ۲۷

یا عجیبا لاقوام یقادون الی الجنة او الی النار بالسلاسل من یوم

یا علی اخلص فی العمل یجزک القابل . مت ۳۱

یا عم انا ادر ام انت ؟ قال عماس . یا رسول الله انی ادر ام احل ام حرام  
وانا ولدت قبلك . مت ۳۶

یا لیتنی کنت شجراً یعقد . مت ۳۱

يا محمدُ أحب ما أحببتد فانك مفارقة مت ٧٤

يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك . مت ٨٥

يا موسى قل للظلمة من بنى اسرائيل لاتذكروني فان من ذكرني منهم ذكركم  
باللعنة . مت ٢١

يا موسى لو اجتمع اهل السموات و الارض على ان يديعوا عبداً و انا لا اريد  
ذلك لا يجدوا اليه سبيلاً . مت ١١٧

يا يعقوب اذا جن عليك الليل فتملقني بالقابى فقال يارب فكيف اتملكك  
بالقابك؟ فقال قل يا كثيراً لخير يا دائماً المعروف يا خيراً كله . مت ٣٨

يحشر الناس يوم القيمة على نياتهم . ت ٢٧ و مت ١١ و ١٣ و ١٧ و ٤٤

يحشر الناس يوم القيمة عمرلاً . مت ١٣

يدخل الجنة من امتى سبعون الفا من غير حساب وان وجد كل واحد منهم

كالقمر ليلة البدر و هم فى الجنة كالنجوم فى السماء . ت ٤٦

يد الله على الجماعة . ت ٣٨

يضل ويشقى بالشياطين عباده عدلاً و يهدى و يسعد بالملئكة عباده فضلاً

مت ١

يموت المرء على ما عاش عليه . مت ١١ و ١٣ و ٥٩

ينتقل الله كل ليلة . مت ٣٩

ينزل الله كل ليلة ت ٤٠ و مت ٢٧ و ٣٩ و ٨٣ و ١١٥

اليوم تسد كل فرجة الا فرجة ابى بكر . ت ١٠ و مت ١٣١



پایان